



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

تذكرة الأئمة (ع)

أئمة معصومين عليهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تذكرة الائمة معصومين عليهم السلام

نويسنده:

محمدباقر بن محمدتقى علامه مجلسى

ناشر چاپي:

انديشه مولانا

ناشر ديڤيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	تذکره الائمه معصومین علیهم السلام
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	پیشگفتار
۱۲	مقدمه
۲۰	تم الحديث
۲۱	باب اول : در احوال خیر مال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
۵۳	باب دوم: ذکر احوال خیر مآل حضرت سیده النساء فاطمه زهرا
۵۶	باب سوم: در احوال خیر مآل شاه ولایت امیرالمؤمنین
۸۹	باب چهارم: باب چهارم از تذکره الائمه ذکر احوال خیر مآل امام حسن مجتبی است علیه السلام
۹۲	باب پنجم: باب پنجم در ذکر احوالات سید مظلومان امام حسین علیه السلام
۱۰۲	باب ششم: در احوال سید الساجدین
۱۰۵	باب هفتم: در بیان خیر مآل حضرت باقر علیه السلام
۱۰۷	باب هشتم: ذکر احوالات حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
۱۱۷	باب نهم: در احوال حضرت کاظم است
۱۲۱	باب دهم: در ذکر احوال حضرت امام رضا غریب
۱۲۶	باب یازدهم: در ذکر احوال امام محمد تقی
۱۲۹	باب دوازدهم: در ذکر احوال امام علی النقی
۱۳۱	باب سیزدهم: احوالات امام حسن عسکری
۱۳۲	باب چهاردهم: در احوالات خاتم الاوصیاء
۱۴۷	اسامی و کلابی آن حضرت و جماعتی که آن حضرت را دیده اند
۱۵۱	در علامت ظهور آن حضرت
۱۵۵	در احوال ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله



## تذكرة الأئمة معصومين عليهم السلام

### مشخصات كتاب

سرشناسه : مجلسى ، محمداقربن محمدتقى ، ق 1111 - 1037

عنوان و نام پديدآور : تذكرة الأئمة معصومين عليهم السلام / تاليف محمداقربن مجلسى

مشخصات نشر : [تهران] : مولانا، [1362؟].

مشخصات ظاهرى : ص 149

شابك : بها:250ريال

وضعييت فهرست نويسى : فهرستتويسى قبلى

عنوان ديگر : ائمه معصومين عليهم السلام

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

رده بندي كنگره : BP36/م 3ت 4

رده بندي ديويى : 297/95

شماره كتابشناسى ملي : م 62-1201

تذكرة الأئمة (عليهم السلام)

يا ائمه معصومين عليهم السلام

نام كتاب : تذكره الأئمة يا احوالات ائمه معصومين عليه السلام

مؤلف: عالم زباني محمد باقر مجلسى (رضى الله عليه)

ناشر: نشر مولانا

تيراژ : 5000

تاريخ چاپ :

چاپخانه:

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس ذکری

ص: 1

**اشاره**



نام کتاب: تذکره الائمه یا احوالات ائمه معصومین علیه السلام

مؤلف: عالم زبانی محمد باقر مجلسی (رضی اللہ علیہ)

ناشر: نشر مولانا

تیراژ: 5000

تاریخ چاپ:

چاپخانه:

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس ذکری

ص: 2

تذكرة الائمة عليهم السلام

يا

ائمه معصومين عليهم السلام

ص: 3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّبِيَّ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَصَدَّيْرَ أئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ تَذَكْرَةً لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ وَآلِهِ خَيْرَةِ الْوَصِيِّينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.)

بعد چنین گوید بنده خاکسار گنه کار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة المعصومين که این رساله ایست در چگونگی احوالات کلمات الله التامات اعنی حضرت ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین از مدت حیات و سبب وفات و سنین عمر و عدد فرزندان و ازواج و مواضع مشاهد ایشان و احوالات زندگانی و حوادثی که بر ایشان واقع شده بر سبیل ایجاز و اختصار می نماید و آن را بتذکره الائمه موسوم ساخت و بمقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید.

وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ وَالْمُعِينُ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

در ظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و در حدیث معتبر از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت روزی نزد معاویه بودم و کعب الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید اولاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتاب های خود و فضیلتی که برای آن حضرت یافته اید پس حق تعالی بر زبان معاویه جاری ساخت که گفت بگو ای ابو اسحق آن چه دیده و می دانی. کعب گفت که من هفتاد و دو کتاب خوانده ام و در همه آن ها ذکر ولادت عترت او هست و بدرستی که نام وی معروف است در همه کتاب ها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملئکه نازل نشد بغیر از عیسی و احمد صلی الله علیه و آله و حجاب های بهشت را نزدند برای زنی بغیر از زنی که مریم و آمنه باشد ملئکه موکل نشدند بر زنی در وقت زائیدن و حامله بودن بغیر از مادر عیسی و مادر احمد علیهما السلام و علامت آن حضرت بود در شبی که آمنه بآن حضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمان های هفت گانه که بشارت باد شما را که در شاهوار نطفه خاتم انبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمین ها و دریا ها این مژده بهجت ثمر را ندا کرد و در زمین هیچ رونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آن حضرت مطلع نگرددید و در شب ولادت سعادت آیات آن جناب هفتاد هزار قصر از یاقوت و مروارید بنا کردند و آن ها را قصور ولادت نامیدند. و جمیع بهشت را را زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و بر خود بیال که پیغمبر دوستان تو

متولد گردید. پس بهشت خندید و تاقیامت خندانست و شنیدیم که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا می گویند که سید و بزرگ ماهیان است و هفت صد هزار دم دارد و بر پشت آن هفت صد هزار گاوراه می روند که هر گاوی از دنیا بزرگ تر است و هر یک از آن ها هفتاد هزار شاخ دارد از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار آن ها خبرنگار دارد و آن ماهی برای شادی بر ولادت آن حضرت بحرکت در آمد و اگر نه بودی که حق تعالی او را ساکن گردانید هر آینه همه روی زمین را برمی گردانید و شنیده ام از آن روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صدا ها به لا اله الا الله بلند شد و جمیع کوه ها خاضع شدند نزد کوه ابوقبیس برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درخت ها تقدیس کردند با شاخ ها و میوه ها به شادی ولادت آن حضرت زدند و در میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نور ها که هیچ یک بدیگری شبیه نبود روح حضرت آدم را بشارت ولادت آن حضرت را دادند.

پس هفتاد برابر حسن او مضاعف گردید و در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت باضطراب آمده هفتاد هزار قصر از در و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آن حضرت و شیطان را بزنجیر فنا بستند و چهل روز او را در غل محبوس کردند و بت ها سرنگون شدند و فریاد و اوایلا از ایشان بلند شد و صدائی از کعبه شنیده شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده بثواب ها و ترساننده از عذاب ها و با اوست عزت ابد و سودمند بزرگوار اوست خاتم پیغمبران و ما در کتاب ها یافته ایم که عترت او از بهترین مردم اند بعد از او و مردم امانند از عذاب مادام که در دنیا احدی از ایشان بر زمین راه می رود و معاویه گفت ای ابو اسحق عترت او کیستند؟ کعب گفت فرزندان فاطمه . پس معاویه رو ترش کرد و لب های خود را بدنندان گزید و دست بر ریش مالید. پس کعب گفت که ما یافته ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند کرد ایشان را بدترین خلق خدا. معاویه گفت که خواهد کشت ایشان را؟ گفت مردی از قریش پس معاویه بی تاب شده و گفت بر خیزید پس ما بر خاستیم و از حضرت امیر المومنین مرویست که گفت حق تعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد مصطفی بود او را آفرید پیش از آن که آب و عرش و کرسی و زمین ها و آسمان ها و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملئکه و آدم و حوا بیافریند بچهار صد و

بیست و چهار هزار سال پس چون پیغمبر را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و او را بپاکی یاد می کرد و حمد و ثنا می گفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و می فرمود توئی مراد و مقصود من از خلق عالم و توئی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست می دارد من او را دوست می دارم و هر که تو را دشمن می دارد من او را دشمن می دارم پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع او باشد.

پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت ، حجاب عظمت حجاب عزت و حجاب غیبت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد را که داخل شود بحجاب قدرت پس داخل شد دوازده هزار سال این تسبیح را می گفت :

(سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى)

و در حجاب عظمت یازده هزار سال می گفت:

(سُبْحَانَ الْعَالِمِ السَّرْوِ الْأَخْفَى)

و در حجاب عزت ده هزار سال می گفت:

(سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَتَّانِ)

و در حجاب هیبت می گفت:

(سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ)

و در حجاب جبروت هشت بار می گفت:

(سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الْأَكْرَمِ)

و هفت هزار سال در حجاب رحمت می گفت:

(سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

و چهار هزار سال در حجاب منزلت می گفت :

(سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ)

و در حجاب رفعت سه هزار سال می گفت:

(سُبْحَانَ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ)

و در حجاب سعادت دو هزار سال می گفت:



(سُبْحَانَ مَنْ يُزِيلُ الْأَشْيَاءَ وَلَا يُزُولُ)

و در حجاب شفاعت هزار سال می گفت:

(سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ)

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پس حق تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله بیست دریا آفرید و در هر دریا علم چند که بغیر از خدا کسی نمی دانست. پس امر فرمود نور آن حضرت را که فرود رود در دریای عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع و در دریای تواضع و در دریای رضا و در دریای وفا و در دریای علم و در دریای پرهیزگاری و در دریای خشیت و در دریای انابت و در دریای مزید و در دریای هدایت و در دریای صیانت و در دریای حیا آن که در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریا ها بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی او که:

یا محمد و الحبيب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول آفریده های من و ای آخر رسولان من توئی شفیع روز .

پس آن بسجده افتاد پس سر بر داشت و صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس حق تعالی از هر قطره از نور آن حضرت پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نور ها بر دور نور محمد طواف می کردند و می گفتند:

(سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَلِيمٌ لَا يَعْجَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ)

پس حق تعالی ندا کرد که آیا می شناسید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله پیش از انوار ندا کرد که:

(أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ رَبُّ الْأَرْبَابِ)

پس حق تعالی او را ندا کرد که توئی برگزیده من و بهترین خلق، امت تو بهترین امت هاست. پس از نور آن حضرت جوهری آفرید و آن را بدو نیم کرد و در یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از او آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید



از شنیدن کلام الهی و چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم؟ فرمود که بنویس:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ)

چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد گفت:

(سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ)

پس سر بر داشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود و یاد او را بیاد خود مقرون گردانیدی؟ حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر آن نمی بود ترا خلق نمی کردم و نیافریدم خلق خود را مگر از برای او پس اوست بشارت دهنده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من. پس قلم از حلاوت نور آن حضرت گفت:

(الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ)

آن نور در جواب فرمود:

(عَلَيْكَ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ)

پس از آن روز سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را امر فرمود که بنویس قضا و قدر مرا آن چه خواهم آفرید تا روز قیامت پس حق تعالی از نور محمد بهشت را آفرید و بچهار صفت آن را زینت بخشید تعظیم و سخاوت و جلالت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقدر نمود پس آسمان ها را از دودی که از خواب بر خاست خلق کرد و از کف آن زمین ها را خلق کرد چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوه را خلق کرد تا زمین فرار گرفت و گاو عظیمی آفرید که گاو بر پشت آن ماهی ایستاد و ماهی بر روی آب و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است کسی بغیر از خدا نمی داند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل، عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد و اهل بیت آن حضرت تخمیر کرده پس بعد از آن ارواح مؤمنان را از امت محمد آفرید پس آفتاب و ماه و ستاره و شب و روشنائی و تاریکی و سایر ملئکه را از نور آفرید پس نور مقدس آن حضرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانید

پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرۃ المنتهی ساکن گردانید پس نور آن حضرت را از آسمان تا آسمان دیگر منتقل گردانید تا آسمان اول رسانید حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را فرا گیرد پس ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین گفت و با زمین که حق تعالی می خواهد از تو خلقی بیافریند و او را بآتش عذاب کند چون ملئکه بیایند بگو پناه می برم بخدا از آن که از من چیزی بگیری که آتش را در آن بهره باشد.

پس چون جبرئیل نازل شد زمین بجبرئیل استغاثه نمود بر گشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آن را رحم کردم و هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک که آمدند بر گشتند. پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل گفت من نیز پناه می برم بعزت خدا از آن که فرمان او را نبرم پس قبضه از بالا و پائین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین را بر گرفت و باین سبب اخلاق و رنگ های آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو رحم نکردی ای عزرائیل چنان چه آن ها رحم کردند؟ گفت فرمان بر داری تو بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود که می خواهم از این خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان و اشقیاء و بد کاران در میان ایشان باشد و ترا قبض کنند ارواح همه گردانیدم. پس امر کرد حق تعالی جبرئیل را بیاور آن قبضه نورانی که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان و اصل همه پیغمبران و مخلوقات باشد پس جبرئیل با ملئکه کروبیان و ملئکه صافان و مسبحان بیامدند بنزد موضع ضریح مقدس آن حضرت و آن قبضه را گرفتند و بآب تسنیم و به آب تعظیم و تکریم و آب رحمت و آب خوشنودی و آب عفو خمیر کردند پس سر آن حضرت را از هدایت و سینه اش را از شفقت و دست هایش را از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فرج را از عفت و پاهایش را از شرف و نفس هایش از بوی خوش پس مخلوط کردند آن طینت را با طینت آدم.

چون جسد او تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او بدمم پس همه بسجده در آئید نزد او . پس ملئکه جسد آدم را بر گرفتند و در بهشت گذاشتند ملئکه منتظر زمان حق بودند که هر گاه مامور گردند بسجود سجده نمایند. پس حق تعالی امر نمود روح آدم

را که داخل بدن شو و بکراحت بیرون بیا پس چون بدیده های آدم رسید آدم جسد خود را می دید و صدای تسبیح ملئکه را می شنید چون بدماغش رسید عطسه کرد پس حق تعالی او را بسخن آورد و گفت: الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم بان تکلم نمود. پس حق تعالی او را وحی نمود که رحمت الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو خلق کرده ام هر گاه بگویند مثل آن چه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا کننده عطسه پس حضرت آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ)

و اسم اهل بیت آن حضرت را که بر عرش نوشته است پس چون روح بساقش رسید پیش از آن که بقدم های او به رسد خواست که بر خیزد نتوانست و باین سبب که حق تعالی فرموده است:

(خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ)

یعنی انسان آفریده شده است بتعجیل.

پس نور محمد از آدم بهبه الله شيث رسيد و از شيث با نوش و از او بقينان و ازو بمهلانيل و ازو بالبازر و از او بادريس و از او باختوع و از او بمنوشلح و از او بلامك و از او بمهلانيل و از او بنوح و از او بسام و از او بافخشدر و از او بمالح و از او بعابر و ازو ببالغ و از او بارعوا كه بعضى گويند زردشت همينست و اين كه اهل سنت و يهود پدر آن حضرت را آزر مى نامند. محض عناد و افتراست بر آن حضرت آزر عم آن حضرت بوده انبياء و اوصياء از كافر بهم نمى رسند پس نور آن حضرت از ابراهيم منتقل شد باسماعيل و از او بقيدار و از او بحمل و از او به بينت و ازو بسلامان و از او بهميع و از او باليسع و از او باود و ازو بعدنان و ازو بمعدو و ازو بزار و ازو بمصر و ازو بالباس و از او بمدركه و ازو بهزيمه و ازو بكنانه و ازو بنضر كه قریش است و ازو بمالك و ازو بقهر و ازو بغالب و ازو بلوى و ازو بكعب و ازو بمره و ازو بكلاب و ازو بقصى كه اسم او زيد است و ازو بعبد مناف كه اسم او مغيره است و ازو بهاشم كه اسم او عمر است و ازو بعبد المطلب كه اسم او شبيه الحمدست و ازو بعبد الله رسيده و از عبد الله آن حضرت پديد آمد و چگونگى تولد و باقى احوالات آن حضرت در كتب معتبره ديگر معلوم شود و بالله التوفيق.

## باب اول : در احوال خیر مال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

در احوال خیر مال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدان که کنیت آن حضرت ابو القاسم و نام مبارک محمد و احمد است و این دو نام از اسماء مشهوره آن حضرت است و نام های دیگر در قرآن و القاب و احادیث مذکور است مثل عبد الله و پس و نون مقفی و کافی و حاسم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف و قتم یعنی جامع کمالات و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و مبشر و نبی و امی و نور و نعمت و روف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نعم و حم و سماء و نیر و سراج منیر و رحمة للعالمین و رسول الله خاتم النبیین و آن چه مشهور است پنج پیغمبر دو نام داشت. آدم ابو البشر و ثمود و صالح و هود و عاد و یعقوب و اسرائیل و عیسی و مسیح و آن حضرت عرب بودند و هود و اسماعیل و صالح و خطیب الانبیاء و شعیب و ایوب نیز عرب بودند و آن حضرت پادشاه بود و دوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند آدم و شیث و ادیس و نوح و موسی و هرون و یوشع و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و ذو القرنین علیهم السلام و نام مبارک آن حضرت آن چه در احادیث ظاهر می شود در تورات احید بوده است و در تورات بطریق صحیح مومود و بطریق دیگر او دما اود و در تورات لغت جبلی منذ منذو و در انجیل آسمانی احمد و در انجیل منحرف نصاری مهمید است.

و در انجیل متی مارکارده و در انجیل مرقوس فارقلیط و در انجیل لوقا محیطاریج و در انجیل فرنکان شنطیا و در انجیل یوحنا با کاوز و در کتاب زند.

و پازند سین و در کتاب انکلیون عبد الله و در کتاب هندوان کثیره و در کتاب دانیال پسندیده و در کتاب فرقد حامد و در کتاب پاتنکل تسلی دهنده و در مصحف مقیق و در زبور طاب و در کتاب حکماء قبطی و در لغت دریای قلیطس و در کتاب لغت یونانی مخمنی.

ولادت با سعادت آن حضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با خیل و لشکر بسیار بخرابی مکه معظمه فرستاده و حق تعالی ایشان را بعذاب سجیل هلاک کرد و ابابیل را برایشان مسلط ساخت و کلینی در کافی بدوازدهم ربیع الاول تصریح نموده و عامه ملاعین بر این قایلند و ظاهراً حدیث کلینی محمول بر تقیه باشد. پدر بزرگوار آن حضرت از آفتاب مشهور است و مادرش آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب است دایه آن حضرت حلیمه سعدیه است و مرتبه آن حضرت ام ایمن و برادر رضاعی آن حضرت عثمان بن مطعون است که قبر او در خارج مدینه مشرفه است که بعضی توهم کرده اند که عثمان بن عفان علیه النیران است و تولد آن حضرت بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل بن قباد از ملوک ساسانیان عجم و انوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت و ملک روم و شام و هندو چین و عرب او را اطاعت می کردند و دارالملک او مد این بود و کوفه و آن حضرت فرموده است:

(أَنَا وَلَدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ)

و او را عادل یاد کرد هر چند مجوس بود و صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسیده بود و حق تعالی او را بسبب کفرش مؤاخذه نخواهد نمود و حاتم طائی را بسبب سخاوت عذاب نمی کند.

بعثت آن حضرت در شب دوشنبه هفتم ماه رجب واقع شد در سن چهل سالگی و مدت العمر در مهده پرورش عم بزرگوار عبد مناف مکنی بابی طالب تربیت یافت چون والدین آن حضرت بجوار ایزدی پیوست و آن حضرت قبل از بعثت نبی بود بر ذات مقدس خود و هیچ خدا را عبادت نکرد الا بطریق مرضیه خود و این که اکثر اهل سنت و نواصب و خوارج بر آنند که بشریعت حضرت ابراهیم عمل می کرد و بعضی گویند بشریعت حضرت نوح بوده و بعضی گویند که بشریعت حضرت عیسی

بوده اصلی ندارد و سخنان سفها و احمقست و بعضی از عامه است و اصلی ندارد و آن حضرت مبعوث بود بر کافه خلایق از شرق و غرب و عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هندو چین و خطا و روم و مصر و شام و فرنگ و تمام اقالیم سبعة و ماوراء اقالیم یا جوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و پریان و غولان و قاطبه خلایق از ذوی العقول و بعضی گویند آن حضرت مبعوث بود بر ملئکه و این قول نزد فقیر قوی است و کتاب او ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیان است و در ایام نبوت آن حضرت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه طیبه و خلایق را هدایت می نمود. جبرئیل علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر آن حضرت نازل و نصف این عدد را هم گفته اند و دو مرتبه جبرئیل را هم بصورت اصلی خود که مابین آسمان ها و زمین ها پر شده بود از عظم جثه مبارک دید و روح الامین بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل می شد و روح مالکیست اعظم از تمام ملئکه و اکثر امر را ملئکه بر او نازل می شد و هیچ کس از انبیاء عظام بمعراج نرفتند مگر آن حضرت که دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نقل کرده اند که بمعراج رفت و مشهور دو مرتبه است. یک مرتبه جسمانی و یک مرتبه در مقام قاب و قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب شده و معراج مشهور پیش از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع باشد و جمعی قایلند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسماان برده و هر مرتبه آن حضرت در باب ولایت و امامت امیر المومنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود.

آیات تورات که در شان حضرت رسالت پناه نازل شده است استخراج نموده ام و متفق علیه یهود است که از تورات است است که از تورات است و لوقام باو یعود پی اسرائیل کموشی یداع دونای مانیم آل پانیم ناوی مقر بخامع خینا کامانی یا قیم لنخا ادونای الوتشماعون آل اسماعیل قول شمعشخاهن یزحتی او تو هز مطی او تواییم او ما و داو توشنم اشاره یولدا و یونای اقم لاهم میقرب اخهم کاموا خاونا تیسستی دباری بغبود بیرلا هم ات کل اشرا صونوا در زنیم ماب اصوت و هایور شما و رشینا بنوخ هکویم او تو پی اشماعیل آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقوس دمتی در شماره بیست و چهارم

باصطلاح ترتیب آن کتاب هر چند انجیل را آسمانی نمی دانند اما می گویند آن را مسیح فرموده و اسنای تورنگ بس ساراکم ارسیس مارکاره اش فارقلیط بوايما ستونش تو بیرش یوایتوساش یونی یا ناضک یوخاج هانی ضک یوهاالا صیمک کاعا که که ای کاعاکد در بس زی یکدسه ایره امی نائین ای یرا اس ای صوریک هازنین ارتوروپرینه لی مین چرسار اروزا کار یا اورتون بارا کیاضرس باینک ای مچ داچاری و از کتاب زند و پا زند که زعم مجوس آنست که همین کتاب صحف است این آیات استخراج شده و جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک تصریح باین کرده است هر چند که از لغت زند ایشان مفهوم کس نمی شود و از لغت سریانی مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پازند پهلوی و از پهلوی بفارسی ترجمه نمود والله یعلم اینست پیام ایزد پیام نیافریدون:

رکاکورکوم جاتو اکیتنا اییم تیاری تاره تشت و با کو کما کدمن و خشور غارچی جادنگی زمردتن ایری ما تاکش مندشستان سینا شوالمن مدینو احمینوا و دزانلکا سردب رکود منشن بهانه شوقلونوم سینا جاما متواتن انکیز منرامس راس سویرا شطرمچه زا با شور مازدا پاره سین شمشا شومک زا بواتن زرنگی ببوره ملکوتا کنجو بره کینا سلس جکرویش ده ده وس سارم

و قرآن در عرض بیست و سه سال نجما " بعد نجم فرود آمده و ترتیب آن را یعنی نزول قرآن باین نحو است که مذکور می شود و اکثر مفسرین بر آنند و این قرآنی که در میان باین ترتیب است که اول الحمد و بعد از آن بقره تا آخر (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) جمیع عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است.

روایت کند ابو الحمد مهدی یزار الحسینی القانبی که گفت خبر داد مرا ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی او گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد او گفت حدیث کرد مرا افزای ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد ابو موسی او گفت حدیث کرد عمران بن هرون از عثمان بن عطسا از پدرش از ابن عباس که گفت آن چه نازل شد بمکه اول قراء بود قبل از الحمد پس ن وَالْقَلَمِ پس مَزْمَلُ پس تَبَّتْ پس مُدَّثِرُ پس إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ پس سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى پس وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى پس وَالْفَجْرِ پس وَالضُّحَى پس أَلَمْ نَشْرَحْ پس وَالْعَصْرُ پس وَالْعَادِيَاتِ پس إِنَّآ أَعْطَيْنَاكَ پس أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ پس



أَرَأَيْتَ ۚ پس کافرون پس اَلْم ۚ پس قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ پس قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ پس قُلْ هُوَ اللَّهُ پس وَ النَّجْمِ پس عَبَسَ پس اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ پس وَ  
 الشَّمْسِ پس بُرُوجِ پس وَ النَّوْجِ پس لَيْلَالٍ قُرْيشٍ پس اَلْقَارِعَةِ پس وَ الْمُرْسَدَاتِ پس مَلَنَكَهَ پس كِهَيْعِصَ پس طِهَ پس وَاقَعَهُ پس شَعْرًا پس  
 نَمَلٍ پس قِصَصٍ پس بَنِي إِسْرَائِيلَ پس يُونُسَ پس هُوْدَ پس يُوْسُفَ پس حَجْرٍ پس اِنْعَامٍ پس صَافَاتٍ پس لِقْمَانَ پس قَهْرٍ پس سَبَا پس زَمْرٍ پس  
 سَجْدَهَ پس حَمْعِسَقَ زَخْرَفِ پس دَخَانَ پس جَاثِيَهَ پس اِحْقَافِ پس زَارِيَاتِ پس غَاشِيَهَ پس كَهْفِ پس نَحْلٍ پس نُوْحٍ پس اِبْرَاهِيْمَ پس اَنْبِيَاءِ  
 پس مَوْمُونٍ پس اَلْم تَنْزِيْلِ پس طُوْرٍ پس مَلِكٍ پس حَاقِهَ پس ذُو الْمَعَارِجِ پس عَمٍ پس نَازِعَاتِ پس اِنْفِطَرْتِ پس اَنْشَقَّتِ پس رُوْمٍ پس  
 عَنكَبُوْتٍ پس مَطْفِئِيْنَ وَايْنَ هِشْتَادِ پَنج سُوْرَه كِه بِمَكِه نَازِلْ شُدِه اِسْت وَا نَام مَكِه مَعْظَمَه دَر سَر هَر سُوْرَه هَاي قُرْآن قَدِيْم بِنَام هَاي مُخْتَلَف  
 نُوْشْتِه اَنْد وَا سَامِي مَكِه مَعْظَمَه اَيْنِسْت كِه اَكْر دَر جَائِي اَنْ رَا بِه بِيَنْد نَزُوْل اَنْ رَا بَدَانِيْد مَكِه بِلْد الْحَرَامِ وَا صِلَاحِ وَا عَرْشِ وَا قَادُوْسِ وَا مَقْدَسِه وَا  
 لِسَاسِه وَا التَّاسِه وَا السِّيَاسِه وَا الْبَيْتِ الْعَتِيْقِ وَا اِم الْقُرَى وَا حَاطَمِه وَا رَاسِ وَا مَكِه وَا كُوْتِي اِسْم بَقْعَه اَيْسْت كِه مَنَزَلِ عِبْدِ الدَّارِ بُوْدِه وَا اَنْ چِه نَازِل  
 شُدِه بَمَدِيْنَه مُشْرِفَه اَيْنِسْت الْبَقْرَه پس اِنْفَالِ پس الْعِمْرَانَ پس اِحْزَابِ پس مَمْتَحْنَه پس نِسَاءِ پس اِذَا زَلْزَلَهَ پس حَدِيْدِ پس مُحَمَّدٍ پس رَعْدِ پس  
 رَحْمٰنٍ پس هٰلِ اَتَىٰ پس طَلَاقَهَ پس يَكُوْنُ پس حَشْرٍ پس اِذَا جَاءَ پس نُورٍ پس حٰجٍ پس مَنَافِقُوْنَ پس مَجَادِلَهَ پس حٰجِرَاتٍ پس تَحْرِيمٍ پس  
 جَمْعَهَ پس تَعَابِيْنَ پس اِنَّا فَتَحْنَا پس مَانِدَهَ پس تُوْبَهَ وَايْنَ بَيْسْتِ وَا هِشْتِ سُوْرَه اِسْت وَا اَسْمَاءِ مَدِيْنَه رَا سَيْدِ مَرْتَضِي وَا عِلْمِ الْهَدْيِ فَرْمُوْدَه  
 اِسْت بَايْنَ نَحْوِ كِه طَيِّبِه وَا يَثْرَبِ وَا طَابِ وَا دَارِوِ مَسْكِنَه وَا جَابِرِه وَا مَحْبُوْرَه وَا عِذَارِ وَا مَرْحُوْمَه وَا عَاصِمَه وَا قَاصِمَه وَيَنْدِ دُو اَز اَيْنِ قُرْآنِ كِه دَر  
 مِيَانَ اِسْت مَشْهُورِ اَنْ اِسْت كِه جَزُوْ اَنْ رَا كِه دَر فَضِيْلَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَا اِهْلِ بَيْتِ رِسَالَتِ مَشْهُورِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَا سَلَامَه عَلَيْهِمْ وَا دَر مَذْمُوتِ  
 قُرَيْشِ وَا فَضَايِحِ اَيْشَانَ وَا بَعْضِي دَر مَذْمُوتِ مَنَافِقِيْنَ بُوْدِ اَنْ رَا عُثْمَانَ بِيْرُونَ كِرْدِه مَثْلِ آيَه (يَا لَيْتَنِي لَمْ اِتَّخِذْ اِبَابَكَرَ خَلِيْلًا كِه اَلْحَالُ فُلَانًا خَلِيْلًا  
 ) مَشْهُورِ اَنْ اِسْت كِه اِسْمِ اَبُوْبَكْرِ بُوْدِه وَا بَعْدِ اَز اَنْ كِه عُثْمَانَ اَزِ هَمِه وَا لِيَاتِ مَصَاحِفِ رَا جَمْعِ كِرْدِ وَا عَامِلَانَ اَنْ رَا بِه مَدِيْنَه فَرْسْتَاْدَنْدِ قَرِيْبِ  
 بِچَهْلِ هَزَارِ بُوْدِ هَمِه رَا كَفْتِ تَا سُوْخْتَنْدِ وَا هَفْتِ قُرْآنِ نُوْشْتِ بِتَرْتِيْبِ كِه اَلْحَالِ هِسْتِ وَا اِهْلِ تَسْنَنِ اَنْ قُرْآنِ رَا اِمَامِ مِيْ كُوْبِيْنْدِ. پس مَرْدَمَانَ اَز

و صاحب جامع اصول از زید بن ثابت نقل می کند که بعد از آن که مصاحف را نوشتیم آیه (رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) را باخر نمیده ابن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقولست از حضرت صادق علیه السلام که در سوره احزاب فضایح مردان بسیار از قریش بود بزرگ تر بزرگ تر از سوره البقره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و در احادیث مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین که در نزد ائمه علیهم السلام است بمؤمنان می دادند که بخوانند و مصحف جمع عثمان را نخوانند مفسد عظیم بر این مترتب می شد اول این که کتاب خدا دو تا می شد جمعی قبول می کردند و بعضی قبول نمی کردند خلاق یکسر بکفر اصلی خود بر می گشتند دوم آن که مخالفان بر قرآن صحیفه ای نوشتند. سیم آن که آن حضرت نمی توانست که قرآن خود را رواج دهد از برای آن که عالم را ظلمت کفر و غلبه معاندان گرفته بود و چهارم آن که مؤمنان قبول می کردند از ترس خلفای ثلثه و اعیان و انصار اظهار نمی توانستند نمود و همیشه قرآن مخفی بود و کمتر قبول می کردند این قرآن را برای آن که قرآن ایشان شهرت کرده بود. پنجم آن که امیر المؤمنین بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن را جمع کرد و در کیسه گذاشت و سر آن را مهر کرد و آورد بنزد ابوبکر قبول نکردند گفتند ما را بقرآن تو احتیاجی نیست و در صحاح سته ایشان مشهور است

(وَعَلَىٰ هَذَا الْقِيَاسِ وَاز تفسیر گازرو مَوْلَانَا فَتَحَ اللَّهُ رَحْمَةً أَلَّهُ)

بعضی از آیات دزدیده را و در سوره از سوره قرآنی از صحف عبد الله بن مسعود نوشته بودند و در این رساله بیان می نماید:

(السورة التورين بسم الله يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالتورين الذي أنزلنا هما يتلون عليكم آياتي ويحذرانكم عذاب يوم عظيم نوزان بعضها من بعض وانا السميع العليم ان الذين يوفون بعهدي الله ورسوله لهم جنات النعيم والذين يكفرون من بعد ما آمنوا بنقض ميثاقهم وما عاهدتهم الرسول عليهم يذفون بالجميم اذ ظلموا انفسهم وعصوا الوصي اولئك يسقون من الحميم ان الله نوز السموات والارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسولهم

فَاخَذْتَهُمْ بِمَكْرِهِمْ إِنَّ آخِذِي الِيمِّ شَدِيدَةٌ أَهْلِكَ عَادٍ وَ ثَمُودَ بِمَا كَسَبُوا وَ جَعَلُوا لَكُمْ تَذِكْرَةً أَفَلَا تَتَّقُونَ وَ فِرْعَوْنَ لِمَا طَغَى عَلَيَّ مُوسَى وَ أَخِيهِ هَارُونَ أَعْرَفْتَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ أَجْمَعِينَ لِيَكُونَ لَكُمْ آيَةٌ وَ أَنْ أَكْثَرَهُمْ فَاسِقُونَ إِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُهُمْ يَوْمَ الْحَسَدِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْقَوْلَ حِينَ يُسْأَلُونَ أَنْ الْجَحِيمَ مَا وِيعَهُمْ وَ أَلَّ عَلَيْهِمْ حَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ أِنْدَازِي فَسَوْفَ تَعْمَلُونَ قَدْ خَيْرَ الَّذِينَ كَانُوا عَنْ آيَاتِي وَ حُكْمِي مُعْرِضِينَ مِثْلَ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بَعَثِي أَنِ جَزَاهُمْ جَنَاتِ النَّعِيمِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ اجْرُ عَظِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْنَا لَمِنَ الْمُتَّقِينَ وَ أَنَا لَنُؤْفِقُهُ حَقَّةَ الدِّينِ وَ مَا يَوْمَ نَحْنُ عَنْ ظُلْمِهِ بِغَافِلِينَ وَ كَرَّمَهُ عَلَيَّ أَهْلِكَ أَجْمَعِينَ فَإِنَّ ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الصَّابِرُونَ وَ أَنْ عَدُوَّهُمْ أَمَامَ الْمُجْرِمِينَ قُلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ مَا آمَنُوا طَلَبْتُمْ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مُسَّ تَعَجَّلْتُمْ بِهَا وَ نَسْتَيْمِ مَا وَ عَدَّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَقَصْتُمْ الْعُهُودَ مِنْ بَعْدِهَا وَ قَدْ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْإِمْتَالَ مِنْ قَبْلِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِيهَا مِنْ تَبْوِيهِ مُؤْمِنًا وَ مَنْ يَتَوَلَّ بَعْدَكَ تُظْهِرُونَ فِي يَوْمِ الظُّلْمِ فَاعْرِضْ عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ وَ أَنَا لَهُمْ مُعْرِضُونَ وَ أَنَا لَهُمْ مُحْضَرُونَ فِي يَوْمٍ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَ لَاهُمْ يَرْحَمُونَ أَنْ لَهُمْ مَقَامًا لَا يَعْدِلُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَ هَارُونَ فَيَعْبُدُوا عَلَيَّ مُوسَى لَمَّا اسْتَخْلَفَ فَصَبَرَ جَمِيلٌ مِنْهُمْ الْقِرْدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ لَعَنَّاهُمْ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَاصْبِرْ فَسَوْفَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا الْحُكْمَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ الْمُرْسَلِينَ وَ جَعَلْنَا لَكَ مِنْهُمْ وَصِيًّا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ عَنْ أَمْرِي فَآلِي مَرْجِعُهُ فَلْيَتَمَتَّعْ قَلِيلًا - بِكُفْرِهِ فَلَا يُسْأَلُ عَنْ النَّكِيِّينَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ قَدْ جَعَلْنَا لَكَ فِي اعْتِقَاقِ الَّذِينَ آمَنُوا عَهْدًا فَخُذُوهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَلَيْنَا قَانِتًا بِاللَّيْلِ سَاجِدًا يَحْدَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يُسْتَوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ هُمُ يَعْمَلُونَ سَنَجَعُ الْإِفْلَاقُ فِي اعْتِقَاقِهِمْ وَ هُمْ عَلَيَّ اِعْمَالُهُمْ نَادِمُونَ أَنَا بَشَرٌ نَاكٍ بِذُرِّيَّتِهِ الصَّالِحُونَ وَ إِنَّهُمْ لَا مَرْتَأَةَ لِي فِي خَلْفُونِ فَعَلَيْهِمْ مَنِّي صِدْقُهُ وَ رَحْمَةُ أَحْيَاءٍ وَ أَمْوَاتٍ فِي يَوْمِ يُبْعَثُونَ وَ عَلَيَّ الَّذِينَ يَبْغُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا خَاسِرِينَ وَ عَلَيَّ الَّذِينَ سَلَكَوا مَسْلَكَهُ مَنِّي رَحْمَةً وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ أُمْنُونَ وَ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُورَةُ الْوَلَاتِ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِالنَّبِيِّ وَ الْوَالِي الَّذِينَ بَعَثْنَا هُمَا بِهِدْيَانِكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ نَبِيٍّ وَ وَليٍّ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ أَنَا الْعَلِيمُ

الْحَبِيرُ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَهُمْ جَنَاتُ النَّعِيمِ فَالَّذِينَ إِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا كَانُوا بِهِ آيَاتِنَا مُكَذِّبِينَ إِنْ لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ مَقَامٌ عَظِيمٌ إِذَا نُودِيَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ابْنُ الصَّالُونَ الْمُكَذِّبِينَ لِلْمُرْسَلِينَ مَا خَلَقَهُمُ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْظِرَهُمْ إِلَىٰ أَجْلِ قَرِيبٍ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ عَلَىٰ مِنَ الشَّاهِدِينَ سُورَةُ الْمَائِدَةِ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي شَأْنٍ عَلَىٰ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فِي الرَّعْدِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِعِبَادٍ وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فِي الشُّعْرَاءِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُتَقَلَّبٍ يَنْقَلِبُونَ فِي السَّاءِ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلٍ فَقَدْ طُ أَيُّهَا آلُ إِبْرَاهِيمَ وَ آلُ مُحَمَّدٍ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فِي الصَّافَاتِ وَ قَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ فِي وَلَا يَأْتِي عَلَىٰ بِنِ إِيظَالِ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ فِي الزَّمْرِ فَإِنَّا أَذْهَبْنَا بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بَعْلِيَّ بِنِ ابِطَالِ فِي طهِ وَ لَقَدْ دَعَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ مَعَهُ الْمَعْصُومِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ فَنَسِيَ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ عَزْمًا فِي الْحَجَمِ فَوَجِي إِلَىٰ عِبْدِهِ فِي عَلَىٰ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ مَا إِيحَىٰ فِي. آيَةُ الْكُرْسِيِّ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ رَبِّي الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فِي الْأَحْزَابِ وَ كَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلِيَّ بِنِ ابِطَالِ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا

و از این قبیل آیات بسیار است و چون آن کتاب ملعون انحراف آیات قرآن نموده مفسر العامه و علمای ایشان و اکثر فرق اسلام این قرآنی که در میان است باز آیات آن را برای خود تفسیر نموده اند و معنی ها قرار داده اند و هر یک بطریقی خوانده اند و الفاظ و اعراب آن را تغییر داده اند و بر عالم متدبر ظاهر است که چه با قرآن کرده اند و معلوم نمی شود که قرائت قرآن بنزول کدام قاری نازل شد و بچه طریق او را خوانده اند.

در ابتداء اسلام و سوره حمد را با فاتحه الكتاب از آن جمله شبندی که مطبوعی و حسن بصری امام اهل تصوف که از علمای عامه است چنین خوانده اند :

(وَ عَلَىٰ هَذَا الْقِيَاسِ)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ هُنَاكَ نَعْبُدُكَ وَدِيَاكَ نَسْتَعَانُ نُرْشِدُ لِسَبِيلِ الْمُسْتَقِيمِ لِسَبِيلِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ سِوَى الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

فی غزوات او و جهاد با کفار بیست و شش غزوه بود . اول غزوه ایوا و آندهیست در حوالی مدینه مشرفه دویم غزوه بوات سیم غزوه عتیره چهارم غزوه بدر و بدر نام چاهیست در مابین الحرمین پنجم غزوه بدر کبری و این جنگ در هفدهم شهر رمضان واقع شده و عسکر ظفر اثر آن حضرت سی صد و سیزده نفر بودند و دو شتر و یک اسب داشتند اکثر پیاده و بعضی پای برهنه بودند و طعام ایشان سبوس آرد و جو و خرمای بیوسیده بود و در جنگ هفتاد نفر از ضیاذید قریش و شیاطین ایشان کشته شد و مثل عتبه و ابو جهل و شیبه و هفتاد نفر از عظمای آن قوم اسیر مثل عباس بن عبد المطلب بن و عقیل ابن ابی طالب و خداوند عالمیان جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملئکه عظام بمدد آن حضرت فرستاد که همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشان را می دیدند. ششم غزوه بنی سلیم هفتم غزوه سویق بود هشتم ذی امر نهم غزوه احد و عسکر آن حضرت هفت صد نفر بودند و سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابو سفیان بود و هند زوجه خود را همراه آورده بود و در این حرب رباعیات حضرت رسول بضربت سنگ عتبه بن ابی وقاص شکسته شد جناب اسد الله حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنهما با هفتاد نفر از صحابه گرام شهید شدند و لشکر اسلام گریختند بمدینه رفتند بنحوی که بعد از سه روز ابابکر و عمر از خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد ایستاده بود و جنگ می کرد و کفار را می شکست و در آخر ابو سفیان منهزم شد دهم غزوان بحران واقع شد یازدهم غزوه بنی نقییر دوازدهم غزوه ذات الرقاع - 13 غزوه بدر اخیر 14 - غزوه دوقنه الجندل - 15 - غزوه خندق که احزاب نیز می گویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب در روزه در این جنگ نازل شد و از آن جمله زبر دستان عرب عمرو بن عبدود کشته شد و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر باز صخره بن حرب بود یعنی ابو سفیان و حسب المشهوره سلمان فارسی رحمة الله خندق بدر و مدینه حفر نمودند و ماه مبارک رمضان بود که خداوند عالمیان او را با

لشگرش منهزم گردانید. 16 - غزوه بنی قریضه واقع شد در این جنگ لشگر آن حضرت سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته شدند و بقیة السیف از منازل خود جلا وطن کردند. 17 - غزوه بنی لحيان بود. 18 - غزوه بنی قرد بود 19- غزوه بنی مصطلق بیستم غزوه بنی حدیبیه واقع شد و حضرت با سهل بن عمرو سایر مشرکان عرب صلح کرد. 21 - غزوه خیبر واقع شد و در این غزا لشگر فیض آثار آن حضرت هفت هزار کس بودند و جعفر ابن ابی طالب در روز فتح خیبر از حبشه آمد با بزرگان آن جا از جانب اصمحه ملقب بنجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که مشهور است از جمله انعامیست که حضرت رسالت پناه با و داد و گزاردن آن در میان امت سنت شد. 22 - فتح غزوه مکه معظمه واقع شد و در این جهاد عدد لشکر آن حضرت بدوازده هزار کس رسیدند و در این سال بت ها را از کعبه بزیر انداختند شکستند و هبل را آن حضرت فرمود شکستند و در باب السلام را فرمود خاک

و کردند و بت پرستی در مکه معظمه بلکه در میان عرب برطرف شد و کفار فوج فوج بدین اسلام در آمدند و ابو سفیان و هند زوجه آن ملعون از ترس و خوف مسلمان شد. پس بعد از آن غزوه چنین واقع شد. 24 - غزوه طایف. 25 - غزوه تبوک و در این حرب لشگر آن حضرت سی هزار کس بودند و آن حضرت بنفس مبارک خود در بعضی از این غزوات زره پوشیده بودند و حرب می کردند اول بدر کبری بود و آن در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود. دوم هجرت غزوه دیگر حبک احد بود و در آن شهر شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق و قریضه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ بنی مصطلق و بنی لحيان در شهر شعبان پنجم هجرت واقع شد و غزوه دیگر آن حضرت تبوک است و اکثر این غزوات را حضرت امیر سردار بوده و علم را باو داده و تمام این فتوحات را حق تعالی بر دست او ظاهر گردانید. عدد ازواج بغیر از ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها نه زن نکاحی بعقد دوام داشت ماریه قبطیه ام ولد مادر ابراهیم فرزندان حضرت زنان وی عایشه دختر ابوبکر بود و حضرت او را حمیران خطاب می کردند برای آن که نسبت با سایر زنان وجیهه تر بود و بحسب سال کمتر و بعضی از عامه گویند که حمیرا معشوقه آن حضرت بود بنحوی که آن حضرت او را بدوش مبارک خود بر می داشتند و بر بلندی می رفت و او را سیر می نمود و او پا بر دوش مبارک آن حضرت

می گذاشت و بلند می شد و تفرج می نمود و دیگر حفصه دختر عمر بن الخطاب است و ام حبیبه دختر ابو سفیان خواهر معاویه و سوده بنت زعمه و ام سلمه بنت زعمه و ام سلمه بنت ابو امیه و این پنج زن از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حی بن اخطب خیبری بوده و میمونه حرث هلالیه و زینب بنت حجش اسدی و جویریة بنت الحرث المصطفیه عدد اولاد آن حضرت قاسم از خدیجه کبری و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آن حضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر لقب ابراهیم است و صبایای آن حضرت فاطمه زهرا و رقیه و فرزندان ایشان خدیجه کبری بود و بعضی گویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران سابق و بعضی می گویند دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بود و پدر ایشان هند است که از قبیله بنی تمیم است و در کتاب تحفة الابرار و کامل السفینه چنین مسطور است و این اقوال متروکیست و فرزند خوانده آن حضرت زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد.

عدد اسبان آن حضرت اول سکیت است که از اعرابی خریده بودند و اسم این اسب نزد اعرابی خیرس بود دیگر مرنجز برای این نام را بر او گذاشته اند که شیهه را خوب می کشید. دیگر لزاز است سهل از علمای لغت گفته است که معنی لزاز آن است که هیچ اسب بر او سبقت نگرفت مگر این که او می ماند از رفتار دیگر طرد و لحیف بودند که دومین را مثل لحاف در دوندگی بر هم می چیدند و دیگر درد است که تمیم داری برای حضرت بهدیه آورده بودند و این شش اسب متفق علیه خاصه عامه است و دیگر اسب ابلق بود و ذو الفعال و ذو اللمه و مرنحل و سرحان و یغصوب و بحر دادهم و ذو الجناح و استر آن حضرت دلدل بود که نجاشی بهدیه فرستاده بود و نعله سهبا و حمار حضرت یعفور نام داشت از نتاج حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقه آن حضرت غضبا بود امرای آن حضرت و وزیر و وصی و سرو داماد آن حضرت و یار و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر الامراء عالی مقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشهداء حمزه و جعفر بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و یاسر و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری سعد بن و سعد بن معاذ عباده و خزیمه ابن ثابت ذوی الشهادتین و جنزین معظم و عثمان بن مطعون و حنظله

غسیل الملئکه و حذیفه بن الیمان و خالد بن سعید العاص و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانہ و ابو الهشیم بن الہیثان و سهل بن حنیف و زید بن حارثہ و اسامہ بن زید سلام اللہ علیہم اجمعین دیگر ابوبکر و عثمان و طلحہ و عمر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیدہ ابی جراح و سالم مولای حذیفہ و مغیرہ بن ابن شعبہ و عمرو بن عاص و خالد بن ولید و ابو ہرترہ و معاویہ مؤلف قلوب بود و ابو سفیان و معاویہ بن عوف بودند ولایت آن حضرت در ایام نبوت مکہ معظمہ و مدینہ مشرفہ فتح شد مخاونجد و تہامہ و صحاری عمان و نظیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر و قلاع آن با مضافات وی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع آن و بعضی از شام و طایف گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است و اللہ یعلم و در سال پنجم ہجرت یا ششم ہجرت بقولی آن حضرت مامور شد کہ نامہ بملوک اطراف و سلاطین جهان نویسند و ایشان را باسلام دعوت نماید اول بہرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را مخفی می داشت پسرش زہر داد و کشت دویم نامہ پادشاہ شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند چیزی فرستاد توفیق اسلام نیافت سیم با صفحہ پادشاہ حبشہ فرستاد کہ ملقب بنجاشی بود و او مسلمان شد و استر دلدل را با چیزی چند از تحف و ہدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات یافت در حبشہ و جبرئیل علیہ السلام خبر فوت او را بحضرت در مدینہ آورد و آن حضرت در مدینہ باو نماز کرد و باعجاز آن حضرت زمین حبشہ مرتفع شد بنحوی کہ جنازہ آن پادشاہ را دید و از این سبب سنیان نماز جماعت را در کوچہ ہا و بازار ہا می کنند در پشت دیوار ہا و امام در میان مسجد یا ہر جا باشد و دیوار حایل میان خود و امام در میان مسجد یا ہر جا باشد و دیوار حایل میان خود و امام نمی دانند ہر چند مسافت بعید باشد و نامہ دیگر بخسرو پرویز پادشاہ عجم فرستاد باین مضمون بعبد اللہ خزاعہ دادند روانہ کردند این بود نامہ خسرو پرویز:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنْ مُحَمَّدٍ رَّسُولِ اللّٰهِ الَّذِیْ بَرُوْزِ بْنِ هُرْمُزٍ . اَمَّا بَعْدُ فَاتِّیْ اِحْمَدِ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ الَّذِیْ اَرْسَلَنِيْ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا الَّذِیْ قَوْمٌ غَلَبَهُمُ السَّفَهَ وَ سَلَبُ عُقُوْلُهُمْ وَ مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَ مَنْ يُّضِلِّ لَهٗ اَنْ اللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ اَمَّا بَعْدُ فَاسْلَمْ تُسَلِّمَ اَوْ اُتْدَنْ بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلَهٗ وَ



و آن بدبخت مسلمان نشد و نامه آن حضرت را درید و در آب انداخت و گویند آن رودی بود که در حوالی بلده کرمانشاهانست که مشهور است بقراسوا این آن بود که نامه را انداخت و در کنار آن جایی بود که بیستون واقع شده یا کوهی که معروف است بطاق بستان در دامن آن کوه شهر ارمن حصار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بوده که مقرر سلطنت آن بی سعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا نام مرا بر نام خود مقدم نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیسه کرد و فرستاد چون قاصد برگشت و مشت خاک را نزد حضرت فرستاد حضرت رسول فرمود که *تَيْمُنًا وَ تَبْرُكًا* که خاک ولایت او بدست او می آید و آخرین شد که بعد از آن حضرت ولایت شام و روم و هند و توران و ایران بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرنکل مجوس که مصنف آن مرد منصفی بود ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بوده و مثل او ملوک عجم نبود و لیکن او دین گبران را و آیین ساسانیان را بر باد داد و شوکت فارسیان را بر هم شکست و خود و دیگران برای دو کار بد که متابعت اهرمن کرد که در دل او هوش نداشت و راه دیورا بخورد و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر نامه رسول خدا صلی الله علیه را درید و عربان را در بلاد عجم دست داد و عام خراب کرده او شد و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار اف باد بروزگار پرویز تا سه مرتبه و بختیار مجوس در کتاب شبک گوید که دولت از تزویر بروزگار پرویز شمشیر دولت را بدست بهرام چوینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از او گریزان شد و بخت برو شورید و تاج و تخت از او برگشت وقتی که دیو درخیم برد تاختن آورد و صحیفه محمد رسول خدا را درید و شیر شتر داران و عربان شتر سواران در ایران راه نهاد و دلیر کرد بر ساسانیان کسانی که طعام لذیذ ایشان بود و تن در نداد و دست از کیش پدران خود برداشت و اطاعت مؤید و برگزیده خدا محمد عربی نکرد و خوار ذلیل کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم بر باد رفت و گبران صاحب شوکت نخواهند شد و نام ایشان گم خواهد شد نامه دیگر پادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن را بملازمان آن حضرت وا گذاشت و نامه دیگر ببحرین و قطیف و لحسا و جبل عامل فرستاد و

ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت وا گذاشتند که هر سال با یمن خراج بدهند اما کاتبان آن حضرت امیر المؤمنین بود و هم کاتب وحی و ضابط قرآن بود و علت این بود که شان آن حضرت ارفع از آن بود که خود چیزی بنویسد و بعضی عامه گویند که او چون سواد نداشت و مامور بخواندن و نوشتن نبود از این جهت یمنی نمی نوشت و وقتی از اوقات عثمان بن عفان کاتب وحی بود و معاویه کاتب رسایل بود و این که اهل سنت او را کاتب وحی می داند غلط است و بعضی می گویند ابی کعب و زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبد الله بن ابی سرح و در آخر عبد الله را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرید نمود چرا که او انحراف آیات قرآن می نمود کم و زیاد می کرد مثل غفور رحیم می نوشت و آیات را تبدیل می کرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد بیرون انداخت. دختران آن حضرت سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا در حباله زوجیت امیر المؤمنین علیه السلام بود و رقیه در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص ابن ربیع بوده و عثمان رقیه را شهید کرد و ابو العاص فوت شد باز زینب را خواستگاری نمود و اهل تسنن از این جهت است که عثمان را ذو النورین می گویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا مغیره بن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و فرمود که هر کس مغیره را نگاه دارد یا آب و شتر و توشه بدهد خدایا او را لعنت کن و از مدینه بیرون کرد قدری راه که رفت شتر او مرد براه افتاد و نعلین او پاره شد و از رفتار بازماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد و جبرئیل رسول خدا را خبر داد پس آن حضرت امیر المؤمنین را و عمار و یاسر را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی نداشت بهانه کرد و رقیه را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی نداشت بهانه کرد و رقیه را پیدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد که برو و دختر عمت را بیاور حضرت امیر المؤمنین شمشیر خود را برهنه کرد و آمد رقیه را بخانه حضرت رسالت پناه آورد و رسول خدا هفت مرتبه و بروایتی نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان تو را کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیه از آن درد بعالم بقاء رحلت کرد. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و زینب و رقیه هر دو در

و در ایام حضرت رسالت پناه و حضرت فاطمه زهرا بعد از وفات آن حضرت از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت وفات یافت و از این جهت آن حضرت مکنی بود به ابو القاسم و ابراهیم در مدینه مشرفه وفات یافت سلام الله علیهم . اعمام آن حضرت که ادراک زمان نبوت او را کردند جناب ابو طالب رحمة الله عنه بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام خود را پنهان می داشت از کفار قریش و برادران برای مصحلتی چند و چون مؤمن آل فرعون در این امت که او نیز ایمان خود را از قبطنیان فرعون پنهان می داشت و در احادیث وارد شده است که صدیقان سه نفر بودند یکی خزئیل مؤمن آل فرعون و یکی حبیب نجار مؤمن آل یس و یکی ابو طالب مؤمن آل محمد مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و وصی عبدالمطلب بود وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر انبیا نزد او بود که در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت پناه کرد و نام او در تورات عمرانست و چون ابی طالب بسفر حبشه رفته بود و مهارت تمام داشت در لغت حبش مکرر کلمه طیبه می گفت باین نحو که کس نفهمد

(أُسْدُنَّ لِمُصَافَاتِنَا لَا يَعْنِي إِشْهَدُ مُخْلِصًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)

و اکثر کفار این کلام را نمی فهمند و رفاعه از ابای خود نقل می کند که نقش نگین حضرت ابی طالب این بود.

(رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِأَبِي نَبِيًّا وَبِأَبِي وَصِيًّا)

و دیگر از اتمام آن حضرت حمزه سید الشهداء است و او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضربت وحشی شهید شد و قاتل او بعد از او مسلمان شد و از اهل بهشت شده و از لیمحه که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه علیهما السلام سی و دو دانه ساخت و نه پخته و بند او از ریسمان کبود و قبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابو طالب در مکه معظمه است و در آن سال که ابو طالب علیه السلام فوت شد ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله فوت شد و آن سال را تمام عام الحزن نام نهادند و حضرت رسول بعد از فوت ابی طالب از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و

تاریخ هجری در اسلام از آن روز بهم رسید و دیگر از اعمام آن حضرت عباس رضی الله عنه بود و او از طلقای بدر است و قبر او در بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اعمام آن حضرت عبد العزی مکنی است بایی لهب او ایمان نیاورد با زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالمیان او را حمالة الحطب نام نهاده و سوره تبت در کفر این دو کس نازل شده غلامان آن حضرت سلمان فارسی است و اسم او روزبه بود و ابو عبد الله کنیت و حضرت رسالت او را کنیت ساخت از اکمل مؤمنان و شیعیان است و در فضیلت او شیعه و سنی اتفاق دارند و حضرت رسالت در شان او فرموده که:

(اَسْلَمَانَ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ)

و از سخنان سلمان است که در روز تقیفه بمعاندین امیر المؤمنین گفت :

(قَالَ الرَّافِعِيُّ الْقُرَوَيْنِيُّ فِي كِتَابِ التَّدْوِينِ لَمَّا اجْتَمَعَتِ الصَّحَابَةُ عَلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ يَوْمَ التَّقِيفَةِ فَقَالُوا يَا اِبَا عَبْدِ اللَّهِ لَكَ سُدَّتْكَ وَ دِينُكَ عِلْمِي وَ صُحْبَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْ هَذَا الْاَمْرُ يَخْلُدُ عَنْكَ فَقَالَ بِالْفَارِسِيَّةِ) گویم اگر بشنوید (عَدَا عَلَيْهِمْ فَقَالَ مَا صَنَعْتَ يَا اِبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ بِالْفَارِسِيَّةِ) گفتم اگر بکار برید (ثُمَّ انْشَأَ يَقُولُ مَا كُنْتُ اَحْسَبُ اَنَّ الْاَمْرَ مُنْصَرَفٌ عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنِ اِبِي الْحَسَنِ الْيَسَّ اَوَّلُ مَنْ صَلَّى التُّبَلَّةَ وَ اعْلَمَ الْقَوْمَ بِالْاِحْكَامِ وَ السُّنَنِ مَا فِيهِمْ مِنْ سُنُونِ الْفَضْلِ بِجَمْعِهَا وَ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ)

و دیگر از غلامان سالمست و یسار و یدغم و مویهه و زید و ابو صالح و کبته و همه مکه معظمه با اعتبار فتح بنده آن حضرت بودند و از خصایص و خوارق عادت آن حضرت آن بود که هرگز محتلم نشدند و آب بلغم و کثافت و آب دهن نداشت و خمیازه و کمانکش نمی کرد و آن چه از آن حضرت رفع می شد از مشک خوش بو تر و تقاضای آن حضرت را کسی از دوست و دشمن ندید. چنان چه از پیش می دید از عقب نیز می دید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف که روی می کرد از یک ماه راه هراس و رعب او در دل ها می افتاد و سایه نداشت و لکه ابری همیشه بر لکه ابری همیشه بر بالای سر آن حضرت ایستاده بود و هر وقت حرکت می کرد ابر نیز حرکت می کرد و چون در زمین صلب و سنگ راه می رفت نقش قدم مبارکش می نشست و در زمین نرم و سست که راه می رفت اثر پا نداشت و هیچ کس از بنی آدم بآن حضرت در حرب مقاومت نمی توانست

کرد و در قوت کسی با او برابری نداشت و چون بخواب می رفت دل آن حضرت بیدار بود و هر که سخن می گفت در خواب می شنید و هرگز خنده قهقهه نکرد بلکه تبسم می کرد و در بازارها چیزی نمی خورد و سر برهنه و پا برهنه راه نمی رفت و تند خوی غلظت و درشتی نمی کرد و کج خلقی نداشت و عبوس نبود و تواضع و فروتنی می نمود و اغنیاء و فقرا نزد او یکسان بودند رعایت مال داران را بسبب دنیای ایشان نمی کرد و هر چه بدست آن حضرت می افتاد بفقراء می داد و قلیلی بقدر سد رمق بر می داشت و حرام بود بر امت که نام آن حضرت را بنام مبارک بکنیت تنها یاد نمایند بلکه خطاب به یا رسول الله و یا نبی الله می کردند و آن حضرت هرگز نعره نزد و صدا بلند نکرد و از برای دنیا و مال و جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمی کرد بلکه همیشه در علم امتان عاصی بود و اکثر روزها روزه می داشت و دو روز و سه روز گرسنه بودند و در بلاها شدت و سختی ها که رو می داد و در دشمنی منافقان و جفای امت صبر می نمود و عذاب و بلائی امت را از خدا نخواست و دیگر قیام اللیل و نماز و تروا ضحیه بر آن حضرت واجب بود و حرام بود بر آن حضرت و بنی هاشم صدقه بغیر زکوة واجب و حلال بود روزه وصال و نه زن بعقد دوام مجتمعا و زنان آن حضرت بعقد بمنزله مادر مؤمنان بود و حرام بود بر امت که زنان او را بعد از آن حضرت بعقد در آورند و حجاب زنان از مردمان در زمان او بهم رسید و ظاهرا در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آن حضرت که زنان بی شوهر امت خود را باو هبه نمایند بدون مهر و حلال بود بر آن حضرت که زنان خود را مخیر سازد میان آن که در خدمت آن حضرت باشند و آزار ندهند و یا آن که از آن حضرت جدا شوند و پیکار خود روند و حرام بود بر آن حضرت عقد کنیزان و استبدال نسا بر آن حضرت روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه اهل ذمه بر آن حضرت حلال بود و بر امت دون امم سابقه و آن حضرت ضیافت می کرد و به ضیافت می رفت و هر چند راه دور بود بیعت بیماران می رفت و مؤمنان در گاه که می مردند بقبرهای ایشان داخل می شد و بر دراز گوش بی پالان سوار می شد و در روی خاک با فقرا و غلامان چیزی می خورد و بوی خوش و عطر می مالید و دشنام هرگز بکسی نداد عصاه و متمردين امت را نفرین نکرد و در سلام کردن سبقت می گرفت بنحوی که بر اطفال و زنان سلام می کرد و در راهی که تشریف می برد بعد

از هفته که کسی از آن راه می رفت می دانست که حضرت از این راه رفته است و هر تحفه که برای آن حضرت می آوردند بصحابه نصیبی می داد از برای شورها صحابه مشورت می کرد و هرگز مربع نشسته پا بر روی پا نینداخت بروش جباران و بروش بندگان در دو زانو می نشست و بروش بندگان خود چیز می خورد و مؤمنان را برای خدا دوست می داشت و کافران را از برای خدا دشمن می داشت و خدا را بسیار مناجات می کرد و اکثر شب ها بقبرستان و سایر مقابر و کوه های مکه می رفت و تضرع و ابتهال می نمود و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات می خواست و هرگز دعا از برای خود نخواست و در جبل فاران که قریب بمکه است و اشرف جبال دنیا است با حق تعالی مناجات می کرد و راز می گفت چنان چه در جبل حوریت موسی و در جبل ساعیر عیسی با خداوند عالمیان مناجات می کرد، آن حضرت در ایام نبوت با امیر المؤمنین مجادله می کردند با کافران قریش و گرگان عرب و بنصره رب العالمین بر ایشان فایق شد سی صد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بود شکست و دین ایشان را خراب کرد اسامی بتان قریش لات بود و سواع و هبل و عزی و دویک و بعل و یغوٹ و یعوق و نسر طایر و اساق و نائله و صنم و وثن و لات خدای بنی ثقف بود و بعضی گفته اند که از قریش بود و عزی از بنی عطسان و منات از بنی هذیل و خداعه بود و د از بنی کلب و سواع از بنی همدان و یغوٹ از بنی مذهب و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر و طایر از اعراب یمن داشت و اساق و نائله صورت مردی و زنی بود در صفا و مروه و صنم را از روغن عسل ساخته بودند و بنی حنیف داشتند و همه این بتان را سرنگون ساخت و دین ایشان بر طرف شد مذهب قریش را مجملی بیان می نماید از بدعت های ایشان این بود که سی صد و شصت بت را عبادت می کردند و خدای خود می دانستند و در طواف حرم زن و مرد و زنان برهنه بر روی در افتاده بروش چهار پایان بچهار دست و پا شوط می کردند و حیوانات مرده را حلال می داشتند و بروش مجوس و می گفتند ملئکه دختران و قرآن را می گفتند اساطیر الاولین یعنی از کتاب های سابق که سریانی و عبرانی می بود. رسول صلی الله علیه و آله استخراج کرده است و بزبان عربی آورده است و در استخراج عمل باز لام می کردند و طی با موطو پدر حلال می دانستند و دختران که متولد می شدند اکثر آن ها را می کشتند و پسران را نگاه می داشتند و دختر برادر را بنکاح حلال می دانستند و

برادری که فوت شد زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و چند کس را در عوض یک کس می کشتند و بعضی از ایشان عبادت ملئکه و بعضی عبادت ستاره شعرا می کردند و دختر خواهر و جمع بین الاختین و شراب و ربا را حلال می دانستند و زنان بظهار حرام می دانستند و نکاح شفا در مذهب ایشان جایز بود و اعتقاد به معاد و قیامت و حشر و نشر و ببعضی آن انبیاء و دوزخ نداشتند و آن حضرت چنین دین را بر طرف کرد.

دشمنان آن حضرت در ایام نبوت که امر او بر عناد و تکذیب داشتند عقبه بود و شیبه و ابو سفیان بن صخر بن حرب و ابو الحکم و ابو جهل و ولید بن مغیره بن ابی العاص بن و ایل سهمی و ولید بن عتبه بن ربیعہ خال معاویہ و هند بنت عتبه زوجه ابی سفیان و ابی لهب عم آن حضرت و حمالة الحطب زوجه او و عاص بن سعید بن العاص بن امیه و طعمه بن عدی بن نوفل این جماعت از رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود و رمعه بن اسود و حرث بن زعمه و نصر بن حارث بن کلدہ بن عبد الدار و این ملعون این بود که می فرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان گبران را می نوشتند و برای اومی فرستادند و آن می گفت محمد قصه و حکایات یاران گذشته را نقل می کند و انا أحدث بحديث رستم و اسفندیار و این را بر اعراب می خواند و مردم را متصرف می کرد و این قسم جماعت بسیارند که ذکر ایشان باعث طول کلام می شود.

دیگر از جمله معاندین و دشمنان اصحاب دین اصحاب عقبه اند که اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن آن حضرت و خرابی دین او می کوشیدند و ایشان چهارده نفر بودند از منافقین مکه و مدینه ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه بن عبد الله و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و معویة بن ابی سفیان و عمر بن عاص و غیر قریش پنج نفر بودند. ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو طلحه انصاری لعنة الله عليهم من الاولین و الاخرین دیگر از جمله دشمنان آن حضرت جماعتی بودند که در ایام حیات آن حضرت و بعد از دعوت نبوت کردند از آن جمله مسلمة کذاب است که عرب او را رحمن الیمامة ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب است از جمله محصولات و مسلمة در زمان رسول خدا مدعی نبوت بود و خلق بسیار برو گرویدند و از و معجزه طلبیدند و قاروره سر تنگ

آورد و تخم مرغی که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد و جمعی از بنی حنفیه بوی ایمان آوردند.

بنی شیبیه قومی بودند از عرب که در ایام جاهلیت بتی از عسل و روغن ساخته بودند و پرستش می نمودند و در بعضی احیان گرسنگی بر ایشان رو داد بت را شکستند خوردند گویند مسیلمه کتابتی بر رسول خدا نوشت بدین مضمون از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا سلام علیک اما در امر دنیا من با تو شریکم در پیغمبری ما را نیمه دنیاست و قریش را نیمه و قریش ینحسائی بسیار می کند و خانه ها را خراب می کند و خلق را می کشند با وجود دو رسول بگو بایشان که بحال خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست بهر کس از عباد که می خواهد می دهد و گویند مسیلمه کبوتر را دید که پرش را بریده اند گفت چرا عذاب بمخلوق خدا کرده اید اگر حق تعالی آن پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی . بعضی گفتند از حق تعالی در خواه که پر او را برویاند گفت اگر می خواهم می طلبم اگر پر بر آورد بمن ایمان می آورید گفت بلی گفت همراه من بیائید باین خانه تا کبوتر را در آورم و پرواز آید چون با کبوتر به خلوت رفت پری چند همراه داشت بجای پر های وی نشانید و بیرون آورده سر داد کبوتر پرواز کرد وی جمع آوردند . گویند شبی باد می آمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلاجل هاست و زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را می گیرد پس بصورتی از کاغذ که باو که دو دم و دو پر بود جلاجل بر آن بست و سر داد و باد آن ها را بهوا برد و صدای جلاجل عالم را گرفت و مردم آن صورت را از دور دیدند و صدای جلاجل می شنیدند از ترس صاعقه بمنزل های خود گریختند و گویند چون سوره وَ الذَّارِيَاتِ شنید آن ملعون گفت بمن نیز مثل این نازل شده اینست

(وَ الذَّرَارِعَاتُ رُزْعًا فَالْحَاصِلَاتُ حَصْدًا فَالطَّاحِنَاتُ طَحْنًا فَالْخَائِزَاتُ حُبْزًا اَفَّا لَا كِلَاتٍ اِكْلًا)

چون سوره فیل را شنید گفت بمثل این بمن نازل شده

(الْفِيلِ مَالِيفِيلٌ وَ مَا اُدْرِيكَ مَا لِفِيلٍ لَهُ ذَنْبٌ وَ شَيْبِلٌ وَ خُرْطُومٌ طَوِيلٌ)

و چون سوره کوثر را شنید گفت بمن مثل این نازل شده

(اَنَا اَعْطَيْتَكَ الْجَابِرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ هَاجِرَانَ سَائِتِكَ هُوَ الْكَافِرُ)



خالد بن ولید در خلافت گوساله سامری یعنی ابابکر مسیلمه را بهاویه نزد او فرستاد .

دیگر از مدعی نبوت سجاج نام زنی بود اسود و کذاب و از سخنان اوست :

(بَا ضِفْدَعٍ يَا ضِفْدَعُ بَقِيَّ بَقِيَّ بِكُمْ يَبْقِينِ لَا الشَّارِبُ يَمْنَعِينِ وَلَا الْمَلَأَيْكَةُ دِينُ اعْلَاكَ فِي الْمَاءِ وَ اسْبَفَاكَ فِي الطِّينِ)

و چون بنی اسد بر اهل عامه غلبه کردند گفت حق تعالی این سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد در گذشت

(وَ الذَّنْبِ الاِطْحَمِ وَ اللِّيْلِ الاِظْلَمِ وَ اجْرَعِ الاِظْلَمَ فَاهْكُفْتَ اَسَدٌ وَ دُرٌّ عَوْضٌ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ كُفْتَ وَ الارضِ ذَاتِ المَرْجِ وَ الْحَيْلِ ذَاتِ الشُّرُوجِ وَ النَّسَاءِ ذَاتِ الْفُرُوجِ نَحْنُ عَلَيْهَا يَمْوُجُ بَيْنَ اللَّوَى وَ الْفُلُوجِ)

معجزات آن حضرت بسیار است از آن جمله قرآن است و دیگر بی سواد و دیگری بی سواد بودن و در نزدیک کسی چیزی نخوانده بود و خط نداشت اما خطوط و کتب انبیای سلف و لغات ایشان را می دانست بنحوی که از آسمان نزول نموده بود و دیگر بر گردانیدن آفتاب است و شق نمودن ماه است و سخن گفتن بزغالہ بریان و بگفتار نمودن آیات نوح و آیات ابراهیم و آیات موسی و آیات عیسی را از طوفان و عصا و مرده زنده کردن و دیگر آب در رحم و در میان دو انگشت او جوشیدن است و سخن گفتن سنگ ریزه است در دست آن حضرت رحم شدن به سوی آن حضرت بهر طرف که حرکت می نمود و سایه اش نداشتن و از عقب دیدن است گفتن احوالات آینده است و آن چه بر اهل بیت نازل شد و ارتداد بعضی از صحابه و خروج بنی امیه لعنهم الله و خلافت بنی عباس و خروج نمودن ناکثین و قاسطین و مارقین بود و آن چه از او بشیعیان رسیده و می رسد تا روز قیامت علمای زمان آن حضرت جمع کثیر از امت طلب معرفت و مسایل و حل معانی قرآن و مشکلات و غوامض آن می نمودند چون عبد الله عباس و حذیفه بن الیمان و ابو سعید خدری و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابن زبیر و جابر انصاری و ابی کعب بن قرطی و زید بن ارقم و جابر بن ثمره و براه عابرب اسدی و تبعی و مجاهد و انس بن مالک و سعید بن جبیره و عمار یاسر و خزیمه بن ثابت و ام سلمه عایشه و جماعت بسیار بودند بعضی از ایشان مؤمنند و بعضی منافق بدین چند نفر اکتفا نموده.

تقبای آن حضرت در بیعت اول دوازده نفر بودند سعید بن عباد که حضرت رسالت پناه او را بهدایت اول در بیعت اهل مدینه فرستاد و دیگر سعد زراره و سعد بن ربیع و سعد بن خثیمه و منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و برد بن معرود موافق آن چه ابن بابویه روایت کرده است آن بود که در قبانور و اش کبدی خورده بود و شکم آن روان شده بود و خود را نجس کرد و باب ازاله نجاست خود نمود و آیه (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) در شان او نازل شد و اول توبه کنندگان بود و بر در مدینه وفات یافت چون آن حضرت در مکه تشریف داشتند وصیت کرد که او را در قبر رو بمکه معظمه گذارند بجانب آن حضرت و اول کسی بود که بثلاث مال وصیت کرد و خداوند عالمیان این را در این امت سنت گردانید از آن روز سنت شد لحد کردن و واجب شد روی میت بکعبه کردن و دیگر ابو الهشیم بن التیهان و راشد بن حصین و رافع بن مالک و سعد بن زراره کوچک تر از ایشان بود و اول کسی بود که با رسول خدا در شب عقبه و پیش از واقعه بدر در سال سنه احدی من الهجرة وفات یافت و سعد عباده بابی بکر بیعت نکرد و به اعوان و انصار خود در خلافت عمر خطاب فرار نمود و بشام رفت و مغیره بن شعبه بفرموده عمر عمر آن بیچاره را کشتند و تهمت خون او را بنا حق بستند و از زبان جن شعر بستند و سعد بن معاذ در مدینه وفات یافته بود و او بود که پای برهنه و بیر داد و تشییع جنازه او رفت و آن ابو الهشیم آن بود که در روز ثقیفه با پانزده نفر دیگر از بزرگان رفیق شد و می خواست که ابوبکر را از منبر بزیر آورد و بکشد او نیز در مدینه فوت شد .

از میان زنان جهان اول کسی که بآن حضرت ایمان آورده خدیجه کبری بود و از مردان جهان امیر المؤمنین بود و آن چه مشهور است از عمر مبارکش ده سال گذشته بود و بعد از او حضرت ابیطالب ایمان آورد و بعد از وی جعفر طیار و جبرئیل خانه خدیجه کبری بر آن حضرت نازل شده و اولاً جمعی در خفیه مسلمان شدند و بعد از آن علانیه اظهار نمودند. نکته جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که مقربند و جبر در لغت سریانی بمعنی الله و میک بمعنی عبد است پس معنی جبرئیل و میکائیل عبد الله است هم چنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت است جرائیل جبرائیل جبرئیل جرجیل جرال و در اسم مبارک میکائیل سه

لغت است میکال و میکائیل میکامل و در لغت نصاری جبرئیل را کبریل می گویند و اگر اول در لغت زند سروش می گویند و میکائیل را در لغت زند بستر می گویند و عزرائیل در آسمان حلی و وفات آن حضرت روز جمعه و هشتم ماه صفر در یازدهم هجرت بود و عمر شریف آن حضرت در شصت و سه سال بود و آن حضرت قبل از نبوت بتجارت شام رفته بود و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی ساکنها الف الف الثناء و التحیه و مدینه بلده ایست معروف گویند بانی عمارت آن اسعد بن ایوب حمیریست که از تابعه یمن است و از اجداد ذو المنار است که از عظیم ملوک یمن است گویند تبع الاکبر ابعده است جامه کعبه معظمه از ابریشم سیاه از مخترعات اوست که بر کعبه کشیدند و جامه کعبه سابق بر این از لیف خرما بوده است و اسعد خواهر خود را بمعده بن عدنان جد حضرت رسالت پناه داد و هفت صد سال قبل از ظهور نبوت آن حضرت بوی ایمان آورد و او پادشاه عادل شجاعی بود بر طریقه حضرت موسی می بود حضرت رسالت او را ستوده است و مدینه را او معمور نمود و بروایت دیگر در خواب دید و بروایت دیگر دانایان باو گفتند که این زمین هجرت گاه حضرت رسالت پناه خواهد بود و این شهر را بنا کرد و بروایت دیگر بخرابی کعبه آمد چشم هایش بیرون افتاد و بعد از آن توبه کرد و خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آن جا اقرار کرد نبوت آن حضرت را و ایمان بوی آورد و پیر زنی طلبید و آن کاغذ را بوی داد وصیت نمود که دست بدست این کاغذ را بآن حضرت برسانند تا آخر آن کاغذ بآن حضرت داده شد و آن حضرت آن را دعای خیر کرد و برادر گفت چون این حکایت طول داشت بدین اختصار نمود.

وقایع بعد از آن حضرت چون آن حضرت از زهر بزغاله که زن یهودیه برای حضرت بهدیه آورد و تناول فرموده بودند بروضه رضوان و دار جنان انتقال نمود و قوم وی تمام مرتد شدند و چهار صد صحابه او از دین بر گردیدند الاقلیلی چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگشتند و کافر این امت نیز متابعت امم سابقه نموده بر جعه القهقری بکفر اصلی خود برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند هم چنان که سی صد هزار نفر از بنی اسرائیل که بحسب سن از پنجاه سال کمتر و بیست سال بیشتر بودند و در بیابان سین در بریه فاران

گوساله سامری را پرستیدند الا دوازده هزار نفر از سبط لاوی و سامری از اهل کرمان بود و از جمله خوبان بود به اعتبار حسبجاه و فرمان روائی باغواي شیطان گوساله را ساخت و خلائق را بضلالت افکند و عزازیل که مراد ابلیس باشد نیز از خوبان و صالحان بندگان خدا بود از راه حسد بر جاه و منزلت آدم بسطنت درانید و استکبار کرد و بخداوند عالمیان و کافر شد بخدا و سجده بر آدم نکرد و بلعم باعور را را او نیز از خوبان بود و از طمع بجهنم رفت و جمع کثیر متابعت او نمودند و بر صیصای عابد از دین بر گشت و موسی بن طفر که قارون باشد او نیز بن دادن زکوت کافر شد غرض آنست که طمع و حسد و حب جاه و ریاست و استکبار و غافل شدن از خدا و رسول عرب بخدا کافر شدند و امت حضرت رسالت هفتاد و سه گروه شدند همچنان که قوم موسی هفتاد و یک است و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و هر فرقه از مذاهب مبدعه این امت چند شعبه شدند علت خرابی این دین آن بود که عمر بن الخطاب مصدر خلافت شد و غضب خلافت امیر المؤمنین نمود و خلائق باغواي او بگوساله سامری این امت بیعت نمودند و فرقه ناجیه از این امت طایفه جلیله اثنی عشریه اند و ایشان را شیعه و امامی می گویند و رافضی و باقی شیعیان که هالک اند یازده فرقه اند زیدیه و کیسانیه و حارودیه و نادوسیه و اسماعیلیه و دیصانیه و بطروسیه و واقفی و غلات و سبانیه و دیگر اهل سنت در اصول دو مذهب شدند معتزله و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقه شدند و اصلیه و مدلیبه و جاحظیه و حنظلیه و بشریه و معمربیه و مردافیه و تمامیه و هشتاشیه و حباطیه و حیانیه که بهشیمه نیز می گویند و از مشهور فضلاي ایشان جاحظ است و ابو الهزیل علاف و ابراهیم النظام و واصل بن عطا احمد بن جاحظ و بشیر بن المعتمر و معتمر بن عباد السلمی و ابو موسی بن عیسی ملقب بمرداد که آن را راهب معتزله می دانند و شمامه بن اشرس و هشام بن عمر الفرظی و ابو الحسن العمر و الخیاط استاد ابو الحسن الاشعری و پسر خود ابو هاشم و ابو الحسن بصبری قاضی الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی و اقصی القضاة ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعض مسائل با فرقه امامیه موافقت دارند و اشاعره معتزله را ملعون می دانند و غالب معتزله ملعونند و حنفی اند در فروع و شافعیه اشعری اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله مشویه اند و از شیاطین معتزله و مروج این مذهب

صاحب بن عباد است و زمخشری صاحب کشف و قداء نحوی و سریانی و اشاعر نیز دوازده فرقه اند در اصول مشتبه اند مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و وعديه و تناسجیه و طاعیه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجیه و در فروع معن له و طوایف زیدیه و جارودیه و نواصب چهار مذهب شدند اول حنیفیه اند که منسوب بابو حنیفه نعمان بن ثابت غلام زاده واصل است و وی از کابل است و او را سنیان امام اعظم می دانند و او در بغداد مدفونست و دیگر شافعی که منسوبند بمحمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان می گویند که چهار سال در شکم مادر ماند تا حضرت صادق از دنیا رفت و او متولد شد و قبرش در مصر است و مالکیه منسوبند بمالک ابن انس بن مالک و حنابل منسوبند بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی و طایفه دیگر از فروع تابع داود بن عجلی اصفهانی اند و این مذهب رواجی بهم رسانید و از جمله مذهب مبتدعه باطله ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین خوارجند و ایشان هیجده فرقه شدند حروریه و ارزاقیه و اباضه و بخدات و تمریه و غرابیه از غلامه و عثمانیه و یونسیه و ثامنیه و مرتبیه و غبلانیه و عجاوده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه و صحاکیه و بنی شهلویه و تبریه آن مذاهب مبتدعه زبیریه اند و کاملیه اند و مقریه و مفوضه و جهمیه و خماریه و سوايله و خطابییه و شریفیه و ناصریه و باطنیه و قراسطه و بابکیه و مقنعه و حفصیه و شراختیه و معبدیه و جادمیه و میمونیه و غالیان پنج فرقه شدند دیگر از مذاهب مبتدعه کرامتیه اند و نجارتیه و اتحادیه و نظریه و نوریه و رزاقیه و شمراخیه و سلیمانیه و یزیدیه و ابن ابی العوجانیه و مذاهب بسیار است اگر کسی خواهد که مطلع شود و بحرف های ایشان برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی یا کتاب ملل نحل شهرستانی چون بیان مذهب مبتدعه این امت نمود قدری از امم سابقه باطله مانده است که در میان است می نماید چون امم ماضیه بارزامت دعوت حضرت رسالت اند اول صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم می کنند و مقرند بصانع و معاد و بعضی انبیا و بعضی گفته اند که زبور می خوانند و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان مهب جنوب کوهیست در نصف النهار باین طرف می ایستد و بعضی گفته اند که بر دین نوحند و بعضی گفته اند که اهل دینی اند که در جزیره از جزایر موصل می باشند و لا اله الا الله

می گویند و ایمان بر رسول ندارند و بعضی گفته اند طایفه اند از اهل کتاب و فقها اجازه داده اند که جزیه ایشان می توان گرفت و اعتقاد فقیر آنست که مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و شعراء و سهیل والله اعلم .

دوم زنادقه مشهور آنست که این طایفه متمسک بشریعتی نشده اند و بقدم و دوام عالم و قهر قایلند و در کتاب مجمع گفته که زنادقه قومی اند از مجوس و ذواقین اند و بعضی گفته اند زندیق ماخوذ است از زند و زند کتاب پهلویست و بعضی گفته اند زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیده اند و از اصحاب عبد الله سبا اند و این رسیده اند عبد الله فتنه کرد و خلق را بطلب خون عثمان بر انگیخت و جهال شیعیان را گمراه گردانید و بخدائی علی قایل شدند و در مفتاح العلوم گوید که زنادقه طایفه اند از مانویه مجوس اصمعی گوید که معرب زندین است والله یعلم .

قوم موسی قبطی اند و سامری و یهودی و داودی و اسرائیلی و عزیری و جبلی و فرقه ایشان بسیار است و اکثر ایشان بکفر بعضی از انبیا قائلند و طایفه عزیر شرحیا را پسر خدا می دانند و بعضی گویند استغفر الله شعیب کافر بود و لوط در پهلوی دختر خود خوابیده و یهودین یعقوب با عروس خود جماع کرد و حضرت یوسف بت را سجده کرد و هرون باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کرد و ساخت گوساله را او تعلیم سامری کرد و چون عزرائیل بقبض روح موسی آمد آن حضرت تورات می نوشت قلم زد یک چشم عزرائیل را کور کرد و هنوز کور است و یک چشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم می دارند و خدا را جسم می دانند و گویند خدای تعالی دنیا را بشش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود یعنی شنبه در آسمان پشت خوابید و رایوا بر وی پا گذاشت که از کوفت بر آید اینست که در شنبه کار حرام است باعتقاد ایشان و به نبوت بعضی از انبیا خصوصا پیغمبر صلی الله علیه و آله ما قایل نیستند و نسبت نبوت بحضرت صاحب می دهند و حرف بسیار در اعتقاد دارند نصاری منسوبند بناصریه دهیست از حوالی بیت المقدس و مزاد عیسویند جمله نصاری گویند معبود جوهریست از اقوم ثلثه و اقوم یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبارت از ظهور ذات باریست که وجود کل ازوست و اب و ابن و روح القدس اشاره باوست و اقوم آب مراد جوهر است و اقوم این مراد علم است اقوم روح مراد حیات است و اقوم سیم روح القدس است و گویند معلومات یا

جوهر بوده یا عرض و نشاید که خدای تعالی عرض باشد لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید که از دو مرکب مرکب بود لازم نبود که جوهر بسیط باشد چون حکمش درست نبود والا که حی ناطق باشد پس واجب باشد ملکاتی از ایشان ثالث ثلاثه اند به خدا قایلند باری تعالی و عیسی و مریم و بی کذات و دو نفس مستقل در خارج اعتقاد ایشان است و اکثر فرنگان از ماد و جاد و کارملیان و مصردان و لوتودان و لمسه و اسائیل و الامان و زنکال باین طریقه و طایفه دیگر نستوریه اند عیسی را پسر خدا می دانند و بعضی خدا دانند بیک ذات و بیک تشخص قایلند و بعضی گویند روح از خداست و تن او بشر است و بعضی گویند معنی خدا بودن آن است که خلق بوجود او راه نیابد و روح القدس است یعنی دینی بدوزنده شود گر پرسند از ایشان که چرا عبادت عیسی واجبست گویند از بهر آن که عیسی واسطه است میان لا و لاهوت و یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود لاهوت شد و این فاسدست زیرا که در نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نه بندد و اگر صورت داشتی لازم داشتی بودی که لاهوت مرکب شدی با ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و ایضا نستوریه گویند میان ایشان ممانعت نبود الا آن که کلمه ناسوت مسیح را هیکل گردانید پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم و این مذهب ارامنه اصفهان و گرجستان و طایفه زنگیان از حبش و نصاری اروس و بلغار و هشتر خان و مسکاب و اهل ولایت لنبه و سکان رود عادل جواد و شیوط و شمخط و قاطنان ولایت جنوب و آنانی که قریب بظلمات می باشند و بعضی گویند اتحاد این بود که کلمه در مسیح تاثیر کند بی آن که نقل کند و این مذهب عیسویان روم است و بیت المقدس و چرکس و از و قارو و ایروان و نصاری ارزنه الروم و ساکنان سواحل دریای عمان و پرتکالویه و اهل کوده و ریوردمه و سواحل و اهل حبش است و آنانی که در زیر خط استوا می باشند و قاطبه نصاری می گویند عیسی تدبیر چیزها کرد مثل از گل خفاش ساختن و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیزهاست و برب واحد مسیح که پسر خداست و از پدر پدید آید و چون در کارها شروع کنند

(بِسْمِ اللَّهِ الْأَبِّ الْإِبْنِ وَالرُّوحِ الْقُدُّسِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ وَاحِدٌ)

و اعتقاد نصاری آن است که کتاب انجیل نزول از آسمان نشد بلکه چهار کس

از حواریون را حضرت عیسی مقرر کرد یوحنا و لوقا و متی و مرقوس که آن چه احوالات آن حضرت باشد از تولد تا وقتی که بدار کشیدند بنویسند ضبط کنند اینست و هم چنین نصاری در اقامیم خلاف کنند بعضی گویند که خواصند و بعضی گویند که با خواصند با صفات و گویند از جوهر حین بی شریک وی باشد در صفت ذاتی چون عیسی از جوهر لاهوت بود آنست که پدر ویست اولی تر است از وی و این مذهب نصاری ترکستان است و گویند اکثر سلاطین مغول که مراد چنگیز خان و اجداد وی باشند این اعتقاد داشته اند و اعتقاد جمیع فرق نصاری آن است که انبیاء از کفاره پدر خود آدم که گندم خورد در جهنم بودند عیسی آمد جهنم را خراب کرد و ایشان را آزاد کرد اغسال واجبی و مطهرات و نجاسات و سنتی ها و عبادات مفروضه از صوم و صلوة در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب کفائی دانند و بشریعت عیسی و احکام بغیر از طلاق در همه امور متابعت می کنند و کشیشان ایشان بهشت را بزرع و پیمان می فروشند هر کس گناهی کند از زن و مرد نزد علما روند و اظهار گناه خود کنند او را ببخشند و گویند عیسی شراب و امر بخوردن آن فرمود و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین قدر اکتفا نمود دهریه خالق را دهر می دانند و می گویند :

(وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ)

و گویند: آسمان ستونی دارد و ما نمی دانیم آدمی که برو بخورد بمیرد و جمله گویند هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی و هرون و محمد انبیاء بودند و لکن هرمس و زرابنوس و سقراط و بقراط و ارسطو نیز نبی بودند و این قوم نیز عبادت کواکب کنند و دنیا را قدیم دانند دلیل بر دنیا را قدیم دانند دلیل بر آن که گویند ما تخم می بینیم زیرا که بعقل ما در نمی آید حکم بوجودش نمی کنیم و غسل جنابت و سایر اغسال واجبی نزد ایشان واجبست و خمر در نزد ایشان حلال است و حشر و معاد نزد ایشان نیست برا همه فرقه بسیارند بعضی ایشان به نبوت حضرت خضر قایلند برهمین هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نور های دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسم باری تعالی قایلند و گویند اول انبیاء آدم بود و آخر شیث و بعضی گویند عیسی نبی بود و طایفه گویند بعثت انبیاء قبیح بود از بهر آن که اگر انبیاء چیزی فرمایند که موافق عقل



باشد خود عقل کفایت است اگر خلاف عقل بود آن هم قبیح براهمه گویند زعفران بر آن پیشانی می کشیم که چون ابراهیم را در آتش انداختند زعفران و نرگس بهم رسید و گاو شیر ده حق تعالی فرستاد تا آن حضرت از شیر او خورد اینست که گاو را نمی کشیم و کشتن او نزد ما گناه عظیم است و قاطبه ایشان بتناسخ قایلند و بعضی عبادت کواکب و عناصر اربعه جمادات را می کنند و موتای خود را می سوزانند که از گناه پاک شوند و بتوت خدا واصل شوند و قایل بمعانی جسمانی و روحانی نیستند و کشتن هیچ حیوانی از حلال گوشت و حرام گوشت را جایز نمی دانند و گناه تناسخی جمله فلاسفه و مجوس و بیشتر نصاری و کل فرق هندوان و صابئین و اکثر طبیعیین و جمع کثیری از فرق سنیان بتناسخ قایلند گویند نسخ چهار نوعست نسخ و مسخ و فسخ و رسخ پس نسخ در اجساد آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و سباع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ در انواع اشجار و نباتات است و گویند که ایشان را مسخ کنند و اصناف چهار گانه بر قدر مراتب ایشان وهمیه می کردند در اخبار از جسدی بجسدی گویند عالم دوار است و جز این عالم سرای نیست و حشر و قیامت و معاد و حساب همه محال است و گویند قیامت عبارت است از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن بدن دیگر و ایشان را در اجساد دیگر راحت بود و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که در اجساد انسانست در راحت و لذت و هر روح که در اجساد اکلاب و خنازیر بود معذب بود و هر که در آن دور کسی را کشت در این دور کشته می شود و هر که در آن دور مرد بود حال زنست و هر که در آن دور زنا کرد در این دور زنا با او می کنند و مزخرفات بسیارست بدین قدر اکتفا نمود مجوس سرا اعتقاد آن است که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را مجوس گویند چون باری تعالی عالم را آفرید اندیشه کرد و گفت که مبادا مرا صدی باشد که عدوی من باشد شیطان از آن اندیشه بهم رسید و بعضی گویند که یزدان تنها بود و او را وحشتی پدید آمد اهرمن پیدا گردید و اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد برد و شر و فساد از او پدید آمد یزدان ملئکه آفرید تا لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن جنگ کرد و جنگ در میان ایشان دراز کشید و چون یزدان نتوانست دفع اهرمن کند

با یک دیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش قمر بگذاشتند و بعضی گویند ملائکه را بنهادند بشرط آن که اهر من مدت معین در عالم باشد و چون مدت بآخر رسید اهر من از عالم بیرون رود و آن زمان خیر محض باشد و گویند یزدان و اهر من هر دو جسمند یزدان مطبوع امت بر خیر و شر از اهر منست دلیل گویند چون خیر و شر دو چیز است لازم بود که عالم را دو خالق باشد مانویه نیز بر این اعتقادند و گویند خیر و نور را یزدان آفرید و ظلمت و شر نتواند و اهر من مطبوعست بر شر و خیر نتواند و آفریدن موزیات و شر از اهر منست دلیل و گویند بر خلائق کیومرث است و کشتن گرگ را حج می دانند و کشتن حشرات الارض را ثواب می دانند برای این که اهر من آن ها را آفریده خطای از قوم مجوسند و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و دنیا را دوار می دانند و با بعضی از هندوان هم کیشند ولکن عبادت رستم بن زال می کنند و در بت خانه صورت او را کشیده اند و کوکب را مؤثر می دانند بدون صانع و بطبیعت قایلند اما طایفه احکام نجوم را خوب می دانند مانویه از مجوسند و اصحاب مانی نقاشاند در زمان شاپور بن اردشیر بهم رسید و دینی احداث کود در مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و به پیغمبری مسیح قایل بود و می گفت موسی پیغمبر نیست و اعتقادش این بود که تمام عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگر ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور می داند و هر شر و بدی را نسبت بظلمت می داد و موزیات و حشرات را می گفت که ظلمت آفریده سبب آن که حکمت خلق این ها را نمی دانست و گمان می کرد که خلق این ها عبث است و در این ها منفی و منفعتی نیست و عیب می کرد موی را که بر پشت زهار و زیر بغل می روید و گوید اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت امتزاج اختلاط بدن است بدون تقدیر مقدر و انواع حوادث و بیماری ها و آفت غلات وسیله بانکار خالق کرده اند و گویند که شکم آدمی اگر هیت قبا بود بهتر بود که خواهند بگشایند و دست در اندرون آن کنند طبعون بطبیعت بیشعور قایلند و از اصناف ملاحظه اند گویند ما سبب را می بینیم و این در آسمان دود است و شهاب بخار دهنی است که بکره نار می رسد و می سوزد و گویند باران از حرارت آفتاب که منعکس می شود باران می گردد و چون بکوه زمهریر رسد برق می شود و زلزله بعلت بخار زمین است که آن را مضطرب و متحرک می کند که بیرون آید و آب عرق زمین است

که زمین را منفجر کرده بیرون می آید و قوس و قزح عکس آفتاب است فلاسفه قدیم را عالم می دانند و نفی صانع مختار کنند و صانع را علت اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم بودند چنان چه قرص آفتاب و نورش و گویند اول چیزی که از علت پدید آمد عقل بود و آن بمنزله دوست در علت اولی و آن را عقل کل و فعال خوانند و گویند این عقلست که در قرآن مجید قلم خوانند تاثیر این در نفس چون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس آن لوحست که در قرآن یاد کرده شده است و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزو ویست و بدان نیک از بد و نفع از ضرر بدانند و قوتیست از قوت های نفس کل و گویند که عقل ساکتست و حرکت نکند و نفس متحرک و عقل چون خواهد که علم علت اولی بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بواسطه علت اولی رسد و گویند علت اولی داند که عقل معلول اوست و جز این نداند هیچ و گویند هر چه در زیر قمر فلک است معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول عله اولی و بعضی از ایشان گویند زمان محیط چیز های زمانی باشد و نفس محیط نفس علت اولی و محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند در گرد جمله موجودات در آمده و گویند که ذاتش حق تعالی بذات نبود بنفس ویست و گویند علم و عالم و معلوم و هر سه یک ذاتند و علت او را جز صانع هیچ صفت دیگر نیست و گویند از عقل مجرد عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و قمر فلک پدید آمد و افلاک نهم خود بخود بهم رسیدند بدون تاثیر علت و این اولین معالات ایشانست بدین اختصار نمود اهل نجوم گویند قسمت تعلق بروج دارد تا چهار طبایع بروج برو نگردیدند نمی آید بدان که ابتدا بحمل کنند و گویند دوازده هزار سال قسم حمل بود و بر وی هیچ حاصل نبود زیرا که حمل برج آتش است بیک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار قسم ثور است و ثور ارضی است و بدان عنصر هیچ نشود زیرا که یکی گرم و خشک و یکی سرد و خشک و هشت هزار سال قسم جوزا باشد و چون گرم و تر است سه قسم طبیعت پیدا شد سرد و خشک

گرم و تر نباتات پدید آید و چون دور بسرطان تمام شد سرد و تراست چهار طبع تمام شود حیوان پدید آید قسمت سرطان هفت هزار سال بود هفت ستاره در این دور شریکند هزار سال اولاً زحل شریکست با و و هم چنین تا بقمر رسد سه هزار سال آخر شریک قمر بود گویند این دور تمام شود آسمان منطبق شود و عالم خراب شود و در دور اسد رسد و سنبله و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقربه رسد حیوان پدید آید پس بقول ایشان سی هزار سال عالم خراب باشد و هفت هزار سال آبادان باشد و همیشه باشد باین ترتیب تا آن گاه خراب شود و آسمان منطبق شود و چون خواهد که آبادان شود در آن ربع که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان پستاده است .

## باب دوم: ذکر احوال خیر مآل حضرت سیده النساء فاطمه زهرا

آن حضرت صبیبه زکیه آن حضرت خاتم الانبیاء است و ما در آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن نوفل بن عبد العزیست احادیث بسیار از طرف خاصه و عامه متواتر است که آن حضرت سیده عالم زنان عالمیان و زنان بهشت است و شرف و بزرگواری و زهد و فضیلت او زیاده است بر زنان رسول خدا و ائمه معصومین و دختر ایشان و اشرف است از ام البشر حوا و عناق بنت حضرت آدم و هاجر و ساره زنان حضرت ابراهیم و راحیل زن یعقوب و صفورا دختر شعیب و بوخاوید مادر موسی و زلیخا بنت حجاس زوجه حضرت یوسف و ام کلثوم خواهر موسی و آسیه بنت شرجیل بن لهداد زن حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی و ماهید ذو القرنین و حضرت سیده النساء را فاطمه زهرا می گویند بجهت آن که چون در محراب عبادت می ایستاد در نماز صبح از روی نور مبارک آن حضرت تمام خانه های مدینه سفید می شد و در طرف عصر سرخ می شد. بتول عذرا بجهت آن می گویند که آن چه زنان از کثافت ها و حیض می دیدند او نمی دید و همیشه بر صفت دختران باکره بود آن حضرت انسیه حورا طینت او بود آن حضرت را انسیه حورا طینت او بود ولادت با سعادت آن حضرت در سال پنجم بعثت حضرت رسالت پناه واقع شد و

مرویست که در شب معراج حضرت رسالت پناه خدا از بهشت رطبی تناول نمود و با خدیجه کبری مقاربت نمود حق تعالی فاطمه را از آن بیافرید و با آن حضرت ملائکه سخن می گفتند و حدیث می کردند.

بعد از حضرت پناه مرویست باسانید معتبره که بعد از وفات آن حضرت سید المرسلین چون حضرت مهموم و حزین و غمناک بود حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و قصص اخبار آینده را تا روز قیامت و آن چه این امت می کنند و خواهند کرد و آن چه واقع می شود تا آخر شدن دنیا و آن چه منافقان این امت و خلفای جور از بنی امیه و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و اسلام در تمام جهان خواهند کرد همه را فرمودند. حضرت امیر علیه السلام نوشت و این طوماریست که مصحف فاطمه می گویند که در نزد صاحب الامر است و مشهور آن است که حروفات آن مصحف تورات است و مفتاح آن سور قرآنیست و صاحب کشف و ثعلبی و فخر الرازی و غیره از عامه در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع آن چهارده حرف است:

(صِرَاطٌ عَلَىٰ حَقِّ يُمَسِّكُهُ) یعنی راه علی حق است و بآن تمسک جستیم ایم و این کتاب جفر جامع است و حروفات مفتاح سور قرآنی اینست:

(صَادَ وَالْقُرْآنِ الرَّ الْمُرْعِمُ لَمْ يَكُنْ يَسْ حُمُقُنْ وَ الْقَلَمِ سُبْحَانَ الَّذِي اسْرَى)

مرویست از سلمان فارسی که بعد از وفات حضرت رسالت پناه بده دوازده روز از خانه آمدم در راه حضرت امیر المؤمنین را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه که تحفه از برای او از بهشت آمده و می خواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت آن حضرت رفتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته و در خانه بسته بودم و فکر می کردم در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم در گشوده شد و سه دختر باندرون آمدند که کسی بحسن و طراوت و نزاکت و خوش بوی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم بر خاستم و سوال کردم که شما از اهل مکه یا مدینه گفتند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق توایم از یکی که بزرگ تر می نمود پرسیدم که چه نام داری گفت مقدوده گفت بچه سبب این نام ترا کرده اند گفت بجهت آن که از برای مقداد بن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق

شده ام از سیم پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده ام.

حضرت فاطمه علیهما سلام فرمود که پس از برای من رطبی چند بیرون آوردند مانند گرده های نان بزرگ از برف سفید تر و از مشک خوش بوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه علیها السلام یکی از آن رطبهها را نیز دادند فرمودند که امشب باین افطار کن و فردا هسته اش را برای من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و بهر جمعی اصحاب رسول که می گذشتم می پرسیدند که ای سلمان مگر مشک داری همراه می گفتم بلی چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته نداشت فرمود که چون هسته داشته باشد و حال آن که این رطب از درختی بهم رسیده که حق تعالی آن را در بهشت غرس کرده خصایص آن حضرت تسبیح حضرت فاطمه زهرا که مشهور است متعلق بآن حضرت رسالت پناه شفقت فرمود که بخواند چون بسیار محنت کشیده از خدمات خانه و آن سی و چهار **اللَّهُ أَكْبَرُ** است و سی و سه **الْحَمْدُ لِلَّهِ** و سی و سه **سُبْحَانَ اللَّهِ** باین ترتیب طریقه شیعه است و عامه بر عکس می خوانند و آن حضرت از خاک حمزه سید الشهداء تسبیح سی و سه دانه ساخت خام و پخته نبوده و بند او ریسمان بود و آن سبحة ایست که در اسلام بهم رسیده و لباس آن حضرت از پشم خشن بود و چادر او از پشم بسر می کرد و آن چه کار می کرد و بدست او می آمد بهمسایگان و ایتمام و فقرا می داد ذخیره نگاه نمی داشت و در روی پوست گوسفند می نشست و می خوابید و نماز می کرد و فرش او پوست بود و لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیر المؤمنین در زیر عبا می خوابیدند و باندک قوتی که سد رمق بود بآن اکتفا و شکر می کردند و در ظرف سفالی بی رنگ یا کدو یا چوب طعام می خوردند و مرویست که روزی قلاده از نقره در گردن کرد و در خانه پرده آویخت و قاعده حضرت رسول این بود که هر وقت که بسفر می رفت او را دیدن می کرد و چون از سفر می آمد اول بخانه حضرت فاطمه می آمد و او را می دید بعد از آن بدولت خانه خود مراجعت می نمود در وقتی که از سفر بر می گشت شنید که آن حضرت قلاده در گردن کرده و پرده آویخته بدیدن او نرفت حضرت زهرا سبب را دانست و فی الفور قلاده و پرده را در راه خدا داد. بتصدق و حضرت رسالت پناه از او خوشنود شد و مدت عمر بی رضای الهی کار نکرد و حضرت امیر المؤمنین از و بخشم و غضب نبود.

## باب سوم: در احوال خیر مآل شاه ولایت امیرالمؤمنین

کنیت آن حضرت ابو الحسن و ابو الحسین و ابو الریحا نین و ابو تراب است و نام مبارک او علیست که خداوند عالمیان او را باین اسم سرافراز نموده و در قرآن در آیات بسیار نام علی بوده که عثمان بیرون کرده اما ولی و صالح المؤمنین نام آن حضرت است و در تورات اسم آن حضرت ایلیاست و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنکان اوماد و در انکلیون ذو العلا و در کتاب زند مجوسان بلبلاست و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم ایلیا و در کتاب تصانیف زردشت بت عبد الاحد شکن و در کتاب مه آباد کتاب مه آباد عجم دین خدیو است و در کتاب تنکلو ش لوق جهان دار است و در کتاب هندوان خدا دوست و در بعضی از کتب زردشت فیروز گفته است و در کتاب ویدتظار است و در کتاب مسلمانان قسوره و حیدره و دلهاشت و در کتاب دساتیر فارسیان شهنشاه است و اتباع زردشت و مجوسان می گویند در وجه تسمیه گبران که ما کاودان علیم بعد از این اگر چه مناسب مقام نیست لکن قدری از احوال زردشت و کتاب او بیان می نمائیم .

بدان که زردشت که گبران او را نبی می دانند پسر پورشبنین تراسب مادر او دغد وا نام دارد و از نسل فریدونست و این زردشت حکیمی بود . شاگرد



افلا دوس حکیم و چون علم بیاموخت در حدود سیلاب و در کوهی منزوی شد و آذوقه که بآن جا جمع کرده بود بآن جا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخت و در پهلوی دخمه زیر زمینی ساخت و پر آذوقه کرد چون او را بدخمه گذاشتند از آن جا بر زیر زمین شد و بریاضت مشغول گشت کتابی ساخت او را زند نام نهاد و بعضی گویند چون شنیده بود در کتاب ها که خداوند عالم با پیغمبری در شجره که آتش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی باشد او پیوسته این آرزو می کرد تا آن که شیطان در آتش کده با او سخن گفت که منم خداوند ترا پیغمبر گردانیدم بسوی قوم غرض چون سی سال از پادشاهی گشتاسب گذشت بزیر آمد و لباس آتش پرستی بر خود مرتب ساخت و نزد گشتاسب رفت و دعوی نبوت کرد. گشتاسب علما را جمع نمود ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس را بگذارید بر او سر او بریزند چنان کردند چون داروئی ساخته بر خود مالیده که دفع ضرراتش می کرد پس آن مس گداخته بروضر نرسانید. گشتاسب و اسفندیار بملت وی در آمدند و جمعی بر آنند که در سال سیم از حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی از ملاحده بود و اهل فلسطین بسبب دروغ و خیانتی که از او ظاهر شده بود او را اخراج کردند و او مبروص بود و عاقبت بآذربایجان آمد و دین مجوس را احداث کرد اما رستم بن زال و اعوان او متابعت زردشت نمودند و برسالت نزد حضرت سلیمان رفت از جانب کیخسرو و مسلمان شد و کیخسرو گریخت از حضرت سلیمان و بجانب اصطخر رفت گویند که عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمی کردند و شریک باری و برزخ میان خالق و مخلوق نمی دانستند بلکه جای چند تعیین کرده بودند از برای قربانی که آتش از آسمان می آمد و قربانی ایشان را می سوخت این علامت قبول قربانی بود و اگر نمی سوخت قربانی قبول نبود و بعضی گویند زردشت آذربایجانی بود و نام اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از پیغمبران بود و بعضی گویند شاگرد ارمیا بود و علم نجوم را خوب می دانست و قدری مسافرت کرد با حکمای شام و هند و روم صحبت داشت و از ایشان طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم آن را لبستاق نام کرد هیچ کس او را نفهمید با وجود جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است اکثر لغات آن را نمی دانست زردشت مدعی آن بود که کتاب خدا را کسی نمی داند مگر رسول و پیغمبر خدا و بعد از آن

تفسیر کرد و زند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر کرد و مسمی پازند کرد و الاخر الامر ببلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت نمود و معجزه او آتش بدست گرفتن و بدرون آتش رفتن بود. گشتاسب بدو گروید و کتاب زند و پازند بزعم فارسیان بوحی بزردهشت نازل شده بر پوست دوازده هزار گاو که منقش بطلا و لاجور بود نوشتند که در قلعه استنخر مدفون ساختند و بعضی گویند که زردهشت بلغت سریانی نام ابراهیم خلیل است و بروایت دیگر زردهشت و برزین هر دو پیشوایان ملت ابراهیم بودند و آن چه از احادیث ظاهر می شود کتاب حق بوده و لکن آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را کشتند این زند و پازند شبیه آن کتاب است و بعضی کتاب زند را صحف ابراهیم می دانند و بعضی زند و پازند را دو نسک صحف ابراهیم می دانند و زردهشت کتاب ایستاغ را بر بیست و یک سنگ قرار داد آفرنکان 2 و انداد پشت 3 اورنکی 4 جورانکاه دال 6. مینوفا 7 شتاهشت 8 هادوخت 9 زند 10 پازند 11 کانور 12 کوش 13 بیادین اسیر 14 سور 15 اسفدوش 16 ادی رامیاد

بدان که پدر حضرت امیر المؤمنین را اسم عبد مناف است والده آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است ولادت آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از ولادت حضرت رسالت پناه در اندرون حرم کعبه واقع شد بعد از هشت سال از زمان سلطنت پرویز و در هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه خمس و ثلاثین هجری که نوروز عجم بوده خلافت ظاهری بر وی قرار گرفت برادران آن حضرت طالب بود و جعفر طیار و عقیل که از طلقای بدر است در بدر مسلمان شد و خواهر آن حضرت ام هانی و حضرت رسالت پناه از طفولیت آن جناب را تربیت می نمود و بشرف مصاهرت خود اختصاص داد و در این مدت در خدمت آن حضرت کسب آداب و اعمال نیکو می نمود و آن چه از آسمان نازل می شد از علوم الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم او نمود از آن جمله جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قایلند که با آن حضرت است و آن چه الحال در میان است بیست و هشت جزو است و هر جزوی بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طولاً و بیست و هشت خانه در عرض و در هر خانه هر حرفی از حروف تهجی و این را بغیر از اولیاء کسی نمی داند یا کسی که ائمه باو تعلیم کرده باشند و دیگر کتاب علیست که از املائی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و علی او را نوشته بودند و زراره و محمد بن مسلم

و جمع دیگر از معتبرین شیعه او را در نزد صادقین دیده بودند که بضخامت ران شتر است و این کتاب مسمی است بجامعه که در آن مسطور است هر حلالی و هر حرامی و هر حکمی و دیگر جفر ایض است و آن چهارده جزو است و هر جزو چهارده صفحه و هر صفحه چهارده خانه طولا و عرضا و هر خانه چهارده حرف است بر موز و دیگر حامه سی است و این کتاب آسمانی است که حضرت رسالت پناه بآن جناب شفقت فرمودند و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیر المؤمنین در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمود که امروز بر من منکشف شد همه چیز حتی اهل بهشت و دوزخ و بر همه عالم شدم و بعلم حضوری و جمع کثیری از آن کتاب اسم خود را یافتند و در آن جا اسامی شیعیان و موالیان خود مفصلا الی القیمه نوشته و از معجزات امیر است ترکیب حروفات با یک دیگر در امم سابقه کتاب های ایشان حروفات منفرد بوده است و آن حضرت قرآن را مرکب کرد مثل الحمد را چنین می نوشتند الحدلاله و در احادیث بسیار است که حق تعالی از اسم اعظم خود بیست و پنج اسم تعلیم آدم نمود و بنوح هشت اسم عطا فرمود و بابراهیم شش اسم و بعیسی دو اسم و بآصف برخیا یک اسم و برسول خدا هفتاد و دو اسم این اسامی را نیز تعلیم امیر المومنین فرمود و مرتبه آن عالی قدر در نزد آن والا جاه بجائی رسید که بغیر از نبوت در همه مراتب مساوی شد تا آن که:

(لَحْمُكَ لَحْمِي وَ دَمُكَ دَمِي وَ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ)

را بگوش هوش او رسانید و فرمود:

(نَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابِهَا)

و بزهد و قناعت و سخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و علم و هنر و استعداد و خدا شناسی و بزرگواری قابلیت ملازم رکاب آن جناب گردیدند و آن چه از کتب معتمد علیه اهل سنت است و هر یک را بمنزله قرآن می دانند بنظر رسیده که در آن جا احادیث احمد مختار در باب فضیلت حیدر کرار ذکر نموده اند و بعضی از آن ها اینست کتاب تفسیر فخر الرازی کتاب تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر طبری کتاب تفسیر در منشور سیوطی کتاب تفسیر قاضی بیضاوی و کتاب تفسیر مدارک نسفی حنفی کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم محدث اصفهانی کتاب اسباب النزول واحدی کتاب استیعاب عبد البر ابو عمر و یوسف بن

عبد الله بن محمد بن عبد البر كتاب خصائص نظیری كتاب محاضرات از راغب اصفهانی كتاب شرف النبی حز خوشم كتاب در النظیم سیوطی كتاب مناقب حافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه كتاب غنیه عبد القادر جیلانی كتاب خصائص الصحابه ابو المظفر سمنانی كتاب صحیح بخاری كتاب سنن ابی داود كتاب صحیح ترمیدی كتاب صحیح مسلم كتاب سنن نسایی كتاب موطای مالک كتاب جواهر قرآن محمد بن ادریس شافعی كتاب احیاء العلوم غزالی كتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود عمر زرخشری شرح نهج البلاغه احمد بن ابی الحدید كتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم اشعری الشهرستانی كتاب فردوس الاختبار بن شیرویه دیلمی كتاب صواعق محرقه بن حجر ناصبی كتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم كتاب غرائب القرآن سجستانی كتاب نهاية العقول فخر رازی كتاب مقتل امام اسماعیل بخاری كتاب شواهد التنزیل ابو القاسم حسانی كتاب رجال ابو بكر لحاوی

محمد بن كتاب اربعین فخر الرازی كتاب مناقب ابو الحسن علی بن مغاذلی الشافعی الفقیه الواسطی كتاب حدایق الحقایق كتاب صفین نضر بن (تر) احم كتاب در الملتقط صمعانی كتاب احكام القرآن ابوبكر رازی كتاب كشف الغمه فی احادیث اهل السنه علی بن عیسی الاربلی التبعی الوزير كتاب سر العالمین غزالی كتاب اربعین موفق احمد ملكی المعروف بصدر الائمة اخطب الخطباء خوارزم كتاب ذریه الطاهره بن احمد بن جمادی الانصاری المعروف بالدولابی كتاب كفاية الطالب محمد بن يوسف الكنجی الشافعی كتاب التدوین یافعی القزوینی كتاب زبده و گزیده و تواریخ حمد الله مستوفی قزوینی كتاب انساب الصحابه استر آبادی كتاب صراط المستقیم شیخ بغدادی كتاب یواقیت ابی عمر و الزاهل العثماني المرواني الال بن خالویه كتاب المسترشد كتاب بشایرة المصطفی كتاب مشکوة الاحادیث كتاب مقباس كتاب مناقب ابو المویذ خوارزمی كتاب غرسین هروی كتاب مستدرک یحیی بن حس بن البطریق كتاب عمدہ یحیی بن حسن مذکورہ كتاب مغازی محمد بن اسحق كتاب احمد ابن حسین بیهقی كتاب منقبة المطهر ابو نعیم كتاب درایه مسعود بن ناصر سیستانی در باب احادیث غدیر صد و بیست نفر صحابه روایت کرده اند و آن كتاب هفده جزو است كتاب ولایت بی عقده حافظ احادیث غدیریه پنج طریق روایت کرده اند كتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر طبری احادیث غدیر

بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است کتاب النشر والطنی کتاب فتح باری بن حجر در شرح بخاری کتاب کنز الغرایب خوارزمی کتاب معرفت ابراهیم بن مسعود مقبول الطرفینست کتاب مسند ابو علی موصلی کتاب مسند احمد بن الحنبل شیبانی کتاب فضائل الصحابه زعفرانی کتاب تذکره الائمة رافضیه بلادری کتاب ایضاح فضل شاذان بطریق مخالفان کتاب مروج الذهب مسعودی کتاب بلاغات النساء احمد بن ظاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال شیخ زکریا بن احمد چلبی کتاب انساب الصحابه بلادری کتاب منهاج الصلاح کتاب مصابیح القلوب کتاب فضائل احمد بن حنبل اعلام الدین دیلمی کتاب ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات السالکین زیدین سعید کویای کتاب تاریخ علی بن عبدالکریم مشهور بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر عسقلانی کتاب شرح مقاصد سعد الدین التفتازانی کتاب خصایص علویه کتاب معالم العترة النبویه عبد العزیز بن الاخضر الجنایدی کتاب معجم البلدان اهل البیت بن خشاب کتاب صفات الائمة الروافض بن مردویه کتاب فصول مهمه فی اوصاف الائمة کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابو عباس عبد الله بن جعفر حمیری کتاب انساب الصحابه کمال الدین طلحه کتاب حیات الحیوان دمیری کتاب تواریخ از عربی و فارسی در منقبت حیدر کرار بسیارست که نوشتن آن باعث طول کلام است.

تمثیل عجیب دارم از ملا علی قوشجی و از رفیقش ملا علی سعد الدین می گویند که می گویند ما امیر المؤمنین علی را افضل و ازهد و اسخی و اعلم و اشجع و اورع و اشرف واقضی خلائق می دانیم بعد از رسول خدا و ایضا سعد الدین ذکر کرده است که لعن بر یزید و اصحاب او و لعن هر کس که باهل بیت رسول بد کرده اند جایزست و بعد از آن گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده انداز لعن کردن بظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند با علی و مراد از اعلی اول معاویه است او از ثانی ثلاثه و اظهار کرده که ایشان اولیاند بلعن چنان که بنای ظلم را اول ابوبکر و عمر گذاشتند در غضب کردن حق امامت و فدک و میراث و در شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه و از این مقالات و حرف ملا بر تشیع او می کند اما در آخر می گوید چون علما و پیشوایان ما براهی رفته اند ما را لازم است که پیروی آثار ایشان کرده از عقب ایشان باید رفت شجاعت آن شیر

بیشه شجاعت و امامت از آفتاب روشن تر است و در جهاد با کفار که ملئکه عظام در غزوات او می گفتند که:

(لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ)

نیست شمشیری بغیر از ذو الفقار نیست مردی در جهان الا علی

و داوری الامر و بن عبدود مشهور است چون او را بر خاک مذلت انداخت پیغمبر واجب الاحترام فرمود:

(ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ)

یعنی ضربه شمشیری که علی بر عمرو زد در روز خندق ثواب و فضیلت آن زیادتی دارد بر بندگی پریان و آدمیان و بروایت دیگر الی یوم القیمه عمرو بن عبدود را در حرب با هزار سوار برابر می گیرند بلکه زیادتر بود و بر ایشان مریدان پسر خطاب نقل می کنند از آن کیدی که گفت من در راه شام با عمرو بن عبدود رفیق بودم و بتجارت می رفتیم در بعضی از منازل هزار نفر از قاطعان طریق و دزدان بادیه قافله ما را تاختند و ما جمع کثیری بودیم و همه گریختیم و دست از جان و دل خود برداشتم ناگاه عمرو بدوید و شتر بیچه را بسر دست گرفت و سپر خود و شمشیر کشید و بر آن جماعت تاخت و جمعی را کشت و باقی را گریزانید و قافله بسلامت گذشتند.

حکایت حدیث امر خندق و کشتن عمرو بن عبدود متفق علیه همه است و هیچ یک از مخالفین خصوصاً اهل سنت انکار این حدیث که فضیلت آن ضربت زیاده ست بر عبادت جن و انس تا روز قیامت از جمله جان فشانی های آن حضرت آنست که لیلۃ الغار در فرارش رسول خدا خوابید و آن شبی بود صنادید عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عرب عازم بر قتل حضرت رسالت پناه شده بودند خداوند عالم شرایشان را کفایت کرده و با جبرئیل و میکائیل مباحثات نمود که به بینید علی چگونه جان خود را فدای رسول خدا گردانید جبرئیل بر بالای سر آن حضرت ایستاده و میکائیل در پائین و بر جمله شامی ضربتی زد که از تنگ مرکب بر زمین رسید جبرئیل شهپر دم تیغ او داد که مبادا ضربت تا گاو ماهی بشکافد و از آن ضربت جبرئیل بزانو نشست از تعجب آن ضرب دست سر بالا کرد و سبحان الله گفت دید که میکائیل زیر بغل او را دارد و اگر میکائیل

نگاه نمی داشت معلوم بود که ذو الفقار تا بکجا می رفت و آن چه گویند در جنگ خیبر عقول اولو الالباب در تعجب است دری که چهل زرع باشد از پشت سر بآن طرف خندق انداخت و سی و سه هزار من بود بدو انگشت او را کند و آن چه در کار زار بدر و احد کرد عبرت عالمیان است که از زیر دستان عرب و گردن کشان قریش و اقوام و عشایر خود که چه قدر کشته است از آن جمله از شجاعان ایشان غیر فرومایگان این ها را کشته:

ولید بن عتبہ بن ربیعہ خالوی معاویہ علیہ اللعنه و عاص بن سعید بن عاص بن امیہ و طعیمہ بن عدی بن نوفل سر دفتر اهل ضلالت و نوفل بن خویلد بن اسد که از شیاطین قریش بود و او را با طلحه بن عبد الله گرفت و بر هم بست و بای بکر سپرد و زمسم بن الاسود و حارث بن زمعه و نصر بن حارث بن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب عم طلحه بن عبید الله و عثمان و مالک پسران عبد الله برادر معاویہ و عمرو بن مخدوم و ابو المنذر بن ابی رفاعه و منه الحجاج السهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلدہ و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویہ بن مغیره و حاجب بن صایب بن عویم و اوس بن مغیره بن لوزان و زید بن ملیص و عاص بن عوص و سعد بن وهب خلیف بنی عاص و معاویہ بن عامرہ بن عبد القیس و عبد الله بن جمیل و سائب بن مالک و ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل است و هشام بن امیہ و اوس النحجی و آن چه در احد کشته طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی و عبد الله بن جمیل و ابو الحکم و ابو شیاع بن ابو العزی و ابو امیہ بن مغیره ابا سعد طلحه و صوابن حبشی غلام بنی عبد الدار و آن چه در جمل و صفین و نهروان با ماکثین و مارقین کرده پوشیده نیست و در برء العلم از سلاطین جن و زبر دستان غفاریت و شجاعان جن خلق بسیاری را کشت چون رعد بن مرزبان و کعب مہون و معراج و قرطاس و عفريت سپه سالار و عد را کشت و طایفه چند از حبیان مسعودی و بن بلیج و بن راشد مسلمان شدند عبد الرحمن پادشاه ایشان بود .

حلم آن حضرت بمرتبه بود که چون بر عایشه و مروان بن حکم و عبد الملک مروان و عبد الله بن زبیر و سایر منافقین دست یافت مواخذه و فدک که بدست او در آمد متصرف نشد زهد آن حضرت بمرتبه بود که دنیا را سه طلاق داده

بود و اکثر روزها قرآن ها می نوشت و از اجرب کتابت قریب بهزار بنده آزاد کرده بود و آن چه می یافت بمسئق و ایتم و بیوه زنان می داد و اکثر ایام خود را اجیر می ساخت و از بسیار بیلداری و آب کشیدن دست های مبارکش پینه کرده بود و اجرت آن را بمسئق می داد منقولست که روزی مردی در ایام خلافت امیر المؤمنین طبق حلوی خرمما بجهت آن حضرت آورده بود آن حضرت از خوردن آن ابا نمود و فرمود که من امیر المؤمنینم دهن را باین حلوا آلوده نمی کنم و حال آن که می دانم جمعی از اهل حجاز بی چاشت و شام بسر می برند این از مروت دور است و من نمی خورم ازین حلوا و همیشه کفش پینه دار می پوشید .

عبد الله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آن حضرت و او کفش خود را پینه می زد بمن گفت ای پسر عباس چند می ارزد این کفش گفتم فدای تو گردم یا امیر المؤمنین این کفش بهیچ نمی ارزد بسکه پینه بر وی زده اید و من شرمندگی می کنم این را که شما در پا می کنید گفت ای پسر عباس و الله این کفش را نمی دهم امارتی که من دارم باین خرسندم که در این شغلی که هستم نحوی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلوم را از ظالم بگیرم عقیل برادر آن حضرت بود تاب سلوک و قناعت آن حضرت را نیاورده بود زیرا که دونان برای آن حضرت مقرر ساخته بود عقیل باین نساخت خشم کرد و بشام پیش معاویه رفت و مدتی در آن جا بود و بعد پشیمان شده برگشت و بنزد آن حضرت آمد حضرت قصد جمیع مفاصل او نمود و خون هائی که از طعام معاویه در رگ های او جمع شده بود کشید و خوارج زیاده از رعایا نگرفت و کیالی و راهداری و تمقا و عشار و غیر بدعت ها که عمر کرده بود بر طرف کرد.

تمثیل عجب دارم از گوساله پرستان می گویند که در آسمان آهن نمی باشد چرا رافضیان می گویند که ذو الفقار علی از آسمان آمده و خود می گویند در روزی که ابوبکر پالان پشم در پشت گرفت و لباس غسال پوشیده ملائکه همه آسمان شال پوش شدند بلی در جائی که پشم باشد البته آهن هم می باشد علم آن حضرت مسلم الثبوتست نزد خاصه عامه و فرق اسلامیان و جمهور مسلمانان این امت بلکه این کتاب و و کافران قریش و جمیع صحابه و تابعین از حضرت بعد از رسول الله اعلم و اشرف بود از جمیع قریش خلائق و اعتقاد فرقه ناجیه امامیه آن است که آن حضرت



اعلم و افضل بود از سایر انبیای عظام و در آدم و ابراهیم توقف دارند برای مرتبه ایوب و حضرت امیر المؤمنین اعلم و افضل بود از پیغمبران عجم مثل هر افرازم و جومسب صاحب کتاب کوسب و آباد صاحب کتاب و تاثیر وارد ابن و یرف و هوشنگ و شانی کلیور یاسان و سولان و از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین و اعلم بود از آصف بن برخیا و بلعم باعورا و ارسطاطالیس و فیلسقو و فیثاغورث و بلیاس و بقراط و سقراط و جاماسب و سیمرخ حکیم مزنی دستان بن سام و افلاطون و بقراطیس و ارماتیس و افلادوس و جالینوس و بطلمیوس و ینادق و ذرجمهر و راهو هندی و هرمس و افلیوس و علم گذشته و آینده و حال روز قیامت با او بود علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق خلایق و شرایع هر دین از امم سابقه و علم ملکوت آسمان ها و زمین ها تا تحت الثری و مادون العرش و علم حیات و ممات خلایق و خدا شناسی و مبدء و معاد و احوالات برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت هندسه و ریاضی و هیئت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمان ها و عدد ریگ بیابان و قطرات باران عدد کوه ها و کیل و وزن آب های دریا ها و علم اصول دین و فروع دین و معانی بیان و علم و کلام و ترجمه و تفسیر بطون قرآن و علم انجیل و صحف و تورات و زبور و کتاب آسمانی و مصحف دانیال و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا و طی الارض و طی اللسان و اعداد و نیرنجات و طلسمات مناظره و افسون طی و نیرنگ و نقال و مستقبل احوال عاقبت و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و حافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و کتاب های آسمانی موافق نزول آن و صحیفه های انبیای همه در نزد اوست و تمام را می دانست و علم شناخت مؤمن و کافر و اهل بهشت و دوزخ و جماعتی که باعراب می روند و مهارت تمام در احکام قضایا و سوانح و حوادث و بدیهه داشت از آن جمله دو مسئله را بیان نمود.

مسئله اول دیناریه است و رکابیه نیز می گویند شرح آن اینست که زنی بخدمت حضرت امیر المؤمنین در وقتی که پای مبارک در رکاب می گذاشت پس گفت یا امیر المؤمنین برادر من فوت شده است و شش صد اشرفی از او مانده است و از مال او یک اشرفی بمن داده اند پس سوال می کنم از تو که داد مرا بستانی.

حضرت فرمودند در جواب که از برادر تو دو دختر مانده است آن زن گفت

بلی آن حضرت فرمود که رسد آن دو دختر دو ثلث مال است که چهار صد اشرفی باشد پس فرمود که مادر برادرت مانده است آن زن گفت بلی حضرت فرمود که سدس مال که صد اشرفی باشد رسد مادر است پس حضرت فرمود که از برادرت زوجه مانده است حضرت فرمود بلی رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفیست پس حضرت فرمود که دوازده برادر بالغ هست آن زن گفت بلی حضرت فرمود که رسد هر برادر دو اشرفیست و رسد تو یک اشرفیست تو حق خود را گرفته برو آن زن رفت و حضرت سوار شد.

مسئله دوم منبریه می گویند و شرح آن است که آن حضرت در منبر کوفه بود پس مردی بر پا ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که شوهر دختر من مرده است و رسد او از متروکات ثمن است تسع داده اند پس سوال می کنم از تو که اعلمی حضرت فرمود که دو دختر از داماد تو مانده است گفت بلی حضرت فرمودند که پدر و مادر داماد تو مانده است گفت بلی حضرت فرمود که از ثمن نصیب او تسعست پس طلب ارث سوای این ممکن.

حضرت استادی نور الله مضجعه فرمود در این مقام اگرچه آن حضرت در بدیهه اعجاز فرمود لکن محمول بر تقیه است و تقسیم این دو میراث بطریق سنیان است که شریح قاضی در کوفه کرده بود آن حضرت او را معزول ساخت از قضا بعد از هفتاد و پنج روز بسبب لجاج و الحاح مردمان که او را می خواستند و می گفتند که عمر او را نصب کرده و عول و تعصب را در میراث او قرار داده و ما سنت او را بر هم نمی زنیم آن حضرت لا علاج دید که فتنه و فساد می شود او را منصوب کرد و دیگر آن که آن حضرت جمیع لغات بنی آدم از هند و شام و روم و فرنگ و فرس و حبش و همگی را می دانست و خط یونانی و سریانی و معقلی و عبرانی و غیره را نیکو می دانست و خط کوفی را آن حضرت تغییر داده بخط نسخ و ثلث که الحال در میان مسلمانان است و در خواب ابن موقله که استاد یاقوت معتصمی است نموده ابن مقله تعلیم یاقوت نمود و او نوشت راوی گوید در روزی که شهر بانو بنت یزد جردن شهریار را با اسرای عجم بمدینه آوردند. در خلافت عمر شهر بانو را بمجلس طلبید و یک یک صحابه را بر کرسی می کرد بر شهربانو عرض می کرد که هر کس را که خواهد او را برسد شهر بانو این را منافی عصمت خود می دانست

که او را در مجلس مردان طلبیده اند و مردم برو عرض می کنند بلغت مجوس خسرو پرویز جد خود را نفرین کرد که چرا نامه پیغمبر را پاره کردی و مسلمان نشدی سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی پس ما را ذلیل کردی پس گفت دیم پرویز که فاغذش کردی یعنی روی پرویز سیاه شود که کاغذ را پاره کرد یعنی نامه پیغمبر را که من به بندگی افتادم آن احمق قیاس کرد که شهر بانو او را دشنام داد گفت او را بزیند حضرت امیر المؤمنین فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین کرد پرویز را غضب آن ملعون فرو نشست حضرت امیر المؤمنین بلغت پهلوی پرسید از شهربانو که چه نام داری گفت شاه زنان حضرت فرمود بل سمیت شهر بانویه و او را عقد کرد و بامام حسین داد خلفای ثلثه مکرر در مهالک پناه بآن حضرت می بردند و مشکلات مسائل ایشان را حل می کرد تا آن که عمر هفتاد مرتبه گفت:

(لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمْرُ)

چون بیان این اقوال دارد بیک مسئله اکتفا می نماید مرویست که روزی سه نفر آمدند گفتند یا امیر المؤمنین ما سه نفر شریکیم هفده شتر خریده ایم یک رفیق نصف شتر را می برد و رفیق دیگر ثلث و دیگری تسع شتر را و حال که حصه می خواهیم بکنیم شتر را باید پاره پاره کرد تو حکم میانه ما کن عمر چون این سخن را شنید مانند خر در گل فرورفت و در جواب در مانده نگاه بحضار مجلس کرد همه در حماقت مثل او بودند سر بزیر انداختند و دم نزدند عمر بر خاست بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت یا امیر المؤمنین بفریاد من برس و حل این مسئله بکن پس نقل این جماعت را گردان حضرت فرمودند که این سهل است فی الحال شتری آوردند از بیت المال و داخل آن شتران کرد تسع آن دو نفر بود بیک شریک داد شانزده نفر ماند ثلث آن که شش بود بیک داده ده نفر ماند نصف هیچده که نه نفر بود بیک شریک داد یکی ماند آن را به بیت المال فرستاد حضار مجلس همگی گفتند و عمر گفت یا ابا الحسن مباد روزی که در میان ما نباشی.

عبادت آن حضرت بر همه امت ظاهر و هویداست و هرگز نماز تهجد و سایر نوافل از او فوت نشد حارث همدانی گوید که در لیلۃ الیهیر حضرت سوار بود و زره پوشیده بود و من در عقب آن حضرت سوار بودم و می شمردم پانصد و هشتاد و

پنج تکبیر گفت و بهر یک یک ذو الفقار بکار می فرمود و بهر ضربت دو سه نفر را می گشت و هزار رکعت نماز مقرر می نمود و خود را ادا نمود و شام آن شب و صبح آن نماز را بطریق خوف ادا کرد و سوار بود و شبی و روزی بر آن حضرت داخل نشد که حق الله و حق الناس از خمس و زکوت و سایر حقوق در ذمه او باشد که ادا ننموده باشد.

خصایص آن حضرت هر صفتی که با حضرت رسالت پناه بود با او بود و اسباب میراث رسول خدا از عمامه و عصا و ردا و انگشتر و زره و کلاه و طیلسان و ناقه غضبی و اسب ذوالجناح و حمار آن حضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و صحیفه های آسمانی و هفتاد و دو اسم اعظم و علوم الهی و علم غریبه و علم ماکان و ما یكون الی یوم القیمه با او بود و اضافه بر این ها بر او عطا نمود و عصای آدم و ترکه شعیب و مجموعه هود و سفره آدم و ید و بیضا و عصای موسی و انگشتر و تاج سلیمان و تابوت و سکینه و زره داود و پیراهن ابراهیم و صحف و تورات و زبور و انجیل و لحن داود و میراث جمیع پیغمبران تا حتی صاع حضر یوسف و ترازو و کیل شعیب

(وَ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

معجزات آن حضرت از حد و احصا متجاوز است از آن جمله منقولست که شخص یمنی را زنده کرد و در خدمت آن حضرت بود تا در صفین شهید شد و بر گردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی که در حین رفتن صفین از زمین بدر آورد و آب از جوشیدن گرفت که لشکر آن حضرت سیراب شدند و فضیلت آن حضرت از آیات قرآن مجید بسیار است قریب بشش صد آیه اهل بیت که اهل سنه هم بر این اتفاق دارند آیه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ آيَةٌ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ آيَةَ مَبَاهِلِهِ آيَةٌ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ آيَةٌ وَقَفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسَدٌ مُّؤَلُونَ آيَةٌ نُّورٌ آيَةٌ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ آيَةٌ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ آيَةٌ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءً آيَةٌ وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ آيَةٌ فَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا يَصْطَحُكُونَ آيَةٌ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آيَةٌ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ آيَةٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ آيَةٌ وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آيَةٌ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ آيَةٌ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ

لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدَا آيَةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا آيَةَ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ آيَةَ «وَأُكْعُوا مَعَ الرَّاِكِعِينَ آيَةَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَةَ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا آيَةَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ آيَةَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا آيَةَ هَذَا خِصْمَانِ آيَةَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ آيَةَ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا آيَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ آيَةَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ آيَةَ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ آيَةَ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آيَةَ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ آيَةَ فَاسْتَتَوَى عَلَى سُوقِهِ آيَةَ أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا آيَةَ وَشَاقُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ، آيَةَ وَيُوتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ آيَةَ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ آيَةَ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ آيَةَ فِي بُيُوتِ أُولَئِكَ آيَةَ لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ آيَةَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ آيَةَ وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ آيَةَ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى آيَةَ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ آيَةَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً آيَةَ وَتَعَيَّهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ آيَةَ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ آيَةَ وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ آيَةَ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا آيَةَ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ آيَةَ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ آيَةَ وَأَذَانٌ مِنْ آيَةَ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ آيَةَ وَفَإِذَا نَذَهَبْنَا بِكَ آيَةَ فِيهِمَا بَرَزَخِ آيَةَ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ آيَةَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ آيَةَ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ آيَةَ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ آيَةَ هَلْ آتَى آيَةَ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالمُؤْمِنُونَ بَعَثَ فِيهِمْ آيَةَ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ آيَةَ شَفَقْتُمْ أَلَا تَقْدَرُونَ آيَهُ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ آيَةَ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ آيَةَ إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ آيَةَ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو آيَةَ هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِنَصْرِهِ، آيَةَ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ آيَةَ وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ آيَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ آيَةَ سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ آيَةَ الْيَوْمِ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا آيَةَ وَ لَوْ صَدَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ إِنِّي لَأَكْفُرُ آيَةَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آيَةَ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ آيَةَ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ آيَةَ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى آيَةَ وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى)

و احادیثی که متفق علیه عامه است بلکه جمیع مسلمانان تا غلات و خوارج نیز قایلند و این احادیث را از برای سهولت اکتفاء باسم نموده تا حجت بوده باشد بر گوساله پرستان و العاقل یکفیه الاشاره :

(حديث خم غدير حديث خيبر حديث مودت حديث منزلت حديث طاير حديث جنابت حديث سد الابواب حديث النجوة حديث البراء حديث الافتخار حديث القضا حديث البيعة حديث المواخات حديث حب الاربعة حديث فضائل حديث الولاية حديث رُسُوخُ الايمانِ فِي قَلْبِهِ حديث عاحاصف النعل حديث لَحْمُكَ لَحْمِي حديث اَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ حديث اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ حديثانه اقرب الى رَسُولِ اللَّهِ حديث اِسْتَفْسَارِ عَمْرٍو اِمْرَانِ خِلَافُهُ حديث الاعانه حديث الراس حديث الاثار حديث المولى حديث الاخوه حديث النور حديث السلم حديث الشجره حديث اللواحد حديث المناقب حديث مُخَاطَبُ بَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ حديث بيعة الرضوان حديث المارقين حديث المباهله حديث القاسمِ طِينِ وَ النَّاكَثِي حديث اشتياق الجنة حديث المعراج حديث فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِي لُغَةِ عَلِيٍّ حديث الاحزاب حديث ضربة على حديث بدر حديث احد حديث مكتوب على العرش حديث التزويج حديث علم حديث رد الشمس حديث الشهادة و الشقاوة حديث مَلِكُ صُورَةَ عَلِيٍّ حديث اِصْحَابُ اَلْكَ حديث اِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ حديث اَكْمَالُ الدِّينِ تَمَامُ النُّعْمَةِ حديث الخوارج حديث يوم الجمل حديث طلاق عايشه حديث الشورى حديث وَصَفَ شَيْعَهُ كَثِيرٌ حديث قضيب حديث العمود حديث قسيم الجنة و النار حديث در توك حديث مواخاة الملكة حديث أعلم الناس حديث القضي قوم انس حديث بيان حب علي حديث بيان بغض علي حديث بيان من اول من اين حديث يعرف ولد الن تا بفضنه حديث اول من صلى القبلة حديث سبعة اسلامية حديث قصه ياقوت حديث مولوده حديث علامة الائمة حديث المهدي من فلذة حديث الراب حديث ايمانه حديث نقض كوكب حديث رُسُوخُ الايمانِ فِي قَلْبِهِ حديث سيد المسلمين حديث اَنَّ الْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ حديث اِنَّهُ اَفْضَلُ الْاِصْحَابِ حديث اِنَّهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ حديث عَلِيٍّ خَيْرُ الْبَشَرِ حديث الزُّبَيْرِ وَ خُرُوجُهُ حديث يَوْمِ وَقَاتِ النَّبِيِّ وَ مُخَاطَبِ بِالْخَلِيلِ).

و هر يك از اين احاديث بچندين علايق واقع شده كه حق تعالى حق را بر زبان ايشان جارى ساخته مشهور است كه بشافعى گفتند كه امير المؤمنين را هجو كن شافعى اين رباعى را انشاء كرد :

عَلَى حُبِّهِ جَنَّةٌ فَسَيِّمُ النَّارَ وَ الْجَنَّةَ \*\*\* وَصَى الْمُصْطَفَى حَقًّا اِمَامَ الْاِنْسِ وَ الْجَنَّةِ

و گفت در جنب فضیلت و بزرگواری او هجو است و اسامی تحمل شیعیان که امراء آن حضرت بودند و صاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بندگان است آن ولایت نشان هفده کمر بسته می گویند. سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود عمار یاسر جابر بن عبد الله حذیفه همانی ابو ایوب انصاری قیس ابن اسعد مالک اشتر میثم تمارنوت نکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی خزیمه ما سارقیس هلالی محمد بن ابابکر و بروایت دیگر رشید هجری سهل بن حنیف حجر بن عدی اسدی نیز داخل شدند و بروایتی هفده امرا باین طریق اند سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود کندی جابر بن عبد الله انصاری مالک اشتر نخعی اویس قرنی محمد بن ابی بکر یمنی حجر بن عدی اسدی عزیز بن عدی حاتم الطائی عمرو خزاعی عروه المرادی عمار بن یاسر صعصعه بن سوهان العبیدی عامل بن وائله کتابی احنف بن قیس تمیمی حارث بن قدامه سعدی خالد بن معمر السدوسی خلق جهان در وجود شریف آن حضرت چهار طایفه شدند طایفه در محبت افراط کردند و او را خدا دانستند که ایشان را عالی می گویند و این ها پنج فرقه شدند اول را مفوضه گویند و ایشان قایلند که وا گذاشت حق تعالی اکثر کارها را بعلی مثل قسمت ارزاق عباد و حاضر شدن در احتضار عباد و غیره هر چه می خواهد می کند و ایجاد می نماید خدا را در آن دخلی نیست دویم سبایه است گویند عبد الله سبا از نصیریان بآن حضرت گفت:

أَنْتَ أَنْتَ یعنی أَنْتَ اله و از آن حضرت گریخت و بسایاط مداین رفت. امیر لشکر فرستاد و برخی از اصحاب او را گرفت آوردند و آن حضرت فرمود تا گوری کنند و در آن جا کردند و ایشان را می سوزانیدند و ایشان گفتند که یقین ما زیاد شد که تو خدائی و ما را باتش می سوزانی و چون آن حضرت را کشتند گفتند نمرده است بلکه در زیر ابر است و رعد او از اوست و برق تازیانه او بزیر خواهد آمد و دشمنان را خواهد کشت و آن که ابن ملجم کشت علی نبود بلکه شیطان بود بصورت علی شده بود.

طایفه سیم عراقیه گویند و ایشان گویند خدا جبرئیل را بعلی فرستاد او بغلط بمحمد رفت از آن که بمحمد بعلی غراب که بغراب ماند چهار مرد را شریفیه گویند ایشان گویند خدا در نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود آمد و علی

الهست و طایفه پنجمین قایلند به پنج نفر که مراد سلمان و مقداد و اباذر و عمار و عمرو بن امیه ضمیری باشد گویند این پنج نفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او اله است مقدمه که در بصره واقع شد هفتاد نفر از طایفه هنود آمدند بخدمت آن حضرت و گفتند بزبان هندی که تو خدایی حضرت فرمود که نیستم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند حضرت ایشان را در چاه ها کرد و از دود کشت و آن چه قلندران می گویند که هفتاد مرتبه نصیر را کشت و زنده کرد و او می گفت او خدائی بود بعد از آن از جانب خدا ندا رسید که کل عالم بنده منند گویا این بنده تو باشد معاذ الله که کفر و زندقه است خدا بی نیاز است از آن که شریک داشته باشد

طایفه دیگر از طوایف چهار گانه تقریظ کردند و او را ناسزا گفتند و طایفه دیگر خفیف کردند او را سه مرتبه و طایفه جلیل اثنی عشریه بلا فاصله او را امام دانستند بعد از پیغمبر کثرهم الله امثالهم بمحمد و آله الطاهرین عدد ازواج آن حضرت فاطمه زهرا بود چون آن سیده زنان عالم در حیات بود بر حضرت امیر المؤمنین حرام بود که زن دیگر بکند و این از جمله خصایص است و بعد از فوت آن حضرت حضرت امیر بنا نه امامه بنت آن حضرت ابی العاص را که دختر زینب بنت رسول الله است خواست بموجب وصیت حضرت فاطمه و دیگر از ازواج او لیلی بنت مسعود تمیمیه بود و اسماء بنت عمیس خشبحمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنیفه که نام او خوله بنت جعفر بن قیس حنیفه است ابی بکر لشکر بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد و آن ملعون را کشتند و حنیفه را باسیری آوردند حضرت او را مسلمان کرد و آزاد ساخت و بعقد خود در آورد. چهار نفر حرایرند هفده نفر از ام ولد بودند. عدد اولاد عظام الحسن و الحسین و محمد الاکبر و عبید الله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصغر و یحیی و عون و عباس و جعفر و عبد الله و محمد الاوسط علیهم صلی الله علیه و آله و اناث زینب الکبری و ام کلثوم الصغری و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و خمانیه و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و شفیق که سقط شدند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول عدرا طاهره اند و محمد اکبر از حنیفه اند و عبد الله و ابوبکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود تمیمه است



و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء بنت عمیس است اول زن جعفر طیار برادر آن حضرت بود بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را خواست و محمد از او بهم رسید و بعد از آن ابوبکر او را طلاق گفت و حضرت امیر بعقد خود در آورد و محمد اوسط مادر او و امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول الله است و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعیده بنت غزوه ایشان که دختر نام نزدیک از زنان نگاهی اند و باقی اولاد مادر ایشان ام ولد اند و ام کلثوم را بجبر و تعدی عمر بعقد خود در آورد بمهر چهار هزار دینار طلا و مهر او را فرستاد او چهار ساله بود چون او را بر دامن خود نشانید ام کلثوم دست انداخت ریش عمر را گرفت و سیلی بر روی عمر زد عمر را بد آمد و گفت از حمیت بنی هاشم اسلمست و بعضی گویند ام کلثوم را کنیزی بود که هر شب بفرموده امیر المؤمنین در پهلوی عمر می خوابید مثل آسیه زن فرعون ولایات آن حضرت مکه معظمه و مدینه مشرفه بود نجد و تمامه حجاز و کوفه و سواد آن و جزیره و جزایر و موصل و حلب و انطاب و نجران و یمن و طایف و مصر و قاهره و ثبنا و بصره و مداین و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر و خیبر و جویره و فارس و بنادر و داراب جرد و اصفهان و قم و کاشان و یزد و طالقان و دیلم و قزوین و ساوه و استر آباد و تمام خراسان و بلخ و مکران و سیستان و قزوین و کاشان و غزنین و هری و مازندران و آذربایجان و اردبیل و ولایت لران و کردان و اعراب و مردم بادیه وری و شهریار و همدان و نهاوند و اهل روم و فرس و تاتار و از ناوت و قاطنین دریای فارس و عمان و مخا و سعیدیه و مسکدو لحسا و صحار و صفا و زبید و سبا و عدن و جدّه و قادسیه و نهروان و مدین و مداین بغیر از شام و بیت المقدس و بروشالایم و اردان و انطاکیه و عسقلان و انکوریه و حمیص که بعنوان غصب در تصرف ولد الزنا معاویه بود و باقی ولایات در تصرف آن حضرت بود.

سلوک آن حضرت چون در زمان خلافت و فرمان فرمائی آن سرور بر آمد تعدی و ستم عاملان عثمان لنگ برادر شیطان از ایوان کیوان در گذشته بود تمام عمال و والیان او را از همه ولایات معزول نمود بغیر پادشاه یمن که او مؤمن بود و اکثر روزها در بازار می گردید و تازیانه خود را بر دوش گذاشته بود و مردم را

نصیحت می کرد و از عذاب حق تعالی می ترسانید و ترازو و کیل و گرم مردم را درست می نمود و حدود الله را جاری می ساخت روزی غلام سیاهی را برای دزدی فرمودند که دست بریدند آن سیاه دست خود را بر داشت و از دار الاماره بیرون آمد گریه می کرد و آن حضرت را دعا می کرد که مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام زمان بود مرا نجات داد از عذاب الهی کسی که پیشانی او سفید است نجات داد مرا از عذاب الهی یکی از اصحاب شنید و بخدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که این سیاه شما را مدح می کند با آن که دست او را بریده اید حضرت سیاه را طلبید و دست بریده او را بجای خود گذاشت و دعا کرد و دست او فی الحال بحال اول معاودت نمود ببرکت دعای آن حضرت.

غزوات و جهاد آن حضرت بعد از حضرت رسالت بیست و سه سال و پنج ماه خانه نشین خانه بود در مدینه مشرفه و خلافت ظاهری وی چهار سال و نه ماه بود و حرب اول آن حضرت جنگ جمل است که آن را اقتال ناکثین می گویند برای آن که طلحه زبیر نکث آن حضرت کردند و عایشه غداره را بر داشته ببصره رفتند و عامل آن حضرت را بیرون کردند بصره را متصرف شدند و نفاق خود را ظاهر ساختند و عایشه بر شتر لوک سوار بود که عرب آن را جمل گوید و اصحاب آن حضرت هفتاد بار شتر آن حضرت را پی کردند ابلیس ملعون باز شتر آورد و عایشه سوار شد و صورت کتابت امیر المؤمنین بسوی عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول او و طلب می کنی امری را که آن جهاد است خدا حرب و جهاد را از تو و زنان دیگر ساقط گردانیده و گمان تو اینست که می خواهی اصلاح کنی میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکر کشی می کردند و سردار سپاه می شد و گمان تو اینست که طلب خون عثمان می کنی و عثمان مردیست از بنی امیه و توزنی از بنی تمیم بن مره و قسم می خورم که عارض ساختی بر خود بلا را و بار دوش خود کردی معصیت را و آن چه تو مرتکب آن شدی گناه آن بزرگ تر است از کشندگان عثمان و بخشم در نیامدم تا آن که مرا بخشم آوردی و بجوش در نیامدم تا آنکه مرا بجوش آوردی پس بترس ای عایشه از خدا و بر گرد بمنزل خود بنشین و السلام .

ای پسر ابو تراب را ابو طالب کار از عتاب بدر رفته و من با طاعة و فرمان برداری تو هرگز داخل نمی شوم پس هر چه خواهی بکن و هر چه از دست بر آید تقصیر مکن. محمد ابابکر را فرستاد که برو بخواهرت بگو که از این غش و فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بر دار و اگر نه ترا طلاق می گویم. محمد ابابکر که آمد و پیغام حضرت فایده نکرد عاقبت عایشه را طلاق داد و جنگ در گرفت آن حضرت محمد حنفیه را فرستاد که برو و شتر عایشه را پی کن محمد چون رفت بنی ضیه سر راه بر وی گرفتند و او نتوانست که بر عایشه دست یابد برگشت آن حضرت امام حسن را فرستاد و آن حضرت آمد و شتر عایشه را پی کرد و دولت او را سر ازیر کرد و او را گرفت و چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنفیه خجل بود حضرت بمحمد گفت ای فرزند دلگیر مباش که بر عایشه دست نیافتی تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست و این تفاوت بسیار است پس اول حضرت امیر المؤمنین عایشه را طلاق گفت و علمای عامه بر این معنی اتفاق کردند اما توبه کرد و چندان گریست تا کور شد اصلی ندارد اقرار عایشه بتقصیر خود ز منخسری در ربیع الاول برار از جمیع بن عمر نقل کرده که او گفت روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که درست ترین مردم نزد رسول خدا که بود گفت فاطمه جمیع گفت سئوالم از زنان نیست گفت شوهر فاطمه و چه منع می کند مرا و باز می دارد ازین که نگویم بحق محمد و بحق خدا که اگر روزه باشم و بر پا ایستاده باشم و بحق آن که جان رسول خدا در دست اوست که همین است که گفتم. جمیع گفت پس چه برین داشت ترا که با او کار زار باشی؟ پس عایشه دو پاک از سر خود کشید و بر روی خود کوفت و گریست و گفت امری بود که جاری شد بر من.

و مرویست که چون جنگ جمل تمام شد سی هزار کس از فرزندان خود را عایشه بکشتن داد و بعد از گرفتن عایشه را فرمود داخل بصره کردند پس عمار و مالک اشتر رفتند نزد عایشه بشماتت بعمار گفت یا ابا البقظان که همراه تو است گفت مالک اشتر عایشه گفت تو بودی که این کار زار در معرکه با عبد الله زبیر کردی او را بر خاک افکندی و می خواستی بکشی مالک گفت بلی و اگر نه این بود که

عبد الله مرد پسر بزرگی بود هر آینه او را می کشتم و راحت می دادم مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر تو نشنیده ای قول پیغمبر را که فرمود مسلمانان را نمی توان کشت مگر آن که بعد از ایمان آوردن کافر شوند یا زنا کنند و یا کسی را بحرام کشته باشند مالک گفت یا ام المؤمنین برای خاطر یکی از این سه چیز که گفتم می کشیم یعنی مرتد شده بود پس مالک این بیت را انشا کرد:

اعایش لَوْلَا اِنَّی کُنْتُ بَارِیاً \*\*\* ثُلثًا لَا لَقِیْتُ اِبْنَ اِخْتِکَ مَالِکاً \*\*\* عَشِیَّةً یَدْعُوْا وَ الرَّجَالَ تَجْوِرُهُ \*\*\* یَا صَدِّعَ سَوْفَ اُقْتُلُوْنِی وَ مَالِکاً \*\*\* وَ لَمْ تَعْرِفُوْهُ اِذْ دُعِیْتُمْ وَ عَمَّهُ \*\*\* جَذَبْتَ عَلَیْهِ بِالْعِجَابَةِ بَارِکاً \*\*\* فَحَاهُ مِنْیْ اُكْلٌ وَ سِبَابُهُ وَ اِنِّیْ شَیْخٌ لَمْ اَکُنْ بِتَمَاسُکاً.

مقالات امیر المؤمنین در معرکه چون صفوف قتال آراسته شد زبیر بمعرکه آمد رفت زبیر ترسید و گفت یا امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمنم گفت بلی و بعد از آن گفت یا ابا عبد الله چه بر این داشت تو را که این کار کردی گفت از برای خون عثمان آن حضرت فرمودند تو و اصحاب تو عثمان را کشتند پس واجبست بر تو که فدیه عثمان بدهی و لکن قسم می دهم بآن خدائی که نیست خدائی بجز او فرستاد قرآن خدا بتو می گفت یا زبیر آیا دوست می داری علی را تو گفتمی که چه چیز باز می دارد از دوست ندارم او پسر خالوی منست رسول خدا بتو می گفت اما پس تو زود برو خواهی آمد و برو خروج خواهی کرد و تو ستم کننده خواهی بود برو زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت یا ابا عبد الله ترا چه بر این داشت که برگشتی و چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که خود را در موقف شرک می بینم و من در کار خود بینا آمدم و شک در امر خود بهم رسانیده ام پس او را ضیافت کردند. عمر بن جزمون مجاشع بر خاست شاه جهان پناه فرمود که بتو گفت زبیر را بکشی عمر و گفت بد امیری بوده ای ما دشمن تو را کشته ایم حال می گوئی چرا کشته ای حضرت فرمود تا گردن او را بزدند زبیر و قاتلش هر دو بجهنم رفتند و اما طلحه را تیری ناگهان بر مقتل او آمد و بزیر ملحق شد و در وقت رفتن می گفت که خون هیچ کس از فرزندان آدم و صحابه رسول الله ضایع تر از خون من نبود که ندانستم که مرا کشت.

غزوه دیگر با قاسطین است که لشکر معاویه علیه اللعنه اندو این جنگ در صفین که در موضع نیست میان کوفه و شام و آن ملعون چهار صد هزار کس جمع کرده بود

بروایت هفت صد هزار کس بودند هفتاد صف بسته بود و عسکر ظفر اثر آن حضرت پنجاه سه هزار کس و بروایت دیگر نود هزار کس داشت که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و در شب این جنگ واقع شد و آن شب را عرب لیلۃ الہریر می گفتند و وجه تسمیہ آنست که ہریر جمع ہرہ است و ہرہ گربہ و سگ را می گویند از کثرت لشکر شقاوت اثر آن ملعون غلغلہ و صدای آسمانی صفین را گرفته بود و در این جنگ مالک اشتر سپہ سالار بود و ہاشم بن عتبہ مشہور ہم علمدار و او را مرقال می گفتند برای آن کہ تند و تلخ و جلد بود و در این جنگ اویس قرنی زره پوشیدہ و جنگ کرد و حذیمہ بن ثابت ذو الشہادتین زره پوشید و جنگ کرد و در جنگ جمل زره پوشید و شمشیر در کمر بست و پشت سر حضرت امیر المومنین نماز نکرد و مردد بود کہ حق از این دو لشکر اسلام با کیست چون در این جنگ عمار بن یاسر شہید شد حذیمہ دانست کہ حق با امیر المومنین است زیرا کہ از رسول مکرر شنیدہ بود کہ می فرمود:

(يَا عَمَّارُ يَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاقِيَةُ)

و حذیمہ جنگ کرد تا شہید شد.

احوالات عمار بن یاسر در معرکہ آن جناب نود و چہار یا شش سال داشت کہ زره پوشید و بمیدان رفت و حرب کرد و در آن پیری سی صد و چہل نفر را بجهنم فرستاد تا آخر یضرب ابو عاذمہ از اسب در افتاد سر او را ابن توی سکسکی بر داشت و با ابو عاذمہ نزاع می کرد او می گفت من کشتم عمرو عاص گفت واللہ کہ این دو نفر کہ مخاصمہ می کنند مخاصمہ ایشان بآتش است و بآتش می روند این سخن بمعاوہ رسید و بعمر و عاص اعتراض کرد و گفت چہ می گویی در حق جماعتی کہ جان خود را فدای ما کنند و از برای ما جنگ می کنند می گویی ہر دو در آتش است عمرو عاص گفت من می دانم کہ چہ می گویی کاش پیش ازین بہ بیست سال مردہ بودم و آخر طعام عمار در دنیا جامی از شیر بود وقت سوار شدن نوشید و رسول خدا خبر دادہ بود کہ در آخر عمر رزق تو شیر است و احمد بن حسین بیہقی از صحیح بخاری نقل می کند کہ عبد اللہ بن عمر و عاص بہ پدرش گفت کہ کشتید عمار را و بتحقیقی کہ رسول خدا فرمود کہ می کشند عمار را فئہ باقیہ عمرو عاص بہ معاویہ علیہ اللعنہ گفت آیا می شنوی کہ چہ می گوید آن ملعون گفت ہمراہ ہر کس کہ

آمده و هر کس که عمار را آورده او کشته است و اهل شام هم نیز چنین گفتند و این سخن بعلی رسید فرمود ازین قرار رسول خدا قاتل حمزه است که حمزه با او آمده بود و احمد حنبل این را در مسند خود نقل کرده که در این جنگ از لشکر معاویه سی صد و بیست نفر سه هزار کس بودند کشته شدند و دیگر جنگ از امراء آن حضرت مالک اشتر و حذیمه و عمار و هاشم و اویس قرنی بشرف شهادت فایز شدند.

غزوه دیگر آن حضرت چون از ماجرای صفین و حکمین فارغ شد دوازده هزار کس از لشکر آن حضرت که عابدترین و فاضلترین و قادرترین همه مردم بودند. بدر رفتند و آن حضرت را ناسزا گفتند و گفتند تو کافر شدی بخدا که بحکمین راضی شدی و حرب کردن با تو بر ما واجبست و از لشکر آن حضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیری را کشتند و حضرت با چهار هزار کس بر سر ایشان رفت و عبد الله عباس را بر سر ایشان فرستاد و حرف زد ایشان گفتند علی بیاید تا او سخن گوئیم ابن عباس برگشت و آن حضرت بمعرکه آمد و عبد الله بن کواکه سردار ایشان بود با ده نفر بمیدان آمدند و بعد از آن که حضرت امان گرفتند عبد الله نقل کرد جنگ محویه و مصحفه ها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن موسی اشعری در حکم آن حضرت فرمود یابن کوا آیا من بشما نگفتم که اهل شام مکر می کنند شما گفتید نه باید ابو موسی و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و درین جا من تقصیر ندارم گناه شما را باشد ابن کوا گفت یا امیر المؤمنین راست گفتمی و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله بن وهب راسبی و حرقوص بن زبیر بجلی معروف بدو الثدیة برگشتند و بالشکر آمدند در نهر روان نزول کردند و آن موضع نیست در حوالی بغداد و بعضی گویند در حوالی کرمانشهانست و در این جا آن حضرت ایشان را موعظه کرد هشت هزار کس برگشتند گفتند التوبه التوبه از شمشیر آن حضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار ماندند و بجنگ ایستادند و عبد الله وهب و حرقوص گفتند که مادر این حرب که با تو می کنیم نمی خواهیم مگر وجهه الله روز قیامت یعنی برای خدا با تو جهاد می کنیم پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)

پس آتش حرب بلند شد و سه نفر شهید شدند و نه نفر بدر رفتند و باقی کشته شدند از آن نه نفر دو نفر بخراسان رفتند و در زمین سیستان وطن کردند و در آن جا نسل ایشان بسیار شده و دو نفر گریخت بعمان رفتند که شهر جلفا و صحار و مسقط است و هنوز بقیه خوارج در آن جا باقی اند و قوت بسیار دارند و دو نفر گریخته بیمن رفتند و اولاد و اتباع ایشان مشهورند و دو نفر گریخت ببلاد جزیره رفتند در موضع سن و تواریخ در کنار فرات وطن کردند و یک نفر ایشان گریخته بتلموزن رفت و دیگر آن حضرت حرب عظیمی نکرد.

عمر شریف آن حضرت شصت و سه سال بود و سی و سه سال در خدمت حضرت رسالت پناه بود و مدت امامت او سی سال بود و حکومت او چهار سال و نه ماه و وفات او در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان و مرقد شریفش تل غری که موسوم است بنجف اشرف و قاتل آن حضرت ابن ملجم لعنة الله و شیب بن وردان با قطامه بنت اخضر ملعونه باطلاع اشعث بن قیس کندی علیههم اللعنه وقایع بعد از شهادت آن حضرت بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و تقوی و خدا شناسی از پا در افتاد و شیعیان و موالیان خوار و ذلیل و ضعیف شدند و اعلام کفر و عداوت اهل بیت رسالت بلند شد. خلائق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت بر بیابان ضلالت در آمدند و همه بلاد و امصار از عرب و عجم و ترک و دیلم رو بدر گاه شقاوت پناه معاویه در آمدند و بنی امیه لعنهم الله را خدایان خود دانستند ابوسفیان را پدر مؤمنان و هند زن او را مادر مؤمنان و معاویه را خالوی مؤمنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان گفتند و ایشان را بامیر المؤمنین خلیفه الله و خلیفه رسول گفتند و خلائق همه بمعاویه گرویدند و آن ملعون مرتد آن صحابه و تابعین که مانده بودند امر نمود که احادیث در مدح خلفای ثلاثه لعنهم الله وضع نمایند و هم چنین در مدح بنی امیه و افترا بندند خلائق را که امیر المؤمنین و اهل بیت را لعنت کنند از عرب و عجم و خروار در هم و دینار ذلیل خوار کردند و بر سر منابر و مساجد امر نمود که در شهر و قریه بنا سزای اهل بیت رسالت زبان گشایند و بعمال هر ولایت نوشت که در سر هر منبرها و ایوانها و رواقها هر صبح و سحر سب آن حضرت کنند و هر کس را که متهم بدوستان ایشان باشند بکشند و هر کس

که دشمن ایشان باشد معزز و مکرم بدارند و صله و انعام بدهند و هر کس که بیت هجوی یا مدحی در بنی امیه بگوید یا احادیثی در فضیلت خلفا بگوید دهن او را پر از اشرفی کنند و هر بیتی را هزار درهم باو انعام دهند و خلق دنیا بدین افعال شنیعه اقدام نموده تقرب بدر گاه آن ملعون جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت و رفض و تشیع قریب بنهصد هزار کسرا کشتند و در ایام آن ملعون خلق بسیار از زنان و اطفال و رعایا پامال سم ستوران لشگر شدند و خانه های بسیار بسوزانیدند و خراب کردند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر کسی اسم علی را خواستی که بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آن که با شخصی ده سال دوست بوده و او را شیعه می دانسته بخانه او می آمد و در زیر زمین می رفت و او را قسم های مغلظه می داد و قرآن در میان می نهاد که سر او را فاش نکند و سر در گوش او می گذاشت و نام مبارک آن حضرت می برد و علی هذا القیاس به بینید که حال مردم در آن زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع هزار کم پنجاه ماه در میان مردم ماند مشهور است که در ایام کفر انجام ملوک بنی امیه لعنهم الله مردم خوارزم و اهل ری هر یک از این دو ولایت روزی هزار اشرفی بعمال خود دادند و لعن نکردند و اهل اصفهان و اسفراین و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز ناسزا نگفت و مردمان را منع می کرد از تبراء اهل بیت گویند که رموز حمزه که در میان مشهور است شیعیان و دانایان آن زمان این افسانه را از کتب سیر و تواریخ جمع کردند چون عوام الناس این را شنیدند رغبت بشنیدن این افسانه کردند و قدری از ذکر و فکر تبرای اهل بیت افتادند و این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند و از دین برگشتند یکی در خلافت گوساله سامری که ابوبکر مصدر خلافت و باعث هلاکت امت شده و خلائق از پی او رفته هنوز می روند. دوم در ایام شقاوت فرجام معویه عاویه علیه الهاویه فرعون که خلائق پرسیدند برای نخود طلا در آش می کرد. سیم آن که عرب جمعیت کردند و قتل امام حسین را اختیار کردند و خلائق رضا باین امر دادند و خلافت را از میان بردند که هنوز می رود ذکر سلطنت اموی لعنهم الله چون پسر هند زانیه مقلد امور حکومت و سلطنت شد چند کلمه از احوال خسران مآل آن ملعون را بیان می کند که متفق علیه امتست آن ملعون اول کسی



بود که در اسلام خلافت نا حق را بشمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را به میراث داد بیزید ولد الزنا و اول کسی بود که بظاهر زنا کرد با زاید القلاید زوجه زیاد زیرا که زیاد او را طلاق داد. معاویه در عده او را بنکاح در آورد و اول کسی بود که سب و شتم حضرت امیر المؤمنین را حلال دانست و اول کسی بود که احادیث تهمت برای اهل بیت رسالت وضع کرد و اول کسی بود که حضرت فاطمه را نسبت داد بیدی و حرف های نالایق گفت و اول کسی بود که لشگر بر مسلمانان فرستاد مثل ضحاک قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه را با صد و بیست و پنج هزار کس و بسیرین اربط را با چهار هزار کس باطراف جهان فرستاد که هر کس شیعه باشند بکشند اول کسی بود که سعی ما بین صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی بود از سلاطین اسلام که شرب کرد اول کسی بود که در مجلس او ساز نواختند اول کسی بود که میل بخوردن کل کرد و آن را حلال می دانست و اول کسی بود که تشبیه با کاسره و فراعنه نمود و بساؤل باز داد و اول کسی بود که جلاد مقرر کرد و اول بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام نهاد و می فرمود بتان ساختند و بهند و سایر بلاد می بردند و می فروختند و در عوض متاع می آوردند و اول کسی بود که اسیران را فروخت و اول کسی بود که از سلاطین اسلام زندان ساخت و در مسجد مقصوره ساخت و اول کسی بود که ریش تراشید و شارب گذاشت و از بدعت آن ملعون است که اهل روم می زنند گویند که تکلثوا گذاشتن را نیز معاویه احداث نمود و بعضی گویند که ریش و ستم داشت و تکلثوست که طایفه جلیله قزلباش می گذارند و این قول بصحة اقرب است و آن ملعون اول کسی بود که استلحاق بیگانه بنخود و زیاد بن ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کند و از اساس اول بزرگ تر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد مثل سمر بن جندب ابو هریره و انس و براء بن غارب و زید بن ارقم و غیره که احادیث در مذمت امیر المؤمنین وضع کنند

گویند روزی زری فرستاد نزد ابو هریره یعنی پدر گربه که حدیثی طرح کن برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند او بر منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معاویه خالوی مؤمنان است ازین چندی که گذشت ابو هریره ملکی از طوایف با مردی بشراکت

سبزی کشته بود و بازار منی آورده بود که بفروشد و آن سبزی کساد بود و کسی نمی خرید و آن ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر در وقتی که فتح مکه نمود این سبزی را تعریف نمود و گفت هر کس بخرد یا بخورد این سبزی را درو شفا و برکت است مردم که این را شنیدند آن سبزی ها را با قیمت اعلا می خریدند و درهم و دینار را زیاده از حساب و شمار دادند و ابوهریره رسد بشریک خود نداد این خبر بمعایه رسید آدم فرستاد که خدا بینی ترا بخاک بمالد ای ملحد دروغ گوی که پیغمبر این سبزی را تعریف کرد گفت دواست ابوهریره جواب فرستاد در روزی که معاویه خالوی مؤمنانست و بعضی گویند برنج بود و این ملعون اول کسی بود که انحراف آیات قرآنی نمود آیه که مذمت در عبد الرحمن بن عوف بود و آیه که در فضیلت امیر المؤمنین نازل شده بود تغییر داد آیه مذمت را در شان آن حضرت و آیه مدح را در شان آن ملعون قرار داد.

روایت کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبد الحمید بن ابی الحدید در نهج البلاغه که معاویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمره بن جندب که این را در باب علی که در مذمت ابن ملجم نازل شده قرار دهد و بعضی گفته اند که در باب معاویه نازل شده:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ)

و این آیه را در باب ابن ملجم بگوید :

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ إِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رُوفٌ بِالْعِبَادِ سَمْرَةَ)

قبول نکرد و معاویه دویست هزار درهم فرستاد و قبول نکرد و آیات را چنین نقل کرده اند عامه گویند معاویه مجتهد بود و آن چه کرد حق کرد و اگر خطا کرد باز یک ثواب کرد و دارد و از قبل برادر شیطان عثمان هفده سال امارت کرد بشام و و سلطنت او منفرد برا سه نوزده سال و سه ماه بود و بعضی گویند بیست سال در سنه شصت هجری بجهنم رفت تصدیق معاویه بحقیقت امیر المؤمنین ابن مردویه در مناقب از عبد الله بن عبد الله کندی روایت کرده که معاویه حج کرد و آمد بمدینه و اصحاب رسول خدا دور او حلقه زدند و عبد الله عباس و عبد الله عمر هر دو حاضر پس معاویه دست بر ران عبد الله عباس زد و گفت آیا من احق اولی نیستم بامر خلافت عبد الله عباس گفت نه عمر خلیفه مقتول بظلمت اگر خبیثت پسر عمر بر تو اولی است بخلافت برای آن که پدر

این پیش از پسر عم تو کشته شده ابن عباس چون این را بگفت معویه دلگیر شد رو کرد بسعد بن ابی وقاص و گفت ای سعد تو نیز آن کسی که می شناسی حق ما را از باطل با ما باش ببر ما سعد گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود بعلی که تو با حقی و حق با تست معاویه گفت این را غیر از تو که گفت ام سلمه معاویه بر خاست و مردمان بر خاستند و آمد و داخل شد بر ام سلمه پس ابتدا کرد معاویه بسخن و گفت یا ام المؤمنین بدرستی که دروغ گویان بسیار شدند بر رسول خدا بعد از او و همیشه می گویند که پیغمبر چنین حدیثی می گوید و گمانش این است که تو شنیده و می گوید که رسول خدا بعلی گفت تو با حقی و حق با تو است ام سلمه گفت راست می گوید در خانه من این را گفت پس معاویه بسعد گفت امروز ملاقه می کنم خود را که تو نبودی نزد من بیشتر و اگر این را از رسول خدا می شنیدم که حق با علیست همیشه خادم او بودم تا آن که می مردم و دست از خلافت بر می داشتم خدا رحمت کند او را چون آن ملعون بجهنم رفت از پس آن یزید علیه اللعنة و العذاب سه سال چیزی کمتر حکومت کرد بعد از آن معاویه بن یزید چهل روز بعد از آن مروان الحکم در شصت و یک سالگی بحکومت نشست و دو ماه سلطنت کرد و بعد از آن عبد الملک مروان آن ملعون نیز در سن شصت و یک سالگی بحکومت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد و مدت حیاتش هشتاد نه سال و کسری بود در ایام او بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و کابل و ملتان مفتوح و بعد از او سلیمان بن عبد الملک دو سال و هشت ماه حکومت کرد و بعد از او عمر بن عبد العزیز دو سال و پنج ماه حکومت کرد مادر او ام عاصم دختر عمر بن الخطاب و علمای شیعه او را لعنت نمی کنند با معاویه بن یزید و بعد از او یزید بن عبد الملک چهار سال و کسری حکومت کرد و بعد از او هشام بن عبد الملک در سن چهل سالگی بحکومت نشست و مدت تسلط او نوزده سال و نه ماه و ده روز بود گویند آن ملعون پر خوار بود بنحوی که آلات و احشا شصت بره را قلیه می کردند و او زهر مار می کرد و بعد از او یزید بن عبد الملک یک سال و سه ماه حکومت کرد و بعد از او یزید بن ولید بن عبد الملک نزدیک بشش ماه حکومت کرد بعد از او ابراهیم بن عبد الملک اندک روزی حکومت کرد بعد از آن مروان بن محمد که او را مروان حمار می گویند پنج سال و سه ماه حکومت کرد و عرب چون سال صدم هجری را حمار می گویند از این جهت آن ملعون ملقب بحمار است و دولت بنی امیه تا این جا بود و از پادشاهی معاویه تا انقراض دولت ایشان نودکم يك سال بود و استیلاء و غلبه ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری بوده باشد

بنی امیه لعنهم الله در زمان جاهلیت بت پرست بودند و شراب خوار و زانی و سود خور و صخر بن حرب که مکنی بایی سفیان است آن ملعون رئیس ایشان است و در چهل معرکه از اعراب گریخت و چند مرتبه لشکر بحرب رسول خدا آورد و عاشق بر هند زانیه بود و شب و روز در خدمت او بود و باصطلاح دستکی دار بود و این هند دختر عتبه بن ولید بود و هر وقت که اراده جماع داشت که با او کند علم بر بام خانه بر پا می کردند و خلاق بخانه او می آمدند و کار خود را می ساختند و همیشه گویند که علم بر بام خانه بود روزی در مصاف چهل مرد را از خود راضی کرد و از صاحبان علم مشهور مادر عمر خطاب است و بعضی اردی مادر عثمان را سیمین این زنان گفته اند و بعضی بجای اردی ام طحال را گویند و چون ابوسفیان مسلمان شد منافق و منافق مرد و مشهور است بنقاق و اهل سنت قائلند که عتبه ابن ابی وقاص از بنی امیه است که دندان های رسول خدا را در روز احد شکست و صاحب علم در بدر بود و حکم پدر مروان هفتاد بیت رسول خدا را هجو می کرد و هند زانیه و ابی سفیان را در موطن بسیار با معاویه بروایت صحیح هفت مرتبه لعنت کرد و معاویه در اول حال مؤلف قلوب بود و چون اسلام آورد منافق بود بلکه کافر بود و از اصحاب عقبه است که دبه ها را انداختند و آن ملعون شراب خوار بود و شراب در شکم و بت در گردن مرد و شجره ملعونه که خداوند در قرآن فرمود بنی امیه اند و زیاد که پدرش معلوم نیست و زیاد بن ابیه می گویند و چون ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد معاویه زیاد را به نسب خود ملحق ساخت و عبید الله بن زیاد نیز از مرجانه زانیه است و عقبه ابن ابی معط را معاویه نیز با نسب خود ملحق ساخت و رسول خدا نسب عقبه را از قریش منتفی ساخت و او یهودی بود از اهل صعود ولید بن عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معاویه نماز صبح را در مستی امامت کرد و چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط دارم و نماز را زیاد گذاردم و اگر خواهید زیادتر کنم و آیه

(كَمْ مِنْ كَانٍ فَاسِدًا قَالًا لَا يَسْتَوُونَ) در شان ولید نازل شد و ام جمیل بنت الحماله الحطب خواهر ابی سفیان که سوره ثبت در شان ایشان نازل شده و عبد الله بن ابی سرح مرید رسول خدا از بنی امیه است که انحراف آیات قرآن می نمود غفور رحیم را غفور حلیم می نوشت و عثمان از بنی امیه است که چهل قرآن مصحف را سوخت و فضایح او بسیار است که بیت المال را باین العاص قسمت نمود و عبد الله مسعود را کشت و عمار بن یاسر را آن قدر زد که عکه غش بهم رسانید و ابوذر یار رسول خدا را از مدینه بیرون کرد بر بنده

فرستاد و دیوان ظلم در مسجد رسول خدا کرد و لباس جباران پوشید و مغیره بن شعبه را که حضرت رسول خدا طرید نمود و او را لعن کرد او را عثمان جا داد و اعانت نمود و حجاج بن ابی یوسف از بنی امیه است که صد و بیست هزار علوی و فاطمی را کشت و با فاروق هم کوفت بود هر دو علت ابنه داشتند که میان عوام الناس بعلت مشایخ مشهورست و چون حجاج بجهنم رفت در زندان او هشتاد هزار شیعی و علوی در حبس بودند و بنی امیه آن بود که بعد از پیغمبر منجنیق بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و نجاست انداختند و اولاد حضرت رسالت پناه را کشتند و ذریه آن حضرت را اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند و هزار کم پنجاه ماه اهل بیت رسالت را لعنت کردند و دشنام دادند و تهمت زدند غرض فضایح ایشان بسیار است بدین چند کلمه اختصار شد و سلطنت دست بدست از بنی امیه بعباسیان رسید و با وجودی که بعضی از ملاعین مثل منصور دوانقی و هرون و مأمون ملعون شیعه بودند کردند هر چه خواستند خلفای بنی عباس لع ایشان سی و هفت تن بودند از زوال دولت مروان حمار بود تا زمان دولت و خروج امیر هلاکو خان چنگیز خان و مدت ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و دو ماه بود و بعد از مأمون خلفا اکثر سنی و مالکی شدند اول ایشان ابو العباس سفاح محمد بن علی عبد الله بن عباس است چهار سال و چهار ماه سلطنت نمود و بعد از و منصور دوانقی است که بیست و دو سال سلطنت نمود و بغداد از بنا های اوست و وجه تسمیه بدوانقی آنست که در ساخت بغداد حواله نمود برعایا که هر نفری از رعایا دانگی از نقره بدهند برای اخراجات و دوانق جمع دائق است و دائق دانگ را می گویند طاق کسری را خراب کرد و آجر آن را در بغداد کار نمود با حضرت امام صادق معاصر بود و بعد از و مهدی بن منصور پانزده سال و چند ماه سلطنت کرد و بعد از او موسی بن مهدی نیز گویند یک سال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی معاصر او بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آن حضرت برای دفع آن ملعون تلاوت می نمودند و خدا او را کشت و بعد از او الرشید بالله هرون حکومت آن ملعون بیست و سه سال و کسری بود آن ملعون موسی بن جعفر را سیزده سال در حبس داشت بسندی بن شاهک ذان لعنه الله علیهما و علی آبائهما و اولادهما سیزده بود و در آخر خالد بن مکی را فرستاد و آن حضرت را زهر داد بروایت قلندران سرب ریختند الامین بالله محمد بن هرون چهار سال و هشت ماه المأمون بالله عبد الله بن هرون بیست و پنج سال و پنج روز سلطنت نمود و

حضرت امام رضا معاصر او بود و مأمون آن حضرت را جانشین و ولی عهد خود گردانید و آخر پشیمان شد و آن حضرت را زهر داد در انگور و بعضی از احادیث ظاهر می شود که در شیره انار زهر داد المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون شهیر سرمن رای که سامره است از بنای اوست و او را خلیفه مثنی می گویند جهت آن که در سنه ثمانین و ماه متولد شده در شهر شوال و از خلفای بنی عباس است و ثامن اولاد عباس است و هشت فتح دست او جاری شد و هشت کس از ملک زادگان عجم در خدمت او کمر بستند هشت پسر و هشت دختر داشت و متروکات او هشت هزار هزار دینار طلا داشت و هشت هزار هزار درهم نقره و هشت هزار هزار اسب و هشت هزار هزار غلام و هشت هزار کنیز و هشت هزار قصر بنا کرد و در هفته هشت دختر بکر را خدمت می نمود و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر او بود سلطنت او بیست سال بود الواثق بالله هرون بن المعتصم پنج سال و نه ماه و سیزده روز سلطنت کرد المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم آن ملعون بود که هفده مرتبه آب بکربلا- که هفده مرتبه آب بکربلا- بست و گاو و خیش فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آن حضرت محو کنند و آب از حایر بیشتر نرفت بقدرت الله تعالی و آب در دور عمارت آن حضرت مثل حلقه ایستاده بود و سب حضرت امام حسین و والدین ایشان می کرد و پسرش منت دار شیعه بود بفرمود معلمش متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش را کشت برای سب کردن سعید حاجب خود را برو انداخت و گفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زندگی نمی خواهم ندیم جان سلامت برد و حاجب خود را بمتوکل ملحق ساخت و عمارت جعفریه سامره از بنا های اوست و مدرسه غریبه بغداد را نیز او بنا نمود چهارده سال نوزده روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل عمرش بیست و پنج سال بود پدرش را از دشمنی امام حسین خلاص نمود و او را کشت حکومت وی یک سال و نصف سال گفته اند المستعین بالله ابو العباس محمد بن جعفر متوکل سه سال هشت ماه بیست روز سلطنت کرد المعتمد علی الله احمد بن جعفر متوکل بیست و سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر در ایام و غیبت اختیار کرد المعتضد بالله ابو العباس احمد بن موثق نه سال و نه ماه و ده روز سلطنت کرد المکتفی بالله علی بن سلطنت کرد المکتفی بالله علی بن احمد معتضد شش سال شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المقتدر بالله علی بن ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد بیست و چهار سال و پانزده ماه و شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله ابو القاسم عبد الله بن علی مکتفی یک سال چهار ماه سلطنت کرد المطیع بالله فضل بن مقتدر بیست و نه سال

پنج ماه سلطنت کرد الطایع بالله ابو بکر بن عبد الکریم بن مطیع هفده سال نه ماه شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و یک سال و سه ماه و یازده روز القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن قائم نوزده سال پنج ماه الممتظر بالله ابو القاسم احمد بن مقتدر بیست و پنج سال و کسری المستر شد بالله هفده سال و شش ماه المستنجد بالله ابو المظفر عبد الله بن یوسف بن محمد بن احمد مستظ هر یک سال المقتفی بالله لامر الله محمد بن احمد مستظهر بیست و چهار سال و سه ماه و یک روز الراشد بالله ابو جعفر منصور بن مستر شد یازده سال و یک ماه المستضی بنور الله ابو محمد الحسن بن یوسف مستنجد به سال هشت ماه الناصر بالله ابو العباس احمد بن حسن مستضی چهل و یک سال و بیست و یک روز الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر چهارده روز المتسنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر شانزده سال و دو ماه و هفت روز المعتصم بالله ابو عبد الله احمد بن عبد الله مستظهر شانزده سال و هشت ماه معتصم سی و پنجم ولد است از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان را خواجه نصیر المله والدين محمد بن حسن الطوسی الشیعی وزیر با هلاکو خان چنگیز خان جوجی از مغول منهدم گردانید و معتصم را کشت و عباسیان را بر معتصم را کشت و عباسیان را بر انداخت نکته عجب دارم از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه لعنهم الله بیشتر بود اذیت و آزار و عداوت ایشان نسبت بائمه معصومین زیاد تر و بنای مدارس و خانقاه و وظیفه و سیور غال و قطایع در زمان ایشان شد و احادیث مکذوبه که معاویه علیه اللعنه و الهاویه و سایر منافقین که در مدح آن سه فاجر نابکار وضع کرده بودند مثل آفتاب روشن بود که این احادیث موضوعیست علما و فضلاى هر زمان را طلبیده مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند چهار مذهب سنیان را از راه عداوت و از آن روز مدرسه ها بنا نهادند و علما قبول نمودند و گوساله پرستان این امت سر فخر و مباهات را از اوج گردون گذرانیدند و عوام الناس و جهال اعتقاد بامامت آن سه کافر بهم رسانیدند (لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْخُلَفَاءِ الْعَبَّاسِيِّهِ وَ إِعْوَانِهِمْ وَ إِتِّبَاعَهُمْ وَ إِشْبَاعَهُمْ)

و چند حدیث موضوعه ایشان را بیان می نماید که عاقل منصف و عالم متامل داند که این احادیث دروغست

(وَرَوَى عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْتَدُوا مِنْ بَعْدِي أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمِنْهَا مَارِيٌّ أَنْ بِالذَّرْدَا هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ لَا غَرَبَتْ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَ الْمُرْسَلِينَ

عَلَى رَجُلٍ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ مِنْهَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ هُمَا سَيِّدُ كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَ مِنْهَا قَالَ مَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِ  
إِبْرَاهِيمُ وَ عُمَرُ وَ مِنْهَا قَالَ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا دُونَ رَبِّي أَبَا بَكْرٍ خَلِيلِي وَلَكِنْ هُوَ شَرِيكِي فِي دِينِي وَ صَاحِبِي الَّذِي أَوْجِبَتْ لَهُ صِدْقِي فِي  
الْعَارِ وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ مِنْهَا وَقَدْ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ وَ ابْنِ مِثْلِ أَبِي بَكْرٍ كَذَبَنِي النَّاسُ وَ صَدَّقَنِي وَ آمَنَ بِي وَ زَوَّجَنِي ابْنَتَهُ وَ جَهَّزَنِي  
بِمَالٍ وَ وَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَ جَاهَدَ مَعِي سَاعَةَ الْخَوْفِ وَ مِنْهَا عَنْ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرِ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرُ ثُمَّ اللَّهُ اعْلَمَ وَ مِنْهَا عَنْ عُمَرَ وَ  
بْنِ الْعَاصِ قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ عَائِشَةُ قُلْتُ مِنَ الرَّجَالِ قَالَ أَبُو هَارٍ ثُمَّ قُلْتُ وَ مَنْ قَالَ عُمَرُ وَ قَالَ النَّبِيُّ لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ وَ  
عُمَرُ مِنْهَا عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَ كُنَّا نَقُولُ مِنْهَا وَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى حَاضِرٌ كَانَ مِنْ أَفْضَلِ أُمَّةِ النَّبِيِّ فَقَالَ النَّبِيُّ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ وَ مِنْهَا أَنَّ الْحَقَّ  
يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَ مِنْهَا اصْطَحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَنَّهُمْ افْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ مِنْهَا الطَّاعَتِي جَبْرِئِيلُ الْأَطْنَنْتُ أَنَّهُ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ وَ مِنْهَا قَالَ بَعَثَ  
فِيكُمْ لَبَعَثَ عُمَرُ مَلَكًا بِسَمِيهِ وَ يُوَفِّقُهُ وَ مِنْهَا أَنَّ شَاعِرًا أَنْشَدَ لِنَبِيِّ شِعْرًا فَدَخَلَ عُمَرُ فَاشَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالسُّكُوتِ مَرَّةً ثَانِيَةً فَلَمَّا  
خَرَجَ عُمَرُ سَأَلَ الشَّاعِرُ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ هُوَ رَجُلٌ لَا يُحِبُّ الْبَاطِلَ وَ مِنْهَا قَالَ وَ زَنَتْ وَ أُمَّتِي فَرَحِحْتُ وَ وَزَنَ أَبُو بَكْرٍ  
بِهَا فَرَحِحَ وَ وَزَنَ عُمَرُ بِهَا فَرَحِحَ ثُمَّ رَحِحَ وَ مِنْهَا قَالَ السَّكِينَةُ بِنْتُ عُمَرَ وَ قَلْبُهُ وَ مِنْهَا قَالَ لَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ لِمَانِجَاهِ إِلَّا  
عُمَرُ وَ مِنْهَا قَالَ سِيرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عُمَرُ قَالَ إِنْ اللَّهُ تَبَحَلَى بِالْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَامَّةً وَ يَتَحَلَّى بِأَبَا بَكْرٍ خَاصَّةً وَ أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ اللَّهَ لَمَّا  
خَلَقَ الْأَزْوَاحَ اخْتَارَ رُوحَ أَبِي بَكْرٍ مِنْ بَيْنِ الْأَزْوَاحِ وَ مِنْهَا أَنْ أُولَى مَا يُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ لَهُ شِعْرٌ كُشِّعَ الشَّمْسِ وَ مِنْهَا قَالَ  
مَنْ سَبَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ قُتِلَ وَ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا وَ عُثْمَانَ جَلَدَتْهُمُ الْمُرْخَرَفَاتُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى وَاصِعِهَا .



## باب چهارم: باب چهارم از تذکرة الائمه ذکر احوال خیر مآل امام حسن مجتبی است علیه السلام

کنیت آن حضرت ابو محمد است و نام مبارک او حسن است و در تورتیه مرفور است و در نورات لغت جبللی سبیر است و معرب آن سبیر است و در انجیل ها سن است و در کتاب زند نیک رای و در کتاب باتنکل بهتر است و در کتاب انکلیون زینت است و در کتاب لغت یونان قوسموس است ولادت با سعادت در مدینه مشرفه است در روز شنبه پانزدهم ماه مبارک رمضان بعد از هجرت بدو سال واقع شد و بعضی شب شنبه نیز بهمین سال ماه سیم هجرت گویند خلافت آن حضرت شش ماه شد و بعضی نه ماه گفته اند و بعضی از علماء اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر خطاب علیه اللعنه و العذاب در اکثر جنگ که لشکر می فرستاد شکست می خوردند در حرب یزد جربن شهریار و تسخیر اصفهان التماس نمودند از حضرت امیر المؤمنین که امام حسن علیه السلام را همراه لشکر سعد وقاص کرده از این جهت است که بعضی از علمای اصفهان را مفتوح العنوة می دانند و آن حضرت تا بری و شهریار تشریف برده است و از آن جا بقدیہ کهنل اردستان تشریف آورده است و از آن جا بسمت قهابه قریه ایست از اعمال نائین باصفهان آمده نزول اجلال فرموده و در اصفهان زمینی است در خارج شهر قریب بزاینده رود و می گویند و الحال بلسان الارض مشهور است این زمین بفرمان حق تعالی بآن حضرت سخن گفت که یا بن رسول الله

در اصفهان سخره و یهود بسیارست عوذه بخوانید و داخل شوید و چون باصفهان تشریف آوردند و در مسجد جامع عتیق نماز گذاردند و حمامی که سابقاً "متصل بآن مسجد بود نماز گذاردند و غسل کردند و در مسجد لبنان که قریه ایست در حوالی شهر مذکور نماز گذارده شهادت آن حضرت بعد از شهادت حضرت شاه ولایت پناه چون بسریر خلافت متمکن فاجران امت خاندان عصمت و امامت را بیاد دادند و دولت خانه و سرا پرده آن حضرت را در قصر ابیض مداین بغارت بردند در حینی که متوجه معاویه عاویه علیه اللعنة والهویه بود تا آن که باین راضی نشدند و آن حضرت را برو انداختند و ردا را از گردن مبارکش باز کردند و گلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بران مبارکش زدند و چهل و هشت سال از مرحله زندگانی طی کرد و از ظلم اعادی دین بریاض قدس ارتحال نمود .

عدد اولاد آن حضرت سی صد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امرا و اعیان عرب دخترای خود را برای شرف بآن حضرت تزویج می کردند و آن حضرت باین سبب این همه زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین در منبر فرمودند که دیگر دختر بحسن ندهید که بسیار طلاق می گوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انصاب تصریح کرده است که عدد اولاد آن حضرت پانزده نفرند حسن مثنی و عمر و حسین و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید می گویند که عقب اولاد آن حضرت از زید و حسن و عبد الله بهم رسیدند و ما باقی اولاد نداشتند و یک دختر داشت ام الحسن ابن خشاب از علمای انساب می گوید که آن حضرت یازده پسر داشت و یک دختر نام های ایشان عبد الله و قاسم و حسن و زید و عمر و طلحه و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده ماجده امام محمد باقر است و شیخ مفید رحمة الله علیه گفته است که زید بن الحسن و دو خواهر او ام الحسن و ام الحسین از یک مادر است مادر ایشان دختر ابی مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزر جیه است و حسن بن حسن مادر او خوله بنت منظور فرزانه است و عمر برادران او قاسم و عبد الله و مادر ایشان ام ولد است و عبد الرحمن مادر او ام الولد است و حسین بن حسین ملقب باثرم و برادر او طلحه و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام الحق بنت طلحه بن عبد الله تمیمی است و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران دختران امام حسن از مادر های متفرقه و بروایت شیخ ام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه داخل اولاد آن حضرت اند و حافظ عبد العزیز می گوید که اولاد ذکور امام حسن است و زید و محمد و عمر و عبد الله و قاسم و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله و

طلحه و دختران او تماضر و ام الحسن و ام الحسین و ام عبد الله است .

احوال آن حضرت در مدت حیات بر عالمیان از آشنا و بیگانه تقدس ذات او ظاهر است بیست حج پیاده کرده و پای مبارک او ورم و آبله می کرد و دو مرتبه اموال و شیاع و ضیاع و مواشی و نقد و جنس خود را با قارب و عشایر و فقرا مواساه کرد تا آن که یک تایی نعلین که در پای داشت داده تا بر آن گاه داشت و اکثر ایام صایم الدهر و همیشه قایم اللیل و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او بشود و آن چه در صفین از شجاعت کرده است معلوم است که قریب به پنج هزار کسرا بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و در روز جمل شتر عایشه را آن حضرت پی کرد و دولت آن غداره را سرنگون کرد و شکست بلشکر طلحه و زبیر انداخت و از تواضع و افتادگی آن حضرت آن بود که روزی رسید در مکانی که جماعتی از فقر او درویشان که اکثر معلول و صاحب برص بودند آن حضرت را تکلیف کردند که یابن رسول الله ما گدایان امت جد توایم و پاره نان گرد کردیم چه شود بضیافت ما بیانی و با ما موافقت کنی در خوردن فی الحال از شتر فرود آمد و کنار بساط آن ها نشست و با ایشان در خوردن موافقت نمود و بعد از فراغ ایشان را بضیافت طلبید و انعام طعام های لذیذ بایشان خورانید و همه را مخلع ساخت و از درهم دینار غنی ساخت و هر صفات کمالی که امیر المؤمنین را بود از عداوت و سخاوت و شجاعت و رضا و حلم و تقوی و زهد و عبادت و عفت و حیا و ادب با او بود تا ارتحال او بسوی دار السلام در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر بعد از آن که از هجرت چهل و هفت یا هشت یا پنجاه گذشته بود بزهر جعده بنت اشعث قیس کندی لعنت الله علیهم زوجه اش بفرموده والد الزنا معاویه بود بوساطة مروان بن الحکم علیه اللعنه و مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس رحمة الله علیه قرار یافت

(سَلَامٌ اَللّٰهِ عَلٰی اَلْحَسَنِ اَلْمُجْتَبٰی وَ اَبِيهِ اَلْمُرْتَضٰی وَ اُمِّهِ فَاطِمَةَ اَلزُّهْرَا وَ اَخِيهِ اَلْحُسَيْنِ اَلشَّهِيدِ بِكُرْبَلَا)

## باب پنجم: باب پنجم در ذکر احوالات سید مظلومان امام حسین علیه السلام

کنیت آن حضرت ابی عبد الله و نام مبارک او حسین و در تورات شپیر که شبیر است در معرب و در انجیل فرنگان هوشین است و در کتاب هندوان اعظم تارا و در کتاب زند نیک بخت و قاتل او در سفر ملحمه نسبت به پیغمبر آخر الزمان واقع شده بشیده به معنی یزید است و شمر شمر حرام زاده و بنی زاد ابن زیاد ملعون است که خداوند عالمیان خبر داده است و بروایت دیگر بد بختی از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت دارد و از زنا بهم رسیده است نام او یزید است که خدا او را لعنت کند و در کتاب زند مجوسان اسم قاتل آن حضرت شیر است که شمر ملعون باشد و گبران شورمی گویند ولادت با سعادت آن حضرت در آخر ماه ربیع الثانی سال سیم هجرت واقع شد و خداوند عالمیان او را حسین و برادرش را حسن نام نهاد بنام پسران هرون و عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیا و سخا و شجاعت و علم و ادب و استعداد او را دوست و دشمن و شیعه و سنی و غیره طرف اسلام اتفاق دارند و هر کمالی که با امیر المومنین و امام حسن بود با او بود صالح بن هاشم تمار گوید که در لیله الهریه و روزش آن حضرت قریب بچهار هزار کس بیشتر را کشت از اصحاب فرزند هند زانیه و از آن جمله ضربی بر عامر بن ربیع سکونی زد که او را با مرکب چهار پاره کرد و شمشیر او بسنگی رسید او را

بشکافت و آن چه در کربلائی پربلا- در تشنگی از آن سرور واقع شده آن شجاعت کس نکرده است هزار و هشت صد نفر و بروایت مسعودی هزار و نه صد و پنجاه نفر را بدار البوار رسانید و غیرت آن حضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر از آن چه مشهور است از موالیان خود با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل کوفه جهاد کرد و بروایت مستونی سی هزار بودند و بروایت احمد اعثم کوفی و ابو مخنف بن لوط بن یحیی بن ازدی جامع حکایات خروج مختار بن ابی عیبده ثقفی رحمة الله علیه صد و بیست و دو هزار سواره و پیاده بودند از ایشان نترسید و پروا نکرد و تن بخواری و ذلت و گردن را باطاعت پسر مرجانه زانیه نهاد تا بدرجه رفیعه شهادت سر افراز شد.

عدد اصحاب آن حضرت و اسامی ایشان عسکر ظفر اثر آن حضرت را بعضی زیاده از هفتاد و دو نفر نقل کرده اند مشهور اینست که پنجاه نفر از موالیان بودند و هفت نفر از غلامان و پانزده نفر از برادران و عم زادگان سوای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش و چهار نفر باشند بیان اسامی ایشان بترتیب حرب آن چه بنظر رسیده اول حر بن یزید ریاحی دویم پسرش علی بعد از آن زبیر بن حسان اسدی و عروه غلام حر و عبد الله بن عمر کلبی و ترید بن جعفر همدانی و وهب بن عبد الله کلبی و عمر بن خالد ازدی و سعد بن حنظله تمیمی و عمر بن عبد الله مذحجی و شریح بن عبد الله همدانی و حریر آزاد کرده ابوذر غفاری و عامر بن عابس و حجاج بن مسروق مؤذن امام و حارث بن سریع و مالک بن عبد الله و مسلم بن عوسجه پسر او و هلال بن رافع بجلی و عبد الرحمن عبد الله مربی و یحیی بن سلیم مازنی و عبد الرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس مالک بن و عمرو بن مطاع جعفی و قیس بن منیه و حبیب بن مظاهر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و معقل غلام امام زین العابدین و حنظله بن سعد عجلی و یزید بن زیاد شعشی و سعد بن عبد الله حنیفی و جنازه بن حارث و عمرو بن جنازه و قره بن ابی قره غفاری و محمد بن مقداد بن اسود کندی و عبد الله بن ابی دجانة انصاری و قیس بن ربیع و اشعث بن سعید و عمرو بن قرطه و عطیه بن وحاد و محمد بن انس و فروزان غلام عبد الله بن امام حسین و شوذب غلام عابس و عبد الله غفار و زیاد بن شعثا و سیف بن حارث و ابو عمر نهشلی اقارب و برادران آن حضرت فضل بن علی و عبد الله بن مسلم عقیل محمد بن ابو سعید بن عقیل و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله بن امام حسن و اسد بن ابی دخانه انصاری و قاسم بن حسن و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و

عثمان بن علی و جعفر بن علی و عباس بن علی و علی اکبر بن امام حسین .

احوال آن معصوم در کربلای پر بلا بچند کلمه اختصار می نماید کفره فجره اهل قبله از کوفیان و شامیان عرب لعنة الله عليهم در آن روز هزار و نه صد زخم بر آن حضرت زدند و جراحات نمایان او هفتاد و دو زخم نیزه سی و سه زخم شمشیر سی و نه و تتمه زخم سنگ و تیر بود و همه در پیش روی آن حضرت بود چون کار بر آن حضرت تنگ شد ده نفر عازم قتل او شدند محمد و اسحق پسران اشعث و شیب بن ربیع و خولی بن یزید اصبعی و سنان بن انس و ابو الخنوق و حرمله بن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن و ابو الاشرس والی خراسان و حکیم بن طفیل عليهم للعنة ابو الخنوق ملعون تیری بر پیشانی آن حضرت زد و شیب بن ربیع ملعون تیری سه شعبه زهر آلود بر سینه آن حضرت زد صالح بن وهب مزنی ملعون نیزه بر پهلوی آن حضرت زد ابو ایوب غنوی ملعون تیری بر آن حضرت زد و حصین بن نمیر سکونی ملعون تیری بر دهان آن حضرت زد و رعه بن شریک ملعون ضربتی بر دست چپ آن حضرت زد و حرمله بن کاهل اسدی ملعون شمشیری بر بازوی آن حضرت زد و شرحیل بن ذی کلاغ اسب بر بدن آن حضرت دوانید با ابن حوثر و غالبین اهلی و عبد الله بن یاس سلمی و ابو لاشرس والی خراسان و عبد الرحمن ابی عمر و ثقفی و عبد الله بن شداد حشمی و سایب بن مالک اشعری و بشیر بن سوط همدانی و عبد الله بن اسید جهنی و یحیی بن کعب عمره بن قیس اخمص و قره برادرش و یزید بن رکاب لعنه الله عليهم و سنان ملعون خواست که پیش دستی کند شمر حرام زاده کرد

(اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً)

کافرانی که اسباب آن حضرت را غارت کردند.

مالک بن هشیم کندی ملعون کلاه امام را بر داشت و عبد الله بن اسید جهنی شمشیر او را بر داشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را برد و حمل بن مالک حجازی نیزه امام را بر داشت و قراد بن مالک و عمر بن خالد سپر امام را برداشتند و با هم منازعه کردند و عبد الرحمن بجلی شال امام را برداشت و عبد الله بن اسید جهنی و عمر بن صنیع صیدوی انگشتر آن حضرت را برداشت و زید بن رفاد و بجدل ابن سلیم عليهم اللعنه موزه‌های امام برداشت و شبل بن بعید لجام اسبان آن حضرت برداشت و قیس بن اشعث یک رکاب را برید و بر داشت ملاعینی که سنگ بر بدن آن حضرت زدند اسحق

بن حویط بود و اخلس بن مرتد و حکیم و عامر پسران طفیلی و بکر بن عامر و منقذو ناعم پسران مره عبدی و هانی بن بعیت قاتل علی اصغر و طعمیه بن عدی و نوفل بن ارزق طلحه بن ارقم و اسید بن مالک و یزید نهشلی و ولید مولی پسر سعد علیهم اللعنه .

شهادت با سعادت آن حضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال شصت و یکم هجری واقع شد و عمر شریفش در آن وقت پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب بر ریش مبارک وی بود و عدد لشکر کفار موافق ضبط ابو مخنف بن لوط بن یحیی الازدی صد و بیست و دو هزار بودند که متعاقب هم می آمدند هشتاد هزار سواره و چهل و دو هزار پیاده که از کوفیان و ملازمان دار الاماره که مرسوم داشتند بیست و دو هزار بودند امیر ایشان ابو الاشرس والی خراسان بود و ضحاک بن قیس و سعد بن عبد الله بن ابی عمر و راهب و قیس بن حبیب جمال صاحب رایت ضلالت معویه نوفل بن قیس بن فاکهه و مغیره بن عاص بن اسد و سعید بن ارطاة و تماشائیان و معاون کوفیان و توشه برداران بتخمین هشت هزار نفر بودند و رئیس دهات و کدخدایان محلات و اصناف محترمه با ایشان بودند و اکثر برای حدادی و نجاری و اصلاح خیمه ها و نعل بندی اسبان آمده بودند و رئیسان ایشان اشعث موصلی طباخ و شریف خباز و یزید بن طرمح صیرفی و یزید بن درهم خزیمی و قیس بن جرهم و ابو الخنس سردار مکاریان سی و سه هزار نفر از مردم بوادی و اعراب بودند از عباده و ربیعه و سکون و حمیر و کند و دارم و مطعون و حشیم و مذحج و یربوع و خزاعه و بنوط و از مداین و بصره هفت هزار کس بودند و سر کرده ایشان زید بن افخم و اسعد بن جریح و علون ابن قسیم و وردان ابن سعد و دایر بن تناب و بشیر بن سعدان و ابن ابی الجواز و از مردم شام سی هزار کس بودند و سر کرده ایشان دو نفر بودند ربیعه و قوس بن سداد و قیس بن ضحاک و از خوارج دو هزار کس بودند و سردار ایشان عنان بن ثابت و حکم بن عقبه و یزید بن حرقوس بجلی و ده هزار نفر از مردم موصل و تکریت و سباطات و ده هزار کس از کردان و سپه سالار عمر نحس علیه للعنه بود حفص پسرش وزیر بود و سردار ساقه لشکر ابو الخنوق بود و جعویة بن جوبه جاسوس بود و ابی ایوب سردار بیلداران بود و شمر ملعون سردار چهل هزار پیاده بود و هم نقیب لشکر بود و یزید بن رکاب سر کرده دو هزار پیاده بود شیث بن ربیعی سردار چهار هزار سوار بود و تشم سر کرده دو هزار پیاده بود و ورید غلام عمر سر کرده کل پیادگان بود و قره سر کرده دو هزار پیاده بود و ابن ابی جویره سردار

دو هزار سواره بود و حکم بن طفیل سردار چهار هزار سواره بود و عامر بن طفیل سردار چهار هزار سواره بود و حمدن بن مالک سردار دو هزار سواره بود و سنان بن انس لشکر نویس بود و ابو خلیق شاعر مشرف دار حرب بود و زیاد بن قادر و شبلی بن یزید چاوش بودند و خولی بن یزید و حرمله هر دو علم دار بودند و منقذ بن مره عبدی وزید بن رقاد قاصد فتح بودند و حجر بن الاحجار و برقع بن مالک نگهبان آب فرات بودند و ابن اشعث سردار تیر اندازان بود و عمر بن ضبیع صیداوی سردار تیر و سنگ اندازان بود و محمد بن اشعث سردار چهار هزار سواره بود و قیس ابن اشعث سردار دو هزار سواره بود .

(لَعَنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَئِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.)

عدد اولاد امجاد آن حضرت شیخ مفید علیه الرحمه می گوید که عدد اولاد امام حسین و زنان او بدین ترتیب است:

علی اکبر کنیت او ابو محمد است مادر او شاه زنان بنت یزد جر آخرین ملوک عجم است و علی بن الحسین الاوسط که او سید عابدین است و علی اصغر که شهید شد مادر ایشان نیز شهر بانو است و آن چه از احادیث ظاهر می شود که علی اصغر که مشهور است نام او عبد الله نه علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است و جعفر بن الحسین اولاد از او نماند و شهید شد و عبد الله شهید شد بضربت تیر هانی بن بعیث در دامن پدر بزرگوار خود زینب و سکینه مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبی است و محمد بن حسین با پدرش شهید شد و آن چه از احادیث ظاهر می شود شهر بانو در کربلا نبوده بلکه در واقعه کربلا حیات نداشته اما در افواه و السنه مذکور می شود که در ولایت طهران کوهیست و شهر بانو در آن جا مدفون است چون آن حضرت را شهید کردند بفرموده آن حضرت بر اسب ذوالجناح سوار شد و بطی الارض باین ولایت آمد و در آن کوه غایب شد و می گویند زنی که حامله باشد و حمل او پسر باشد در آن خانه که شهر بانو است آسوده داخل نمی تواند شد و از کتب مخالفین چنین ظاهر می شود و احوالات قاسم نو داماد که مشهور است آن چه ظاهر می شود در روز جنگ بالغ نبوده است و حکایت دامادی او ظاهر نمی شود اما از طریق مخالفین که بچندین طریق حکایت دامادی او هست و علی اکبر ظاهرا حضرت سید الساجدین باشد و آن که شهید شد علی اوسط باشد و حضرت امام زین العابدین در کربلا بیست و دو سال داشته اند.



وقایع بعد از شهادت کثیر السعاده آن حضرت این شنیدی که فاجران عرب طرفه کاری بکربلا کردند سر فرزند احمد مختار آن سگان از بدن جدا کردند که از آن روز تا بروز حساب در لعنت بخویش را کردند چون آن حضرت بسعادت شهادت سر افراز شد در همان روز آفتاب کسوف کرد و باد های تند و سیاه وزیدن گرفت که خلق زیاد از هیبت آن باد بترسیدند و بمردند و در آسمان از آن روز شفق بارید بهم رسید و چهل روز از آسمان خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن تا یک سال هر سنگ و کلوخی بود که بر می داشتند در زیر آن خون تازه بود و ملائکه و جنیان در آسمان های هفت گانه و زمین بر آن حضرت گریستند و وحوش و سباع از بیابان ها رمیدند و سر از چرا کشیدند و طیور و مرغان از آشیان ها افتادند و دریا ها بتلاطم و امواج در آمدند و ماهیان از دریا بساحل افتادند و کوه های دنیا باضطراب و تزلزل در آمدند و ناله بر داشتند و عرش الهی بلرزید و ملائکه عرش و صافان و کروبیان ملا اعلی و رضوان جنان و مالک نیران همه بر این باب و ماجرا گریستند و زمین بطپیدن در آمد و حق تعالی بر این ملت غضب کرد و قائم آل محمد و ظهور آن حضرت را موقوف کردند بغیبت طویل و ملئکه و جنیان از آدم بترسیدند که چنین کاری کردند و ستاره ها بحرکت آمدند و اسلام خراب شد و ارکان ایمان درهم شکافت و اهل کوفه و شام بخدا کافر شدند و از رسول خدا بیزار شدند و دریای غضب الهی بجوش آمد و جهنم بجوشید و بخروشید و شیاطین از آدمیان گریزان شدند بجهت این عمل شنیع و رواج دین و رونق مسلمانی و خدا شناسی برطرف شد پس خداوند جبار و منتقم قهار مختار بن ابی عبیده ثقفی را و ابراهیم بن مالک اشتر را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان بر آورند و هر یک از ایشان را بسزای خود برسانند و سی صد و هشتاد و سه هزار کس از اعوان و انصار و اعوان بنی لعنهم الله بسزای عقبی رساندند و حق تعالی پشت های مردان و رحم های ایشان را عقیم گردانید و بعد از آن کار زار ایشان دیگر حامله نشدند از آن ملامین و زن ها در میان این طایفه بهم رسید که شب و روز در کوچه ها و بازار می گشتند و مردمان را بخود خواندند الاقلیلی از زنان که شیعه واقعی بودند و اکثر زنان ایشان با یهود و نصاری مخلوط شدند و بسیاری از ایشان در آن سال ابتلا میبر ناگهان مبتلا شدند و خداوند عالمیان علت خوره و جزام بر بدن ولد الزنا گماشت و عقرب در شکم او بهم رسید که از حلق او بیرون آمد و هند زن یزید

دختر عبد الله ابن ابی العاص والی خراسان خوره در فرج او نیز بهم رسید و بعد از یزید پلید آن چه داشت باطبا داد و علاج نشد عاقبت محتاج بطلب شد و در گدائی و در یوزه گردی بمرد و در ران ابن زیاد ملعون ناصوری پدید آمد که از گند آن خلائق نفرت می کردند و هر چند دوا می کرد چاق نشد و روز بروز کاوک کرد تا ابراهیم او را از زندگی فارغ کرد بیک شرحیل بن ذی الکلاغ بدن او گر شد و روز بروز پوست می انداخت تا رگ ها و پی های او نمایان شد تا درهاویه با معاویه و مسلم ضبانی دست های او خشک شد بنوعی که نان در دهان او می گذاشتند و نجتر بن ربیعہ خروسی داشت روزی رفت که دانه بوی دهد منقار زد و چشم او را کند و از آن آزار بجهنم رفت و مالک بن هشیم کنندی بعلت اسهال مبتلا شد تا بسقر رفت و عمر سعد حرام زاده از دعای آن حضرت گندم ری را نخورد بلکه گندم نتوانست خورد و از جوزهر مار می کرد و آزاری بهم رسانید که نمی توانست نان گندم بخورد تا عاقبت مختار او را بنزد عمر فاروق فرستاد و هر کس که دشمن حضرت بود لال شد و هر کس که بی ادبی ببدن مبارک آن حضرت کرده بود شل شد و جمع کثیری حناق نمودند و بمردند و زید بن ارطاة بچاه افتاد و هر کس بوی های خوش آن حضرت را غارت کرده بود همه خون شد و بر دارنده آن بعلت جرب مبتلا شد و کتاب های آن حضرت را هر کس برده بود آتش در او افتاد و سوختند و چند نفر از ایشان سوختند و هر خانه که اموال آن حضرت و اصحاب آن حضرت داخل شده بود و عاقبت آن خانه ها مختار خراب کرد و صاحبانش را بر دار کشید و هر کس که عطر های آن حضرت بر خود مالید پیس شد و عبد الله به قیس خولانی بعلت جرب گرفتار شد و چون سگ ناله و فریاد می کرد تا مرد و هر کس اسب بر بدن مبارک او دوانیده بود اسهال بول و مسلسل بول بهم رسانید و بعضی مبطن شدند و ضریم بن الاحجار را آن حضرت نفرین کرد او تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا از چشمه آینه جهنم سیراب شد و در کربلا آن حضرت آب از مخالفین می طلبید عبد الله بن الحسین الازدی ندا کرد یا حسین قطره آب فرات نخواهی خورد تا آن که تشنه بمیری یا بحکم ما در آبی حضرت فرمود خداوندا او را از تشنگی بکش آن ملعون پیوسته العطش می گفت و سیراب نمی شد تا آن که شکم او بترکید و بجهنم رفت و نحر بن کعب دست های او مانند دو چوب خشک شد و در زمستان خون از وی می ریخت و عمار بن الولید بعلت اشک مبتلا شد و یاسر بن مخدومی کرد بر خود زد و خود را کشت و خود را بچاه انداخت و جابر بن یزید عمامه آن حضرت را بر

سر بست و از بام خانه در مزبله افتاد و حمل بن مالک محابوی قریب بهزار سوراخ در بدن او بهم رسید و کرم در وی افتاد و جعوبه بن جوبه جامه آن حضرت پوشیده و همان دم ببرص گرفتار شد و در برگشتن از کربلا تیری از پسر خواهر ابو الحنوق از غیب آمده او را بدار البوار روانه کرد و نحر بن عمر جامه آن حضرت پوشید زمین گیر شد و در نجاست خود غلطید تا بمرد و مرداس غلام عمر سعد ملعون دو کس با هم مجادله کردند باصلاح میان ایشان آمد کاردی بر شکم ایشان زدند و کشتند.

شخصی از بنی آدم دارم که در کربلا تیری بر حنک آن حضرت انداخت حضرت آن خون را می گرفت و بجانب آسمان می ریخت مبتلا شد بسرما و گرما فریاد می کرد و آتش از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید و در پشتش بخاری روشن می گردید و در پیش روی او باد می زدند و یخ در شکمش می بستند تا آن که بجهنم رفت مردی زعفران آن حضرت را غارت کرده بود زنش بر بدن می مالید وی شد چون کوبیدند آتش در وی افتاد مردی که شتران آن حضرت را غارت کرد سپس چون کارد بر وی گذاشت که بکشد آتش از آن شعله ور می گردید و آتش از پاره های آن مشتعل بود و چون در دیگ افکندند و آتش زدند آتش از آن بیرون می آمد چون خواستند که بخورند از جدوار تلخ تر بود و در کربلا اسود بن زید دارم می ناسزا گفت بآن حضرت دو تیر از آسمان آمد و بر دیده های او خورد و کور شد. یعقوب بن سلیمان گفت در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بما داخل شد گفتم که هیچ کس در آن صحر نبود که بیلائی مبتلا نشد آن غریب گفت شما شیعیان مدار شما بر دروغست من از آن جماعت بودم و بیلا مبتلا نشد این را که گفت نور چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که اصلاح چراغ کند آتش در دست او افتاد خواست که خاموش کند بر ریش نحس او افتاد و بدن او در گرفت خود را بآب فرات انداخت آتش در روی او افتاد آب ایستاد هر وقت که سر در می آورد آتش او را می گرفت باز سر فرو می برد تا بدین نحورفت سوی درک و خیاطی نیز باین قسم مبتلا شد و با این رفاقت نمود در دوزخ شخصی بتماشای سرها آمده بود گفت خدا خوب مکافات اینها را داد از آسمان سنگی بر دهان او آمد بجهنم رفت و چون سرهای کافران را مختار بمدینه مشرفه نزد امام زین

العابدین فرستاد ناگهان ماری و در میان سرها می‌گردید تا سر ابن زیاد ملعون را پیدا کرد و در بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون و پیوسته چنین می‌کرد و عبد الله العروه الخثعمی را حق تعالی بعلت خوره مبتلا گردانید طیب آمد که دهن او را باز کند جنک او از فک جدا شد و شریق بن زیاد عجمی که از کربلا بر می‌گشت با کسی حرف نزد و چیزی نخورد و خوابید تا بمرد روز سیم بجهنم رفت سحر بن هارون دیوانه شد و از کوفه رو بصحرا نهاد و در کنار آب شیری او را طعمه خود ساخت. عمرو بن صبیح صیداوی شپش در بدن و چشم های او افتاد و جا کرد در گوشت او تا بمرد و سلاقه بن قدامه با زنش خوابیده بود از خواب بر جست سوزن سر آن زن بر شاهرگ او آمد و سوراخ کرد تا بمرد و عبد الله بن ریاح قاضی گوید از نا بینائی سؤال کردم از علت کوری گفت ما نه رفیق بودیم در کربلا شپی در خواب دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحرائی نشسته محزون و غمگین و جامه ها را از دست خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود گذاشت و نطعی در پیش آن حضرت افکنده بودند مرا کشان کشان بنزد آن حضرت بردند و ملکی در بالای سر آن حضرت ایستاده و شمشیر از آتش در دست آن حضرت آن نه رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را بهر یک از آن نه نفر که می زد آتش در او می افتاد و می سوخت باز زنده می شد چون آن حالت را دیدم بدو زانو آمدم و گفتم

(اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ)

جواب سلام من نگفت ساعتی سر در زیر بود و بعد از آن گفت ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی و عترت مرا و رعایت حق من نکردی؟ گفتم یا رسول الله من شمشیر نزد و نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم حضرت فرمود که راست گفتمی ولیکن در میان لشکر این ها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد نمودی نزدیک من بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته بودند پس فرمود این خون فرزند من حسین است و از خون دو میل در دیده های من کشید چون بیدار شدم نا بینا بودم.

غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات می کرد از کشتن حسین چون او بیرون رفت سنگی از آسمان آمد بر سر او افتاد و بجهنم رفت مسلم گچ کار گوید از عقب ابن زیاد ملعون داخل قصر الاماره آنم لعون شدم چون داخل

شد آتش در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو بسوی من کرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری نقل مکن و این حکایت در روزی بود که سرها آوردند. غلامی از آن ملعون در آن روز خنده کرد حق تعالی او را غضب کرده دیواری بر او فرود آمد و بجهنم رفت غلام دیگر خنده زد بچاه افتاد و مرد. شخصی دو دست نداشت و روی او سیاه بود از سبب آن پرسیدم گفت من جمال آن حضرت بودم و مهربانی بسیار نموده بود خواستم که بند زیر جامه او را برابیم چون قیمت کلی داشت هیچ نیکی های آن حضرت را منظور نداشتم در شب رسول خدا را در خواب دیدم که آن حضرت شکوه مرا بحضرت رسالت پناه می نمود و آنحضرت خود دست های مرا برید چون بیدار شدم دست های من قطع شده بود و رویم سیاه بود و بروایت دیگر هر دو چشم او نیز کور بود و رو سیاه در آستانه کعبه چسبیده بود و می گفت خداوندا می دانم که مرا نمی آمرزی خدایا مرا بیامرز چون بیرون آمد از حرم

سنگی از آسمان بر آمد و بر او خورد و بجهنم روان شد.

هر کس که بحرب گاه گذارش افتاد و خندید دردی گرفت که علاج نداشت و دیگر نجاری با لشکر همراه بود تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد نجار دیگر اصلاح خیمه حصین بن نمیر می کرد ستون خیمه بر او خورد مرد. حدادی نیز همراه بود نصف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و بمرد و اکثر تیر اندازان کور شدند و بمردند بجدل ابن سلیم از اسب در افتاد و بمرد بیست و سه کس دیگر چنین مردند و حرقوص بن سعد را مار زد و کشت عامر بن نهسلی از عقب طفلی می دوید که او را بگیرد بچاه در افتاد و بمرد و حفص بن زید گذری زنش یاری داشت او را در خانه آورد و در همان شب که از کربلا برگشت او را به بدترین احوالی کشتند راوی گوید که قریب بچهار هزار نفر بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند.

(لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ .)

## باب ششم: در احوال سید الساجدین

کنیت آن حضرت ابو محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن و بعضی گویند که کنیت آن حضرت مذکور است و غالباً او را باسم یا بصفه یاد می کنند و القاب آن حضرت را سید الساجدین و زین العابدین و زکی و امین و دو التقاتست و نام حضرت علیست و در تورات اوایل است و در انجیل عابد است و در کتاب زند و اخشوازاد است و در کتاب هندوان جرکه . است پدر آن حضرت امام حسین علیه السلام و مادرش سلامه شاه زنان است شهر بانوا بنت یزد جرد بن شهریار است و آن حضرت شاه زاده عرب و عجم است و بعضی از تواریخ ثبت است که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است.

ولادت با سعادت آن حضرت در روز جمعه بقول پنج شنبه پانزده ماه جمادی الثانی و نهم ماه شعبان نیز گفته اند. پس از شهادت حضرت امیر المؤمنین بدو سال و بعضی گویند با امیر المؤمنین دو سال بود و با امام حسن ده سال و بعد از امام حسن با پدر بزرگوار خود و مدت امامت آن حضرت سی و پنج سال بوده و بعضی گویند روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان سال سی و هفت هجری تولد یافت و در مدت سی و پنج سال آن حضرت از نماز وضوی نماز ظهر نماز صبح را ادا کردند

که شب بعبادت بیدار بودند و هر وقت که طعام نزد آن حضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر می آورد و چندان می گریست که آب دیده های آن حضرت طعام را مخلوط بآب می کردند.

یکی از غلامان آن حضرت گفت فدای تو شوم یابن رسول الله می ترسم تو خود را هلاک کنی و گناه کار شوی و حضرت فرمود:

(أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ اعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

یعنی شکایت نمی کنم درد و اندوه خود را مگر بخدا و من می دانم از خدا آن چه شما نمی دانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر که گریه در گلوی من می گیرد و گریه کنندگان بغیر از آن حضرت شش نفر دیگر بودند حضرت آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سی صد سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست و حضرت یعقوب و حضرت یوسف چهل سال در فراق یک دیگر گریستند و حضرت یحیی از ترس جهنم همیشه گریست و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از برای فراق پدر بزرگوار خود و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از دست او به تنگ آمدند و حضرت سید الساجدین هفتم ایشان بود و آن حضرت را ذو التفات می گویند برای آن که پیشانی مبارک آن حضرت و زانوهایش از کثرت سجده و عبادت مثل کف پای شتر پینه می کرد و گاه بود که پوست پیشانی آن حضرت که پینه می کرد بمقراض می چیدند و سخاوت آن حضرت مشهور مروت نسبت بخلق الله بمرتبه بود که چون او را حضرت باقر غسل می داد شانه و پشت مبارک او مثل کف پای شتر بود و از بس که آرد و گندم و زر و جامه در شب ها بدوش بر داشته و بخانه فقرای مدینه برده و شبی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود اکثر اهل مدینه و بقولی چهار هزار نفر بیشام خوابیدند که مایحتاج ایشان را در شب ها آن حضرت می آورد و حلم او بود که خادمی کاسه آش بر سر آن حضرت ریخت او را در معرض خطاب و عتاب و مؤاخذه در نیاورد و او را آزاد ساخت و علوم الهی و انبیاء و میراث و منصب جلیل القدر امامت با او بود.

عدد اولاد آن حضرت پانزده نفر فرزند داشت محمد مکنی بابو جعفر و هو الباقر بعلم الانبیاء المرسلین صلوات الله علیه و علیهم ما در او عبد الله بنت حسن بن

علی بن ابی طالب و زید صاحب خروج و عمر برادر او و مادر ایشان ام ولد است و زیدیه با مامت زید قایلند و بعد از او یحیی پسرش و بعد از یحیی محمد و ابراهیم پسران عبد الله امام حسن که خروج کردند و بعد از ایشان امامت بمحمد نام که صاحب طلقان بود رسید و او در ایام معتصم عباسی اسیر شد و در حبس او وفات یافت و الحال شرفای مکه معظمه و اهل یمن و توابع او زیدیه اند و در اصول اشاعره اند و در فروع بعضی حنفی و بعضی شافعی اند و زیدیه می گویند امامت مخصوص فرزندان فاطمه است بشرط آن که آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف کند خواه از اولاد حسن و خواه از اولاد حسین باشد.

جارودیه از زیدیه می گویند که رسول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه بتسمیه و این نص خفی بود و بعد از رسول امام علی علیه السلام و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و خلفای ثلثه را لعنت می کنند حروریه از زیدیه گویند امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان اختیار کنند منعقد و دو امامت مفضل بر فاضل درست بود و گویند ابوبکر و عمر بخطای خود کافر شدند و گویند عثمان نیز کافر شد ببدعت های خود و چون جارودیه تبرا کنند شیخین را الاقلیلی در اصول معتزله اند و در فروع ابی از زیدیه است گویند امامت از علی بود اما او چون ترک کرد بر شیخین و عثمان را دوست نمی دارند اما بد هم نمی کنند و در اصول معتزله و در فروع با نواصب متفق اند و استغفر الله ائمه معصومین را گمراه دانند و امامت فاسق را درست می دانند و دیگر از فرزندان آن حضرت عبد الله و حسن و حسین مادر ایشان ام ولد است و علی کوچک تر فرزندان آن حضرت است و خدیجه که مادر او ام ولد است و فاطمه و علی و ام کلثوم و مادر ایشان نیز ام ولد است.

وفات آن حضرت در هیجدهم ماه محرم سال نود چهار هجری واقع شد شیخ طوسی بیست پنجم آن سال محرم گفته است و کفعمی بیست و دویم همان سال گفته است که بدار البقا رحلت نمود بزهر ولید بن عبد الملک و این مذهب ابن بابویه و جمعیت و بعضی هشام بن عبد الملک را قاتل آن حضرت می دانند و عمر شریفش پنجاه و هفت و نه و هشت گفته اند مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع است نزد قبر عباس.



## باب هفتم: در بیان خیر مآل حضرت باقر علیه السلام

کنیت آن حضرت ابو جعفر است و القاب او شاکر و هادی و نام مبارک آن حضرت محمد است ملقب بباقر یعنی شکافنده علوم و نام آن حضرت در تورات انفسور است و در انجیل فرنکان باگیر بکاف عجمی و در کتاب زند ایزد دان و در کتاب هندوان ساهب و در انجیل ارامنه در و ثعلبی که از علمای عظیم الشان نامه است نقش نگین آن حضرت را در تفسیر گفته است که اینست.

(ظَنِّي بِاللَّهِ حَسَنٌ وَبِالنَّبِيِّ الْأُمُوتِيِّنِ وَبِالْوَصِيِّ ذَوَالْمُنَنِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.)

ولادت آن حضرت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب است و بعضی در روز دوشنبه سیم ماه صفر ختم بالخیر و الظفر سال پنجاه و هشتم هجری در مدینه مشرفه واقع شد و آن حضرت اول علوی بود که از دو علوی بهم رسیده و حضرت بحسب جثه بسیار مرطوبی بودند بنحوی که در راه رفتن تکیه برغلامان می کردند و تردد می نمودند و جابر بن عبد الله انصاری از آخرین صحابه حضرت رسالت پناه بخدمت آن حضرت رسید و سلام حضرت رسالت را باو رسانید و عامه ملاحظین نیز بر این قایلند که پدر بزرگوار آن حضرت علی بن الحسین است و مادرش مکنی بام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابیطالب

معجزات و خوارق عادت آن حضرت بسیار است و آن چه از علوم و کمالات با امیر المؤمنین و پدر بزرگوارش بود همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت و علمای نواصب و خوارج و گوساله پرستان و همه فرق مسلمانان و سایر ملل تصدیق بزرگواری او نموده اند در اکثر کتب خود فضیلت او را نوشته اند که هنوز در میان است.

عدد اولاد سه پسر داشت و یک دختر پسر آن حضرت امام جعفر صادق است و عبد الله و ابراهیم و دختر ام سلمه و ثعلبی در تفسیر خود می گوید که اولاد امجدش هفت نفر بودند عبد الله جعفر است و عبد الله ما در ایشان ام حکم بنت اسعد بن مغیره بنی ثقیفه و علی و زینب و ام سلمه و مادر ایشان ام ولد است.

وفات آن حضرت و سبب آن در احادیث معتبره مسطور است که زید بن حسن بن علی بن ابیطالب با آن حضرت از برای اوقات میراث رسول خدا مجادله کردند و می گفت فرزند امام حسن اول بزرگ تر است از امام حسین و زید گریبان او را گرفت و کارد بر حضرت کشید و می خواست که آن حضرت را بکشد و حضرت را بخانه قاضی برد برای ادعای میراث و اوقات و بعد از محاکمه که جواب شنید رفت بشام نزد عبد الملک مروان ملعون و دروغ بسیار و تهمت چند بر آن حضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آن حضرت کردند بر سر اسب و میراث رسول خدا و عاقبت هشام تدبیری کرد و یزید را زینی داد و زهر در او تعبیه کرده بود و برای آن حضرت فرستاد آن حضرت بسبب زهر آن زین از این جهان بیرون رفت و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد که منخبط گردید و هذیان می گفت و نماز نمی کرد تا بعذاب الهی واصل و این واقعه هایلله در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام در سال صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه و هفت سال در بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است و آن حضرت هم معاصر عمر عبد العزیز که از ملوک بنی امیه بود و عمر رعایت بسیار بآن حضرت می کرد و فدک را رد کرد بر آن حضرت و سب حضرت امیر المؤمنین نکرد و مردم را از این فعل شنیع منع کرد تا زنده بود بنی هاشم و اقارب و برادران آن حضرت را معزز و مکرم و با جلال بودند و سنیان با وجود عداوت آن حضرت را دوست می داشتند بنحوی که قسم بسر مبارک او می خوردند .

## باب هشتم: ذکر احوالات حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام

آن حضرت میانه بالا و افروخته روی و سفید بدن و کشیده بینی و موی های او سیاه و مجعد بود و بر خد رویش خال سیاهی بود و کنیت آن ابو عبد الله و نام او جعفر است و در تورات شموعاست و در انجیل همه فرق نصاری صادق و در کتاب زند و پازند اسیم و در کتاب انکلیون صدیقست و در کتاب اهل سنت و غلات نیز صادق است و در کتاب براهمه عالم و نقش نگین آن حضرت

(رَبِّ عَصَمَنِي مِنْ خَلْقِكَ) بود.

ولادت با سعادت آن حضرت موافق مشهور روز جمعه و بعضی دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آن که هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی هشتادم و هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب پدر بزرگوارش حضرت باقر است و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب بن ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه موسوم بآن حضرت است و اختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت و بدعت های ایشان در زمان آن حضرت بهم رسید در ایام کفر انجام شقاوت فرجام سلطنت بی سعادت منصور دوانقی علیه اللعنه خلیفه دویم عباسیان و ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی امام اعظم سنیان از تلامذه آن حضرت بود باغوای شیاطین جن و انس و حب جاه و منصب امامت تطیع زرد و

ص: 99

عزت از منصور نسبت بآن کافر بیدین از جاده هدایت بر تبه حیرت و ضلالت داخل شده ادعای فتاوی دین و اجتهاد در دین اسلام نمود و چون آب وضوی آن حضرت بر داشته بهر کس می داد شفا می یافت و با وجودی که ابو حنیفه خودش مذهب زیدیه را داشت و رای زیدیه را در خروج جایز می دانست و پنهان فتوا می داد که واجبست تصرف زید بن علی بن الحسین وزید را امام می دانست و می گفت واجبست مال نزد او بردن که او خروج کند و واجبست خروج برین زرد که نام امامت و خلافت بر خود بسته است یعنی دوانقی و امثال از بنی امیه مشهور است که زنی پیش ابو حنیفه آمد که توفتوی دادی پسرم خروج نمود بجنگ با محمد و ابراهیم پسران عبد الله یعنی زید بن الحسن بر منصور خروج نمودند و پسرم را کشتند . ابو حنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابو حنیفه در باب منصور و امثال آن از خلفای بنی امیه و عباس می گفت که اگر این ها مسجدی بسازند امر کنند که آجر او را بشمارم زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهل بیت امامت ندارد منصور او را از این سخنان از نظر انداخت او را حبس کرد و در زندان بود تا مرد و بجهنم رفت و همین باعث اعتبار او شد دنیاش چنین و آخرتش خراب گشت.

صاحب کشف در تفسیر آیه کریمه (لَا يَدَّأِلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) از زبان امام اعظم گفته است که این آیه دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد که اگر قاضی باشد حکمش فاسد است و اگر فاسق گواهی دهد گواهی مردود است و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیش نمازی نمی تواند بکند و از ابن عتبه منقولست که او می گفت هرگز ظالم را امام نمی کند و چگونه جایز است که ظالم را امام کند و حال آن که امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس اگر ظالم را نصب کند مثل مشهور است که هر که گرگ را شبان گوسفندان کند ظلم بر گوسفندان کرده است و قاضی بیضاوی در تفسیرش انصاف مرعی داشته و ذکر کرده است که هر که یک وقت ظالم باشد قابلیت نبوت و امامت ندارد این دلالت می کند بر آن که می باید پیغمبران معصوم باشند. پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز معصوم باشند پیش از امامت و بعد از امامت و بر او نیز بحث کرده اند که دلالت یکی است هر چه در نبوت در نبوت است در امامت همان است پس بگواهی سه عادل باعتقاد شما که زمخشری و ابو حنیفه و بیضاوی ثابت

شد که فاسق صلاحیت امامه ندارد پس شیخین شما مستحق خلافت نباشند و اهل بیت امامت نداشته باشند و آن چه ظاهر می شود فضیلت شافعی و دیگران از آن خر ابو حنیفه زیاد تر بوده و این است چند کلمه از فتاوی ابو حنیفه که بیان می نماید وطی با محارم خود مثل مادر و خواهر و عمه و دختر و عروس و غیر اقارب خود در حین ضرورت جایز است و هر گاه حایلی از حریر در میان ذکر و فرج باشد که جلد بجلد نرسد چون ذکر بر خاست بر مادر توان کردن جماع لیک باید خرقه ای پیچی تو بر دور ذکر و دیگر گفته است شر از خدا و خیر از اوست و این مذهب کفار و مجوسان است و بهلول علیه الرحمه در این مسئله او را جواب داده است.

گویند روزی ابو حنیفه گفت که اگر جعفر صادق این سه چیز را اعتقاد نداشت من بطول او کار می کردم اول آن که می گوید خیر از جانب خداست و شر از افعال بنده و من می گویم بنده را اختیار نیست خیر و شر هر دو از جانب خداست. دوم می گوید شیطان در روز قیامت در آتش است من می گویم که آتش او را نمی سوزاند چرا که جنس از جنس متأدی نمی شود و او خود مخلوق از آتش است. سیم آن که می گوید خدا را در دنیا و آخرت نتوان دید من می گویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید اگر در دنیا نه بینند در آخرت به بینند.

بهلول حاضر بود این را که شنید کلوخی بر داشت و بر سر آن ملعون زد و گفت هر سه مسئله باطل شد. ابو حنیفه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه او را احضار کرد و گفت چرا سنگ بر ابو حنیفه زدی گفت من نزد ابو حنیفه گفت زدی گفت من نزد خدا زد بهلول گفت ای ملعون تو می گوئی شر از جانب خداست و بنده را اختیاری نیست پس از من چه می خواهی و می گوئی که جنس از جنس متأدی نمی شود پس تو از خاکی و این کلوخ که بر تو زدم خاک بود چرا تو را متأدی کرد دیگر می گوئی خدا را می توان دید چرا که موجود است و این درد که در سر تو موجود است بمن بنما. می گوئی درد می کند کو دردی که موجود است.

دیگر گفته است: جلد سگ از دباغه پاک کن رنگ آن را مثل رنگ خاک کن می توان پوشید او را در نماز اجتهاد من بود ای سر فراز و این مذهب قلماق و ارس است و گرجیان که مستوره او را در قرآن از کتاب ایشان بر داشته. دیگر گفته که استنحاء بآب جایز نیست بلکه کلوخ مالکند و دیگر گفته است بنگ و بوره حلال

است و شراب بحرارت آتش حلال است و این طریقه براهمه هندوان است که از ایشان فرا گرفته و دیگر: گفته گر بعمدا باد را سازی رها در نماز خود درست است روا و این کیش نسطوریه از مسیحیانست که او اختراع کرده و دیگر گفته زنی که یک شبه در بغل او بخوابی و بعد از آن بسفر روی و بعد از آن که مراجعت کنی چندان اولاد بهم رسانیده همه فرزندان تواند که ملک نقال آب پشت ترا در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و این مذهب ملحدان دهریان است که تعلیم نموده بودند. دیگر گفته است هر که دلوی و عصائی دارد پیاده تواند رفت واجب الحج است این مذهب قلندران است. دیگر علم الهی را باعث و عله می داند خدا را قادر بالذات نمی داند و این مذهب فلاسفه و یونانیان است که متابعت ایشان نموده از این قسم مسائل بسیار گفته است.

دیگر شافعی بود که دعوی امامت کرده گفته که منی پاکست و یزید و معویه را مؤمن می داند و می گوید هر گاه بول بر زمین ریخته شود پاکست زیرا که استحاله می شود و این مذهب عیسویان است و دیگر گفته وطی بر غلام زر خریده حلالست زیرا که بمنزله ملک است و این مذهب لوطیانست و جایز می داند که اگر کسی دختری از زنا داشته باشد بخواهد حلال می داند و طی مادر و خواهر و سایر محارم خود را هر گاه کافر باشند اسیر کنی و یا در قید بندگی باشند بخری زیرا که بمنزله ملک می شوند و این مذهب زنادقه گبران است و بعد از آن مالک بن انس از فقهای سیمین گفته: سگ بچه پاکست گوشتش را توان - نوش جان کردن و را در هر مکان شرط آن که چشم را نگشاید او پس حرام است چشم را بگشاید او. و این مذهب فرنگان است و حنبلی از چارمین ایشان - حنبلی گفتا خدا جسم است و جان - می نشیند در فراز آسمان صورت امرد پسر باشد خدا لولو مرجان بود کفشش پیا - هر شب جمعه ز چرخ چارمین - پس فرود آید نشیند بر زمین - بر خری باشد سوار آن شهریار لیک تنها گاه بر اشتر سوار - پس خلیق از مشرق و مغرب عالم بدر گاه - شقاوت پناه معویه دستگاه دوانقی که معاصر آن حضرت بود و باقی ملوک عباسی نهادند و بر سر فقهای اربعه جمعیت نمودند و امر بجائی رسید که هر کس نزد ابو حنیفه می رفت و یک مسئله می پرسید یک اشرفی بوی می دادند و هر کس از حضرت صادق مسئله می پرسید یک اشرفی از وی می گرفتند و خلیق فتاوی این چهار سگ

را حق می دانند و فرمان ایشان را بجان قبول کردند و دوانقی خلق را تحریص نمود برفتن نزد ابو حنیفه و آن ملعون با اعوانش و این فقها بفرموده خلفا عوام الناس را راغب نمودند بمحبت ابی بکر و عمر استدلال چند پیدا کردند بر حقیقت آن چه خلفای ثلثه و سایر منافقین صحابه بنی امیه و اعدای دین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساخته بودند از زدن و بستن و کشتن و سوختن و اراه کردن و تهمت زدن و غصب حقوق ایشان نمودن و دروغ از زبان پیغمبر گفتن و بدعت ها در دین او کردند و همه را حق دانستند و گفتند حق کرده است آن چه معویه بامیر المؤمنین کرده است از لعن کردن و جنگ کردن و اسیر کردن و زدن و بستن و کشتن و اسیر و غارت کردن شیعیان آن حضرت را هزار کم پنجاه ناسزا گفتن امویان و انصار ایشان در دنیا بحضرت امیر المؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم و تهمت زدن بر حضرت را و سقط شدن محسن و این ملاعین ها گفتند آن چه خلفای ثلثه و معاویه کردند مجتهد بودند و اگر هم خطا کرده باشند باز یک ثواب هم دارد و حلال دانستند کشتن امام حسین را و بردن اموال او را و غارت کردن و بردن زنان و فرزندان او را شهر بشهر گردانیدن و آن چه طلحه و زبیر و عایشه و عبد الله زبیر و ابن زیاد و کافران کردند و هر کس از منافقین که دعوی امامت زده بودند گفتند همه حقست و هر فاسق مخنث را امیر المؤمنین خواندند و هر ظلمی که بر شیعیان خواهند کرد سنیان تا روز قیامت همه را خوب می دانند و همه فرزندان زنا و منافقان و فاجران بنی امیه و خلفای بنی عباس را امام عادل دانستند و خلیفه خلیفه رسول خواندند و افراط در فضیله شیخین کردند زیاد از پیغمبر و بنحوی که گفتند آن چه ایشان کردند در امر خلافت بهتر از پیغمبر کردند و گفتند رسول خدا نیز مجتهد بودند و گفتند شیخین زیاد از پیغمبر سعی ها در دین کردند و گفتند آن چه پیغمبر به عمر گفت در مرض موت که آن حضرت هذیان و پوچ می گوید از غایت شعور و دین داری او بوده است گفتم و غلط نکرده و گفتند آن چه عثمان نیز کرده است حق بوده و محض عدالت از کشتن ابن مسعود و آواره کردن ابوذر و زدن عمار و سوختن مصاحف و خرج کردن بیت المال و به بنی العاص دادن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَیْنَ وَ الْآخِرِیْنَ .

اگر از یهود می پرسید عمر خطاب را می شناسید که چه کاره بود می گویند عمر

تخم شوکیوز است بلعت عبرانی یعنی ولد الزنا است و اگر پرسید که این را از کجا گوئید گویند در کتاب های ما نوشته است و اگر از دانشمندان نصاری پرسی که عمر را می شناسی لعنت بر وی می کنند و گویند بزبان مسیحی که عمر در کانیت یعنی از ازل بیسر و پا و پادشاه ظالم بود که راهداری بهم رسانند و جزیه ما را زیاد کرد چنان شخصی را سنیان امام اعظم و فاروق می دانند پس شیعیان حسب الفرموده امام تقیه کردند و از هر ولایت افتان و خیزان و ترسان و لرزان می آمدند و مسایل اصول و فروغ دین خود را از آن حضرت اخذ می کردند چون اختلاف بسیار در مذهب و فتاوی و مسائل بهم رسیده بود از این شیاطین انس و اتباع خلفا راه ها را بر شیعیان بستند و مانع دخول و خروج از خدمت آن حضرت و ائمه و سایر معصومین شدند و علمای زمان و فاجران ناصبان از راه حسد و عداوت فتوی بقتل شیعیان دادند و ایشان را رافضی خواندند و سلاطین هر زمان متابعت علما و کشیشان سنیان نمودند و بنی عباس بر این اعتقاد بودند و بسا خلق الله کشتند و خانه های ایشان را خراب نمودند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند لاجرم مؤمنان ذلیل و خوار شدند و فراز بر قرار دادند و در هر گوشه بودند خاموش شدند و تشیع مخفی شد و مردم بمتابعت کلاب ثلاثه و معویه علیهم اللعنه ماندند تا روز معلوم که خداوند عالم حق را از باطل جدا کند خلق عالم را از اولین تا آخرین جمله را مرتد نمودند و آن حضرت علوم تورات و انجیل و زبور و علوم انبیاء از جفر و اعداد و علوم غریبه و انواع حکمت و ریاضی کَمَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ می دانست و معرفت بجمیع لغات طوایف بنی آدم داشت علماء هر ملت که مشکلی روی می داد بآن حضرت رجوع می نمودند دوست و دشمن و مخالف او را صادق می گفتند و از حضرت صادق تا امام حسن عسکری علیهما السلام را خلفای بنی عباس شهید کردند.

عدد اولاد و امجاد آن حضرت ده نفر بودند اسماعیل و عبد الله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام زراره گوید حضرت طفلی داشته از شیر باز گرفته بود آزاد کرده که مربی او بوده خنجری بر او زد او را کشت و حضرت باقر در حیات بود تقیه بر آن طفل نماز گذارد و او عبد الله نام داشت و دیگر حضرت با جلالت موسی بود و اسحق و



محمد ما در ایشان ام ولد بود و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقند و اسماعیل پسر بزرگ تر آن حضرت بود و مکنی بود بابو محمد و اعرج لقب ویست و آن حضرت او را از عریض بمدینه آوردند و تابوت او را بدوش داشتند و عریض قریه ایست چهار میل بمدینه راه است و حضرت صادق بسیار بر او گریست و پرده از روی او برمی داشت و او را می بوسید و او را بمردمان عرض می کرد که مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر بودند مردن او را و آن حضرت بر کفن او نوشت که **إِسْمَاعِيلُ بِشَهَادَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و هر شب برای آن دو رکعت نماز می کرد در رکعت اول **أَنَا أَنْزَلْنَا** یک مرتبه و در ثانی **أَنَا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** یک مرتبه و گروهی از شیعه اسماعیل را امام می دانند بقیاس آن که چون آن حضرت بسیار محبت با او داشت گفتند البته را او امام است و اسماعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود و اسماعیلیه دو طایفه اند یک طایفه اسماعیل را با ماست ختم کردند و طایفه دیگر بامامت محمد پسر اسماعیل قائلند باطنیه گویند و حمد قرامط رئیس ایشان است او گوید امام هفت است علی و حسن و حسین عابد و باقر و صادق و اسماعیل مذکور صلوات الله علیهم. باصیه گویند اسماعیل زنده است و در آخر الزمان باز آید و مهدی آنست بدان که عبد الله بن میمون قداح تیر تراش واضع این مذهب است و ملازم حضرت صادق بود و خدمت اسماعیل نیز کردی چون اسماعیل وفات کرد او را پسری بود محمد نام باز عبد الله خدمت او کردی چون دوانقی ملعون حضرت صادق را زهر داد مرزبان عبد الله بن میمون محمد ابن عبد الله بن میمون محمد بن اسماعیل را بر داشت و بمصر رفت چون محمد ابن اسماعیل وفات کرد او را کنیزی بود حامله آن کنیز را بکشت و کنیز او را بجای او نشانید و چون کنیزک زائید پسری زایید او را زندقه بیاموخت و گفت این پسر محمد بن اسماعیل است چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و گروه بسیار بضاللت افتادند و جماعتی از نسل این پسر موک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند و اولاد او در عالم پراکنده شدند و راغب و قایم و فاتح و منتقم بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی که نسل ملوک مصر منقطع شد و بعضی گویند عقب اسماعیل از دو پسر وی بود محمد و علی و عقب محمد از اسماعیل ثانیست و جعفر شاعر اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسماعیل منقطع

نشد مذهب اسمعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و این طایفه را قرامطیه و خرمطیه و سمعیه و با بکیه و محمره و صاحبیه نیز گویند و بیشتر ایشان باطنیه اند گویند هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله پوستست و باطن بمنزله مغز است و این آیه را دلیل سازند:

(لَهُ بَابٌ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُمْ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ)

و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر است نه عاجز و نه عالم و نه جاهل و نه بینا و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمله صفات معانی او و نه جفت کنند بدین طریق که یاد کردیم و گویند که عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را از او گرفته باشد و او علم از فقیهان آموخته بود که در زمان وی بودند و آن چه گفتند عیسی مرده را زنده می کرد یعنی دنیای مردمان را بعلم زنده می کرد خلق را براه راست می خواند و هیچ تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست نماز عیانست از آن که مولای خود را خواند و زکوه آن بود که هر چه از مؤنث تو و عیال تو زیاد باشد بدرویشان بدهی و روزه عبارت است از آن که صمت اختیار کنی و حرف نزنی و اذان و اقامه آن بود که خلق را مقتدای نطاعت خوانی بعضی گویند روزه اشارتست بآن که هر چه مقتدا کند ساکت و خاموش باشی و عیب مقتدا نطلبی و هر چه او کند از فواحش و زندقه آن را حق دانی و گویند حج عبارتست از قصد کردن نزد امام خود هر که را قدرت باشد در رفتن لازم است و گویند محرمات عبارت است از قومی که ایشان را دشمن باید داشت و از ایشان بیزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد بدل نه بزبان فرایض و طاعات عبارت است از قومی که دوستی ایشان واجب بود و گویند آن چه خدا در قرآن گفت:

(وَ اذْ قَالِ لِيْلٰٓسٰنٍ اٰكْفُرُ)

عمر و ابوبکر را می خواهد و فرعون و هامان در قرآن ابوبکر و عمرند و قرآن و حدیث را بدین نوع تفسیر کنند و گویند حق تعالی از ملوک اسماعیل را برسالت فرستاد نزد خلق پیش از بعثت و ظهور اسلام و نام وی شیرو بن داود است و او بهتر از همه انبیاء و رسل بوده و گویند وضو عبارت است از اساس دین که ایشان نهاده اند و نماز عیانست از ناطق نصیحی که حرف زند و گویند آن چه خدا گفت:

(اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ)

بدین صلوه ناطق می خواهند و خلق را نهی کند از بهر صلوة ظاهر فعل بود و نهی از باطن فعل صورت نه بندد و گویند قیامت و حشر و نشر و سوءال و برزخ و بهشت و دوزخ نیست و حال آدمی مثل گیاه است که خشک می گردد و می ریزد و دیگر سبز شود و گویند صفات حق تعالی و معرفتش بعلم حاصل شود و چون عقل کفایت باشد در محرلت خدا حاجت بامام نباشد و ازین قسم زندقه بسیار گفته اند بدین اختصار شد.

و بعد از فوت اسماعیل عبد الله برادر بزرگ او بود از فرزندان حضرت اما در نزد پدر قدر و منزلت مثل اسماعیل نداشت و بخلاف آن حضرت در اکثر چیزها میلی داشت و پای های بزرگ داشت و او را افطح می گفتند یعنی فیل یا فطحیه از شیعه عبد الله منسوبند و در ایام حیات آن حضرت محشور می شد با طایفه حشویه و منکر و دعوی امامت می کرد بعد از آن حضرت و حجت باین گرفت که من پسر بزرگ ترم جماعتی از جهال شیعه متابعت او کردند و اسحق بن جعفر ملقب بود بمؤمن و از اهل صلاح و فضل بود از غایت حسن و جمال و صلاح او را محمد دیباج و محمد مامون می گفتند و مدت العمر يك روز صایم بود و یک روز فاطر اما می گویند مذهب زیدیه داشت و خروج کردن بشمشیر علی بن جعفر ثقه و عظیم الشان و ابو الحسن کنیت اوست و علی عارضی نیز گویند و نسب او بعریض است و در کودکی از پدر بآن مانده بود و از برادر خود موسی بن جعفر علم آموخته بود و بسیار فاضلست متابعت برادر بزرگوار خودش می نمود.

احادیث بسیار علماء خاصه بلکه عامه ملاحظین نیز از او نقل کرده اند و کتاب او اصول اربعماء عقب آن حضرت از پنج پسر است موسی و علی عارضی و محمد مامون و اسماعیل و توتمن و اسحق را سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد ایشان بسیارند و محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین و اولاد او منقرض شدند و دوم قاسم و بنو الشبهه از اولاد اویند و بنو الطیاسره بمصر و بنو العروس و بنو الجوارزه از اولاد قاسمند و علی عارضی اولاد او را عریضیون گویند و عقب او از چهار پسر است محمد و احمد شعرانی و حسن و جعفر ناووسی طایفه اند از شیعه تا بامام جعفر قایلند و بامامت باقی ائمه قایل نیستند وجه تسمیه او را ناووسی می گویند که ایشان مردی اند ناووسی می گویند که ناووس اسم مقبره نصاری است و

بعضی از ناووسیه بالوهیت حضرت قائم علیه السلام قایلند و بعضی گفته اند آن حضرت مهدی است و نمرده تا ظاهر کند حق او را .

ابو حامد زرونی حکایت کرده است که ناوسیه می گویند که حضرت امیر المومنین پیش از قیامه بر گردد و زمین را پر از عدل کند. وفات آن حضرت سال صد و چهل و هشت هجری در ماه شوال و بعضی دوشنبه پانزدهم گفته اند و صاحب کشف الحمد شصت و هفت سال و شصت و یک سال نیز گفته اند با جد خود علی بن الحسین بیست و یک سال بود و چند روز بروایت دیگر پانزده سال و با پدرش نوزده سال و بعد از آن آن حضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود شصت هجری بود شصت و پنج سال داشت و ایام امامت آن حضرت بعد از پدر سی و چهار سال بود و در بقیه ملک هشام بن عبد الملک و ولید بن یزید عبد الملک و یزید بن ولید و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس ابو سلیم خروج کرد و در سال صد و سی و دو هجری و عبد الله سفاح از بنی امیه خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه ایام بود و بعد از منصور دوانقی بیست و یک سال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دهم پادشاهی آن ملعون بروایت دیگر سال دوم خلافت آن شقی بانگور زهر آلود آن حضرت را شهید کرد و بآباء خود ملحق گردید و مدفن شریف او در قبرستان بقیع است و از همه ائمه عمر شریفش زیاد تر بود .

## باب نهم: در احوال حضرت کاظم است

کنیت آن حضرت ابو ابراهیم است و ابو الحسن غیر مشهور است و ابو اسماعیل و ابو علی و آن حضرت را بعبد صالح ملقب خطاب می کنند و القاب مشهور وی کاظم است و نام مبارک او موسی است و موسی لفظ عبرانیست و مرکب از دو چیز است مو یعنی آب و سی بمعنی درخت است و در تورات جبلی اسم آن حضرت موسی است و در تورات عبرانی ذومود و در انجیل کاظم و در کتاب سرخ نوادا شباهان با هر دار و در کتاب جاماس شایسته و در کتاب انکلیون ملک پدر آن حضرت صادقست و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین آن حضرت حسبی الله بود و بروایت دیگر الملك لله وحده بود.

ولادت با سعادت آن حضرت در ایواقریه ایست در حوالی مدینه مشرفه واقع شد و در روز یکشنبه هفدهم ماه صفر و بعضی روز جمعه بیست و پنجم ماه مزبور گفته اند و در سال صد و بیست و هفت و در بعضی بیست و در بعضی بیست و نه گفته اند آن حضرت هرگز با کسی غضب نکرد و از هر منافق و کافر و فاسق که جفا باورسید تن در داد از موسی بن مهدی و هرون ملعون اذیت بسیار باورسید و دعای جوشن صغیر از دعا های آن حضرت است که از برای دفع موسی بن مهدی

عدد اولاد امجدش جنابدی از علمای انساب می گوید که عدد اولاد آن حضرت اینست علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسماعیل و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس حمزه و عبد الرحمن و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر می گویند و ابی بکر و محمد و دختران خدیجه و ام قره و عتبه و ام عبد الله و زینب صغری و حکیمه و امامه و می مونه و دوازده پسر و هیجده دختراند مادر آن حضرت حمیده اندلیسیه است نه بربریه و شیخ مفید گفته که اولاد آن حضرت سی و هفت پسر و دختر است علی الرضا و ابراهیم و قادر و مادر ایشان جدایند و اسماعیل و جعفر و هرون و حسن مادر ایشان ام ولد است و احمد و محمد و حمزه مادر ایشان ام ولد بوده و اسحق و عبد الله و زید و حسین و فضل و سلیمان و فاطمه کبری و فاطمه صغری و ام کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و و عتبه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم و بروایت دیگر آن حضرت را شصت فرزند بوده سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و فرزندان وی عقب نداشته و اما آن چه ائمه نسب بر آنند که عقب آن حضرت را سیزده پسر است عباس و هرون و اسحق و عبد الرحمن و عبد الله و حمزه و امام علی الرضا و امام ابراهیم مرتضی و محمد و عابد اما جعفر را خواری گویند اولاد او را خواریون و شجریون نیز گویند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن است اما او ابراهیم را از سه پسر عقب بود محمد جابری و احمد تصطیری که پسر سر جان کرمان است اما ابراهیم صغر ملقب بمرتضی عقب از او دو پسر است موسی ابی سبحة و جعفر اما حمزه بن موسی را ابو القاسم گفتندی و در بلاد عجم و اردبیل عقب او بسیار است ابو جعفر و ابراهیم ابو الفایز که در شیراز است عضد الدوله دیلمی از نسل اوست و عبد الله بن موسی از محمد است و موسی بن عبد الله اما حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پسر بود اولاد علی غرمی از نسل اویند اما اسحق بن موسی را امیر گفتندی او خروج کرد در بصره در حینی که مامون ملعون در مرو بود و عقب او از سه پسر است عباس و اسحق ملهوس و عبد الله و هرون بن موسی را گویند عقب نماوند و ابن طباطبا آورد که عقب از احمد بن هرون است و عباس بن موسی

سبب شهادت آن حضرت از آن چه ظاهر می شود علی بن اسماعیل بن جعفر و بعضی گفته اند محمد بن اسماعیل برادر زاده آن حضرت که آن جناب با او احسان نموده است روزی هرون ملعون از یحیی بن خالد برمکی وزیر خود می پرسید که آیا می شناسید از آل ابی طالب کسی را که بعضی از احوالات موسی بن جعفر را پرسم آن ملعون گفت محمد بن اسماعیل هست و او را نشان داد او را نشان داد پس با مرخلیفه نامه با و نوشت و او را طلبید چون حضرت بر آن مطلع شد او را طلبید و فرمود اراده کجا داری گفت اراده بغداد دارم حضرت چرا و برای چه می روی گفت پریشان شده ام و قرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت فرمود ادا می کنم و خرج تو را متکفل می شوم او قبول نکرد و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود که تو را وصیت می کنم که در خون من شریک نباشی و اولاد مرا یتیم نگذاری باز گفت مرا وصیتی کن حضرت باز این وصیت را فرمود تا آن که سه مرتبه شد. پس آن حضرت سیصد دینار طلا چهار هزار درهم نقره باوعطا کرد و بر خاست و زر را بر گرفت و رفت حضرت بخاصان خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت گفتند یا بن رسول الله با آن که می دانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو احسان می نمائید و این مال جزیل را باو می بخشید حضرت فرمودند بلی زیرا که پدران من بمن روایت کرده اند از رسول خدا چون که کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی می کند و این قطع احسان خود از او نکند حق تعالی قطع رحم خود را از او می کند و او را بعقوبت خود گرفتار می کند.

چون علی بن اسماعیل و بروایت دیگر محمد چون محمد بیغداد رسید یحیی بن برمکی ملعون او را بخانه برد با او توطعه کرد که چون او بمجلس هرون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید او را بنزد هرون برد چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشد تو در این شهر خلیفه و موسی بن جعفر خلیفه در مدینه است و مردم از اطراف عالم خراج از برای او می آورند خزانه بهم رسانیده و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است پس هرون امر کرد که هزار درهم باو دادند چون آن بدبخت بخانه خود برگشت

دردی بخلیفه بهم رسید که در همان شب بعد از الهی واصل شد و از آن زر ها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض شد و جمیع احشا و امعای بزیر آمد چون زر ها را برای او آوردند و در حالت نزع بود از آن زر ها بجز حسرت از برای او چیز دیگر نماند زر ها را بخزانة خلیفه بر گردانیدند و در آن سال هرون ملعون که سال صد و هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود بگرفتن حضرت موسی اراده حج کرد و بهمراه اشرف و بزرگان و سالاران نوشت در کل ممالک که بمکه حاضر شوند برای بیعت خلافت فرزندان پس بمدینه آمد و آن حضرت در روضه جد بزرگوار خود بود فرمود گرفتند و ببصره فرستاد یک سال در حبس عیسی بن جعفر بن منصور برادر زاده آن ملعون بود او فرستاد که من از این مرد بغیر از نیکی چیزی دیگر نمی بینم او را بطلب یا رها کن والا- من دست از او برمی دارم هرون. ملعون او را ببغداد طلبید و در حبس شاهک حرام زاده مقید ساخت سیزده سال و بروایت دیگر هفده سال در آن جا ماند.

وفات آن حضرت در آخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش گفته اند واقع شد در بغداد عمر شریف آن حضرت پنجاه و پنج سال بود و بعضی پنجاه و چهار گفته اند و مدت امامتش سی و پنج سال بود بقیه خلافت منصور متعرض آن حضرت نشده و بعد از آن ده سال و کسری خلافت مهدی بود آن ملعون حضرت را بعراق طلبید و حبس کرد بسبب مشاهده معجزات ترسید و آن حضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد و چون نوبت بهرون رسید در سال پنجم خلافت نا حق بوسوسه یحیی بن برمکی ملعون آن حضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در مقابر قریش و الحال است بقریه کاظمیه در یک فرسخی بغداد و آن چه قلندران می گویند که آن حضرت را سرب ریختند و در آب شط انداختند و چوپانی آمد و آن حضرت را بدر آوردند و دفن کردند و قبر چوپان در پهلوی آن حضرت موسوم است اصلی ندارد و دروغست و واقفیه از شیعه تا بامامت آن حضرت قایل شدند و بائمه بعد از آن قایل نشده اند



## باب دهم: در ذکر احوال حضرت امام رضا غریب

کنیت آن حضرت ابو الحسن است و القاب او رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرۃ العین مؤمنین و غیظ الملحدین است و حق تعالی برضا موسوم ساخته این که ملاعین اهل سنت می گویند که مامون آن حضرت را برضا موسوم ساخت اصلی ندارد و نام مبارک او علیست و در تورات منیر است و در انجیل راضی و در زند و در کتاب براهمه خشنود و در کتاب انکلیون بر گزیده پدر بزرگوارش موسی بن جعفر است و مادر او ام ولد است و ام البنین نام دارد و بروایت دیگر او را تکتیم و نجمه و اروی و حمیده نیز گویند و نقش نگین آن حضرت:

(مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)

بوده و بروایت دیگر (حَسْبِيَ اللَّهُ).

ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه مشرفه در روز پنج شنبه یازدهم ذی قعدة سال صد و چهل و هشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق به پنج سال کلینی ولادت آن حضرت را در سال صد و چهل ذکر کرده و بعضی یازدهم ماه ذیحجه سال صد و پنجاه و سه گفته شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذی القعدة آن سال ذکر کرده و گفته اند چون مامون ملعون او را ولی عهد خود گردانید شیعیان بشاشت

ص: 113

کردند و خرمی می نمودند آن حضرت فرمودند که این امری که شما می پندارید بمن رسید آخر ندارد بمن نخواهد رسید و من در جفر دیده ام و بعضی از علمای اهل جفر می گویند که آن حضرت اسم مبارک خود را با مامون در بنام برده استخراج کرده اینست که بقتله بالغیب المسموم کفیر ال مرض ام عالم و نو گویند که سکه ولی عهدی او اینست:

(اللَّهُ رَبُّنَا وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّنَا الْمَاءِ مُونَ اِمَامَنَا وَ عَلِيٌّ الرَّضَا هُدَانَا)

مرد ثقه صالحی در مشهد مقدس نقل می کرد که در ایام میرزا محسن متولی شخصی از مردم باد قیس در مشهد مقدس در قلعه کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود که بعبار صیرفی چهار دانگ و نیم بود بوزن اشرفی های متعارف یکی از آن بنام مامون ملعون نقش این زر این بود:

(الْمَلِكُ لِلَّهِ وَالِدِينَ الْمَاءِ مُونَ بِاللَّهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَةَ الرَّضَا امامِ الْمُؤْمِنِينَ) شیخ بهاء الدین علیه الرحمه فرموده در کشکول نقل می کند که مامون ملعون فرمانی نوشت از برای آن حضرت و آخر وفا نکرد بعهد خود فرمان اینست:

(أَمْرُ الامامِ الْمَاءِ مُونِ بِاللَّهِ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ اِنْ هُرُونَ بحضرت الامامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمَلِكِ بِهَادِي دِينِ اللَّهِ وَ الرَّاضِي بِقَضَاءِ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وُلَاةً بِالْخِلَافَةِ وَ الامَامَةِ فِي حِينِ حَيَوْتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِي فَاقْضِ يا عَلِيُّ الرَّضَا اَنْتَ مَا قَاصَصَ فِيَّ اِعْلَى مَالِي وَ وُلْدِي وَ مَمْلَكَتِي وَ خَزَائِنِي وَ ضِيَايَ عِي وَ عَقَارِي وَ امَائِي وَ عَيْبِدِي وَ ازواجي وَ اَوْ لا فَمَنْ بَدَلَهُ فَمَنْ بَدَلَهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الامامُ الْعَادِلُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ)

و محمد بن اسماعیل بخاری امام سنیان معاصر آن حضرت بود که احادیث کتاب صحیح جمع نموده و مولدش در شهر سبز است از ولایت سمرقند و سی صد هزار محدث برو جمع شدند علماء آن بلد بر او حسد بردند در وقتی که در سبز بود مسئله حدود و قدم قرآن را از و پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و اشاعره و قومی از شافعیان قرآن را قدیم می دانند و بخاری حادث می دانست جواب ایشان گفت خدای تعالی وصف کتاب خود را بمحدث کرده است علماء که این را شنیدند بر او ریختند و او را از سبز کشیدند و خواستند که او را بکشند مریدان او را بدر بردند و از آن جا گریخت آمد ببخارا در آن جا نیز دویست هزار محدث

بود بروی جمع شدند و باز این حالت روی داد و از آن جا بنیشابور گریخت و سیصد محدث بر او جمع شدند و در آن حین حضرت امام رضا نزول اجلال در آن جا نموده بود باز در سر حدوث و قدوم بر بخاری حجت گرفتند و حالت سمرقند روی داد و از آن جا گریخت و بیغداد آمد و در آن جا اعتبار بهم رسانید و در ایامی که آن حضرت در مرو تشریف داشتند مامون علمای هر مذهب را از فرق اسلام از برای حجت می فرستاد بنزد آن حضرت که الزام دهند و از ولی عهدی خود پشیمان بود و آن حضرت همه را خوار و ذلیل گردانید و ملزم ساخت مامون در ماند .

دیگر بار ملحدان و دهریان و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و ترسایان و گیران را پیدا کرد که بلعت خود و کتاب و مذهب خود بر وی حجت گیرند باز آن حضرت ایشان را نجات ساخت این مرتبه مامون شعبده بازان و ساحران و کاهنان را پیدا کرد و روز مجلس آراست و کل علما و اعیان عباسیان را جمع کرده و مشعبدی که استاد بود حاضر کردند چند نان تنگ ساختند و در وقت طعام بمجلس آوردند چون از نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست که نان بر دارد و شعبده نیرنگی خواند نان از پیش حضرت بر خاست و بر هوا رفت حضار مجلس فرو خندیدند حضرت فرمود با ادب باش و نان دیگر که گذاشتند مشعبد بار دیگر ربود و حضار باز خندیدند حضرت فرمود به تو گفتم با ادب باش و آن شقی متنبه نشد و احترام آن حضرت را بجا نیاورد و در مرتبه سیم که این عمل کرد قالی در پیش مامون ملعون افتاده بود که نقش شیری در آن بود حضرت از غایط غیظ و خشم نهیب داد که بگیر این بدبخت را بفرمان حق تعالی آن صورت مجسم شد و از جای بر خاست و آن ملعون را گرفت و خلایق بر هم ریختند و گریختند و مامون از تخت فرو جست و امرا و بزرگان و عباسیان گریزان شدند و آن شیر آن مشعبد را درید و خورد و خون او را لیسید و دهن باز کرد و غرید و روی بمامون گذاشت و آن ملعون سرا سیمه شد قسم بر آن حضرت داد که یا ابا الحسن بگیر این شیر را که توبه کردم که من بعد چنین کاری نکنم پس آن سلطان با عز و شرف گفت شیر را برو بجای خود شیر بجای خود آمد بحالت اول معاودت کرد . مامون ملعون التماس کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را بر گردان حضرت فرمود

که رفت بشکم مادرش هاویه و بجهنم نزد معاویه داخل شد.

خدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله سلامه علیهم غنی اند از آن که ایشان را استهزا کنند و نسبت این معجزه نسبت بموسی بن جعفر و حضرت امام علی تقی هم می دهند باندک تغییری و از مدینه مشرفه تا بمر و آن حضرت بهفتاد و دو منزل آمدند و در هر منزل معجزه نمودند و تا الحال اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ اَلْمِنَّةُ عَلٰی عِبَادِهِمْ بزرگ دشمنان دین و سنیان خصوصا ازبکیه و سکان ولایت توران زمین هیچ شب و روزی نیست که دو و سه و چهار از کور و شل و زمین گیر از شیعیان خود شفا ندهد و فضیلت آن حضرت زیاده از آن است که بیان توان نمود یک طواف مرقد سلطان علی بن موسی الرضا هفت هزار و هفتصد هفتاد حج اکبر است و عقب آن حضرت از جواد است.

اما عدد اولاد امجدش پنج پسرند و یکدختر که عایشه باشد. پسر امام محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم وفات آن حضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجریست و بعضی چهاردهم صفر گفته اند و بروایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دوم هجرت گفته اند و بعضی دویست و یکم نیز گفته اند و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی غره ماه رمضان و بعضی بیست و سیم ماه ذیقعد گفته اند.

ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده اند که بیعت آن حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم و در اول سال دویست و دوم مامون ام حبیبه صبیبه خود را بآن حضرت تزویج نمود و در ماه رجب سال دویست و سیم آن حضرت را شهید کرد. ابن بابویه گفته است که صحیح است وفات آن حضرت در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال دویست و سه هجری واقع شد و عمر شریف پنجاه پنج سال داشت و بسند دیگر پنجاه دو سال و دو ماه بود و ایام امامتش بیست و چهار سال بود و مرقد منورش در سناباد طوس واقع شد که الحال بمشهد مقدس مشهور است و بنای این شهر را ایلجایتو سلطان الملقب بسطان محمد خدا بنده ابن هلاکو خان از ترکان مغول گذاشت و سلطان قبل از سلطنت موسوم بود بخر سوار بنده مغول و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیز خان که در ایران و توران و هر جای که در فرمان او بود خطبه اثنی عشری خواندند و در منبرها تبری شیخین و معاویه و سایر منافقان نمود و بعد از او پسرش شیعه بود و از زمان

ایلجایتو سلطان تا بخروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان ایران شیعه بودند مثل سلاطین صفاریه و دیالمه و سلطان سنجر و آل بویه و غیره.

تجدید عمارت مزار کثیر الانوار آن حضرت امیر تیمور گورکانی و شاهرخ میرزا ولد او نمودند و آن چه ظاهر می شود امیر تیمور نیز شیعه بود و الله یعلم .

ص: 117

## باب یازدهم: در ذکر احوال امام محمد تقی

کنیت آن حضرت ابو جعفر است و بعضی گفته اند ابو علی و این قول متروکست و القاب آن حضرت ابو جعفر است و مختار و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و نام مبارک او محمد است و در تورات هدی است و در انجیل حواد است و در کتاب زند فارسیان شمشا و در کتاب دزم که اعظم کتاب یهود است و بلغت ترکوم است اعظم و در کتاب هندوان بگیریه و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب فرقف پرهیزگار پدر آن حضرت علی رضاست و مادر آن حضرت ام ولد است و نام او سکیه است و ریحانه و سکینه و خیزران گفته اند نام کلیست و مشهور آن است که نوییه است و بعضی مریسیه می گویند و او از اهل بیت مارید مادر ابراهیم فرزند رسول خداست و نقش نگین آن حضرت (نَعْمَ الْقَادِرُ) است.

ولادت با سعادت آن حضرت باتفاق در روز جمعه پانزدهم ماه مبارک رمضان است سال نود و پنج هجریست در مدینه مشرفه واقع شد و شیخ طوسی از ابن عباس دهم ماه رجب گفته است و مامون ملعون ام الفضل دختر خود را بعقد آن حضرت در آورد و تا آن حضرت در حیات بود مامون رعایت او را کما ینبغی بجا می آورد زیاده از فرزندان خود چون به پدر بزرگوارش زهر داده بود باعتقاد خود می خواست

عدد اولادش امام علی متوکلت و موسی و فاطمه و امانه بروایتی حکیمه و عقب آن حضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور مبرقع در قم وفات یافت و اولاد او را رضوی می گویند و بیشتر سادات مشهد و قزوین و قم رضوی می باشند و عقب موسی از احمد است انتساب بنی خوشاب ازوست و سن مبارک در وقت والدش نه سال و بعضی هفت نیز گفته اند و در هنگام شهادت آن حضرت بعضی از شیعیان از علما و افاضل بزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آن حضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سخا نمودند حتی آن که کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس با چند روز متوالی سی هزار مسئله ادا نمود از غوامض مسایل از آن معدن علم و فضایل سوال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بود باین سبب ام الفضل را بعقد او در آورد و اهل سنت نیز بر فضیلت آن حضرت اتفاق دارند.

وفات آن حضرت در بغداد سال دویست و بیست هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد بن هرون الرشید و بروایت دیگر بزهر ام الفضل زنش در آخر ماه ذیقعدة سال مذکور بعضی هشتم ماه ذیحجه و بعضی سه شنبه یازدهم ذیقعدة گفته اند و عمر شریف آن حضرت بیست و پنج سال و دو ماه کسری بود موافق مشهور و امامت آن حضرت هفده سال و کسری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات پدر بزرگوارش هفت سال و چهار ماه بود و دو روز داشت و امامتش هیجده سال کم بیست روز داشت و در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کرده اند که وفات آن حضرت روز سه شنبه پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن سنان گوید که عمر شریف آن حضرت بیست و پنج سال و سه ماه بود.

ولادت آن حضرت در سال صد و نود و پنج هجری بود با پدر خود هفت سال و دو ماه زندگانی نمود وفات آن حضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویست و بیست و سه هجری واقع شد و بروایت دیگر در وقت وفات والدش نه سال و چند ماه داشت و در کتاب دلائل حمیری مذکور است که عمر آن حضرت بیست و پنج سال و سه ماه و ده روز بود و در روز سه شنبه ششم ذیحجه سال

دویست و بیست هجری وفات یافت و بعد از پدرش نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی کرد و مرقد منورش در مقابر قریش نزد جد  
امجدش حضرت موسی بن جعفر است در بغداد .

ص: 120



## باب دوازدهم: در ذکر احوال امام علی النقی

کنیت آن حضرت ابو الحسن است فقیه و هادی نیز بر آن حضرت اطلاق می کنند القاب آن حضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و متوکل و طیب و عسکری و نام مبارک او علیست و در تورات بطود است و در انجیل میرمارکاره و در کتاب زند حق بین و در کتاب انکلیون عزیز و در کتاب هندوان عبد الکریم و در کتاب قتال یهود عبد المجید والد ماجدش حضرت جواد است و مادرش ثمانیه مقربیه و نقش نگین آن حضرت بروایت فصول مهمه

(اللَّهُ رَبِّي وَهُوَ عَصَمَنِي مَنْ خَلَقَهُ)

بود و بروایت دیگر

(حَفِظُ الْعُهُودِ مِنْ إِخْلَاقِ الْمَعْبُودِ)

ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شده در نیمه ماه ذی حجه سال دویست و چهار گفته اند و در مصباح شیخ بیست و هفتم ذی حجه است و بروایت ابن عباس در دوم یا پنجم در روز سه شنبه ماه رجب واقع شد و بروایت علی بن ابراهیم در روز سه شنبه سیزدهم ماه رجب واقع شد و آن حضرت معاصر متوکل عباسی بود.

ص: 121

عدد اولاد امجدش امام حسن عسکریست و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز و طنبور نواز و یک دختر عالیله عقب آن حضرت از جعفر است مکنی بابی عبد الله و او را ابو بکر نیز می گفتند و صد و بیست فرزند داشت و عقب او از شش پسر است اسماعیل مشهور طاهر و یحیی و صوفی و هرون و علی و ادیس اما ناصر و محمد ابو البقا از فرزندان ادیس است و ابو الغنایم و فاق و ابو العلاله از اولاد طاهر و ابو الفتح نسابه از نسل یحیی صوفی و اعتاب وی در مصرند و سادات صید از بلاد شام از اولاد هرون جعفرند و محمد تارک از اولاد هرون بن جعفرند و محمد ناوک از اولاد او را نازوک گویند از نسل علی بن جعفر است و اعقاب بن ادیس جعفر را قواسم گویند نسبت بجدا ایشان قاسم بن ادیس ذیلنات مدور و بنی کعب و مواجب از قاسمند.

شهادت آن حضرت باتفاق در سال دویست و پنجاه و چهار تا پنج واقع شد و روز وفات دوشنبه سیم ماه رجب بود و بروایت ابن خوشاب بیست و پنجم ماه جمادی الاخر و بروایت دیگر بیست و هفتم ماه مذکور و در آن وقت سن آن حضرت چهل بود چهل و یک سال و چند روز گفته اند و در هنگام وفات والدش شش سال و کسری بود قریب بسی و دو سال در مدینه اقامت فرمود و بعد از آن متوکل ملعون او را بسر من رای طلبید قریب به بیست در آن جا توطن داشتند و معتمد عباسی ملعون آن حضرت را زهر داد و شهید کرد و بعضی نسبت این را بمستنصر وهم متوکل دهند اما توقف و مرقد مطهرش در سامره است.

## باب سیزدهم: احوالات امام حسن عسکری

الملقب بعسکری کنیت آن حضرت ابو محمد است و فقیه و رجل را بآن حضرت اطلاق می کنند و گاهی باین مخاطب می نمایند القاب آن حضرت زکی و هادی و عسکری و خالص و نام مبارک او حسن است در تورات نوفلیس و در کتاب انجیل زوهر فیل و در انجیل فرنگان داودی زینت و در کتاب یونانیان لاب و در کتاب زند ادیس و در کتاب با تنکل معظم رای و در کتاب هندوان مروارید و در کتاب انکلیون راه نماست و نقش نگین آن حضرت بروایت فصول مهمه

(سُبْحَانَ مَنْ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

است و بروایت کفعمی (أَنَا لِلَّهِ شَهِيدٌ)

ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه مشرفه واقع شده و در روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی و بعضی دهم مذکور گفته اند و بعضی روز یک شنبه همین ماه سال دویست و سی و دو هجری و شیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی نقل کرده اند اما پدر بزرگوارش حضرت علی متوکل و مادرش ام ولد است و نام او حریث است و بعضی سوسن گفته اند و سلیل ولد جلیل القدرش حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است و پس شهادت آن حضرت بزهر معتمد عباسی ملعون در روز یک شنبه ماه ربیع الاول و بعضی ربیع الثانی دویست و شصت هجری گفته اند در همان خانه در سامره در عقب پدر بزرگوارش مدفون است و عمر شریفش بیست هشت سال بود و بعضی نه گفته اند.

(وَاللَّهُ يَعْلَمُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِيهِ)

## باب چهاردهم: در احوالات خاتم الاوصیاء

بدان که جمیع طوایف امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت است از یهود و نصاری و کافران حربی و مرتاضان هندوان و سنیان و براهمه و اهل خطا و صرصر و حکما و دانایان و اهل نجوم و جمهور از فرق اسلام از هفتاد و سه مذهب بوجود شریف آن صاحب نام قایلند الاقلیلی از نصاری و فرقه از فرنگان در خصوصیات آن خلاف کرده اند که در مقام خود بیان می نماید.

کنیت آن حضرت ابو القاسمست نام مبارک او محمد است و حرام است که در ایام غیبت آن حضرت را بنام مبارک یاد کنند یا کنیت و نام با هم و یا بنام و لقب یاد کنند مثل صاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحیه صاحب ناحیه و قائم و غایب و غلیل و حریم و حریم و حجت و منصور و خلف و صالح و نام مبارک آن حضرت از بسیاری قرآن مشهور است مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی واقع شده است و در سوره البقره مراد آن حضرت است و در صحف ابراهیم جاشیر و در زیور مفیق و در تورات بلغت برکوم اوقید است و در تورات که نزول او آسمانی است ماشع و در مهمید اخر و در انجیل فرنگان مسیح الزمان و در کتاب زمزم و سروش ایزد و در کتاب السباغ مجوس بهرام و بروایت دیگر بند یزدان

و در کتاب نواصب و سنیان مهدی و در کتاب هزار نامه هندوان لند قطارا و در کتاب جاودان خود از مجوس خسرو و در کتاب برزین از زر و در کتاب فارسیان پرویز است که بمعنی ظفر و منصور است و در کتاب فرنکان ماجد الامان فیروز و در کتاب قبروس رومیان فردوس الاکبر و گبران عجم کیقباد دوم می گویند یعنی عادل بر حق و در کشکول شیخ بهاء الدین می گوید فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان گویند و در کتاب پاتنکل که از اعظم کتاب کفر است در مدت ایام عالم گوید که عمر دنیا چهار طور است و هر طور چهار کور است و هر کوری چهار کور و هر کوری چهار دور است و هر دوری چهار هزار سال است که این سی صد هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام شود دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا گردد از فرزند دو پیشوای جهان که یکی ناموس الزمان است که مراد از ناموس پیغمبر باشد و دیگر صدیق اکبر که وصی بزرگ تر که بش نام دارد و بش مراد امیر المؤمنین است و نام این صاحب ملک بزبان راه نماست بحق پادشاه شود و خلیفه رام باشد که بلغت ایشان بمعنی خدا باشد و این پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر زنده حکم براند و آن را معجزه بسیار باشد هر که پناه باو برد و دین پدران او اختیار کند سرخ رو باشد در نزد رام باشد و دولت او بسیار کشیده شود و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاد تر باشد و آخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای محیط و سر اندیب و قیرما با آدم و جبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر اقصاپوس مسخر کند بت خانه و سومنات را خراب کند و یا میان کابل و بت خانه دار را خراب کند و جگرنات به فرمان او بسخن در آید و بخاک افتد پس او را بکشد و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بسوزاند و شاگمونی که باعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتابست و گویند بر اهل خطا و ختن مبعوث شده است و مولد او شهر کیلواس بوده است او گوید که دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلائق دو جهان ویشن که بلغت ایشان نام حضرت رسالت است و او باشد بر کوه های مشرق و مغرب دنیا و حکومت کند و حکم براند و فرمان دهد و برابر ها سوار شود و فرشتگان کار کنان وی باشند و پریزادان و آدمیان در خدمت او باشند و از سواران که زیر خط استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمالیست و ما و رای اقلیم هفتم که گلستان

ارم و کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یک دین باشد و نام او ایستاده و خدا شناس است و در ناسک که یکی از صاحب شریعتان کفره هندست اعتقاد ناسک و اتباع او آنست که آدمی مثل گیاه می رویند و خشک می شوند و از هم می ریزند او می گوید دور دنیا تمام شود و پادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و او از فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد و آن چه در دریا و زمین ها و کوه ها پنهان باشد همه بدر آورد و در کتاب وید که باعتقاد کفره هند آسمانی است که ماهی شور را کسی نژائیده و هرگز نمیرد و زن و فرزند ندارد و در جزیره یاقوت می باشد باعتقاد ایشان و گویند وجود او سه قسمت آفتاب و ماه و آتش و او در زمان خوابی دنیا گوید که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلائق شود و نام او منصور باشد و عالم را تمام بگیرد و بدین خود آورد همه کس را از مومن و کافر بشناسد و هر چه از خدا طلب کند باو رسد و صاحب کتاب وشن که کفره هند او را پیغمبر صاحب کتاب می دانند و نام او جوکست گوید کتاب امیر المؤمنین در نزد ماست و آن چه درویشان و مرتاضان را ضرور است از عبادت و زهد و ترک و تجرید و قاعده زندگانی همه در آن جاست و بخط کوفانست پر چوک بخدمت آن حضرت رسید و این کتاب را باو داد و گوید در آخر دنیا بکسی بگردد که خدا دوست دارد از بندگان خاص او باشد و نام آن خجسته فرجام فرخنده باشد خلق را زنده گرداند که در دینی ها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند و همه را بسوزاند و عالم را نوگرداند و هر بدی را سزا دهد و لک و کرور دولت او باشد که عبارت از چهار هزار سال باشد خود و اقوامش پادشاهی کند و پاره از مزخرفات در آن کتاب بود از تناسخ و تجسم باری تعالی و دور بیان نموده این اقوال ترا از کتب براهمه که معتمد ایشان بود نوشته شد و بعضی از براهمه این اسامی و اسامی کتب را که اسم بردیم آسمانی می دانند و صاحبش را بنا بر اعتقاد ایشان احوال و اقوال مجوس.

بدان که کتبی که معتمد علیه ایشانست در آن کتب احوالات حضرت قائم ایراد می نماید هر چند مجوس منکر حقیقت این دین اند اما چون از اخبار و وقایع آینده است انبیاء عظام و حکما و موبدان و دانشمندان ایشان بحقیقت آن خبر داده اند و در کتب خود جمع و ضبط نموده اند و کتب اینست جو مسب و کومسب

پیغمبر است و آن کتاب ازوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبره منقولست که اصل این کتاب را بر دوازده هزار پوست گاو نوشته اند از آن کتاب چند ورق در کتاب آزاد بخت نوشته بود

کتاب جاودان خود کتاب پیمان فرهنگ که از مه آباد اولین پیغمبر عجم است کتاب ارژنگ زندقه ثانی نقاش که این مقنع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح آن کتاب را هبل هندسه گذاشته کتاب تنکلوس لوقای حکیم رومی کتاب صدور احکام زردشت صد فصل دارد کتاب سند باد علمی و عملی کتاب اساتیر مه آبادیان کتاب ارداء بن ویرف که موبدایست در زمان اردشیر بابکان بود فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دبستان مزدک که در ایام قباد بوده و در اثبات دین و مذهب آتش بیان کرده کتاب ترقم از تصنیفات جاماس کتاب زمزم از تصنیفات زردشت که بین اسپانیز گویند کتاب قسطا و قسطنطنی شاونشان که از تصنیفات فرزانه بهرام که از یکی از حکماء عجم و دانایان ایشانست و در این کتب باقوال مختلفه ولغت مشکله بیان احوال آن حضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و تصریح باین معنی جاماس حکیم نموده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم می گویند و از کتاب های مخفی مجوس است بلکه آن را بمنزله الیا که صحف باشد می دانند و به اصطلاح گبران جاماس نامه می گویند و احکام زیچ و حوادث و وقایع گذشته در آن ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاده بود نه جزو بود که به پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن بخط یونانی و معقلی و قلم داودی و بعضی را بخط فارسی و منتسخ از بعضی مندرس بوده و تا حال نشنیده ام کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده باشد بلکه نامی شنیده باشد.

جاماس در آن کتاب از زبان زردشت نقل می کند در فصل گاهنبار و گاهنباراها را نیز می گویند هر دو بکاف عجمی و باصطلاح ایشان گاهنباران شش روز است که حق تعالی آدم را آفرید و هر روز را گاه می گویند و گاه و گاهنبار اول مبدپوردم نام دارد و آن خود روزی باشد که روز پانزدهم باشد از اردی بهشت ماه قدیمست گویند که یزدان از این روز تا چهل روز دیگر آفرینش آسمان ها را باتمام رسانید و گاه گاهبار دوم میدیوشم نام دارد و آن خود روز است که یازدهم تیرماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد و گاه گاهنبار

سیم سی سهیم نام دارد و این هشتاد روز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم باشد گویند که یزدان تا هفتاد و پنج روز آفرینش آسمان ها و زمین را با تمام رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد آن هشتاد و دو روز است که بیست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان از این روز تا سی روز نباتات آفرید و ریشه ها را تمام کرد و گاه گاهنبار پنجم مبدی نادیم نام دارد و آن اول مهر روز که شانزدهم بهمن شاه قدیم باشد گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید که دویست و هشتاد و دو نوعند صد و هفتاد و دو چرنده صد و ده نوع پرنده و گاه گاهنبار ششم هیمندیم نام دارد و آن آه نود روز است که اول خمرسه مشرفه قدیم باشد و از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم که بزعم ایشان کیومرث باشد با تمام رسید.

در آخر این احوالات ملوک و انبیاء را می گویند که چند نفرند و در چه زمان بهم می رسند و دین ایشان چیست و در کجا باشند و با امت بچه قسم سر می کنند تا به پیغمبر ما ابتدا می کند که این پیغمبر آخر پیغمبران عرب باشد که میان کوه های مکه پیدا شود و بر شتر سوار باشد و قوم او شتر سواران در خواهند بود و با بندگان خود چیزی خورد و بروش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل پیش رو به بیند و دین او اشرف دین ها باشد و کتاب او باطل گرداند هر کتاب آسمانی را و دولت تازیک را بر باد دهد که مراد از دولت عجم باشد و دین مجوس و پهلوی را برطرف کند و آتش کده را خراب کند و تمام شود روزگار پیش دادیان و ساسانیان و اشکانیان و از فرزندان دختر پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان دنیا که مکه باشد و دولت او تا بقیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جفت شود و زمین بآب فرو رود و کوه ها بر طرف و اهرمن کلان که ضد یزدان باشد و بنده عاصی اوست او را بگیرد و در حبس کند او را بکشد و سمنده و فرخ و جبابل و قنفدر رئیسان اهرمن را بگیرد و مشاسند که عبارت از ملئکه باشد با و فریاد آید و خلایق را به یزدان خواند و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر شوند بیشتر و سروش آسمان که عبارت از میکائیل و جبرئیل و عزرائیل باشند و نازل



شود بر او بهرام فرشته موکل مسافران و فراخ زاد موکل بزمین از رو بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و امروز ملک روز اول هر ماه آزر کشت موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده گرداند از خوبان و پیغمبران بسیار چون ملکان پدر خضر و مهاس پدر الیاس و نقوماس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان است و ارسطو اما قدانی و سام بن بنو آفریدون که نوح و سمسون و سولان و شادول و شمویل و میخاو یحزقل و سیسنا و شعبا و حی و لولو و حقوق و لول و حقوق و رخوبا پیغمبران اسرائیلیان و زنده شود عابر بن شالخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغرب است که بدعای حنظل بن صفوان غایب شد و از بدان گیتی و کافران زنده گرداند مثل سورنوس که نمرود است و اورا بسوزاند با پرع و قرح که هامان و قارون باشد و زنده گرداند هامان وزیر فرعون و او را زنده بر دار زند و از چاه دماوند بدر آورند و ضحاک علوانی را و او را دیوان مظالم بکنند و بسوزاند بخت النصر را که وژهخت که بیت المقدس است خراب کرد زنده کند شمامورا که دین پهلوی را برهم می زد و آتش را شریک خالق می گرداند و می گوید برزخ میانه خلق و خالق است و زنده کند سدوم قاضی شهر لوط را و ائقف قاضی ترسایان و زنده گرداند ذو باغ اهرمن را که عمل اعلام را در میان قوم لوط بهم رسانید و زنده گرداند زردان را که از اکابر فوس است و اعتقاد او اینست که یزدان اشخاص بسیار دارد از روحانیان که احداث نموده و زنده گرداند ار جش موبد را که عناصر اربعه را خالق می داند و زنده کند نامی را که او ستاره پرستی را وضع کرد و زنده کند میلان که او اصل مبداء را سه می داند نور و ظلمت و معدن و جامع که سبب امتزاج و اختلاست و زنده گرداند کیون بکاف جمی را که او اصل وجود را سه عنصر می داند آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم می داند و همه ایشان را می سوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خودش جمعی را زنده می گرداند و بکشد که فتنه ها در دین خدا کرده باشند و خوبان بندگان خدا را می کشتند و العلم عند الله گمان فقیر که این پادشاهان که جاماسب می گوید بنی عباس و بنی امیه و سلاطین جوراین طایفه باشند و خوبان بندگان یزدان مراد شیعیان باشد و دیگر زنده کند رستم یزدان زان و در خدمت او باشد و کیخسرو را زنده کند و دیوان همه اطاعت او کنند و همه را بکشد و بسوزاند و باد را گوید

که خاکستر ایشان را بدریای محیط ریزد و همه متابعان اهرمن و تبه کاران را بکشد و نام آن پادشاه بهرام از خورشید جهان شاه زنان که دختر سین باشد که نام مبارک محمد است بلغت پهلوی و ظهور او در آخر دنیا بود و عمر هفت کرکس داشته باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد آن زمان که تازیان بفراسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان عمان خراب شود و بدست سلطان تازیک افتد پس او در آید جنگ کند و دور او را بکشد یعنی دجال پلید را و می گویند او کوری باشد خر سوار که دعوی خدائی کند و از گوشه دنیا که گنگ و زراچین باشد تا وژمخت که پس بیت المقدس است همه را بهرام بگیرد و گشتاسب و لهراسب را زنده کند بر دار کشد و با او خواهد صاحب صبائی که عیسی باشد و اسکندریه و شهرهای عمان را که بحرین و هر نور و نعمان و مسقط است و جزایر پرتکال و بسباسه و غیره باو باشد و او را بفرنگ بفرستد.

و سید بزرگی که پدران پادشاه باشد برود و قسطنطنیه را خراب کند هندوستان را بگیرد و علم های ایمان و مسلمانی را در آن جا برپا کند و عصای سرخ شبانان باهو دار که عصای سرخ موسی است با او باشد و سلیمان پیغمبر از اسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او خواهد بود و او همان ایزد گشب یعنی خدا پرست و اتابک بزرگ یعنی صاحب جبروت و بزرگی مثل جمشاسب و اوست کیاوند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبار و شکوه مند که شیطان ازو بگریزد و کهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی رهبر از همه پادشاه و از فرزند دختر سین است و در مدت اندک که پانصد قرن باشد یارانش همه پادشاهی کنند و برود تا بمقدونیه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر اقیانوس خیمه زند که آخر زمین دنیاست و همه جاها را یک دین کند و کیش گبری و زردشتی نماند در دنیا و پیغمبران خدا و مشاسندان و موبدان و حکیمان و پریزادان و دیوان و مرغان و همه اصناف و جانوران و ابرها و باد ها و مردان سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب بر گردد داخل ظلمات شود و جزیره نستاس را بگیرد و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید.

تا این جا بود کلام جاماس و تتمه کتاب نبود و در جزو های دیگر احوالات ملوک اهل اسلام بود از ترکان و عجمان و عباسیان و وقایع هر سال که رودهد و

تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ایشان چون از اسرار علوم مخفیة است از اظهار کردن بقیة احوالات آینده و گذشته زبان کوتاه می گرداند و العاقل یکفیه الاشارة.

اگر دم می زنی سر می رود بر باد یا دین اقوال یهود می گویند حقست مهدی آخر الزمان خروج کردن آن اما مسلمانان می گویند از فرزندان اسماعیل است غلط است او از فرزندان اسحق است دلیل بر این که در کتاب ها نوشته است که حضرت داود بن ایشا بود که پادشاه جن و انس بود در اول دنیا و برادری داشت ماشع که بلغت عبری مهدی باشد او پادشاه می شود که در آخر دنیا و آن چه با سلیمان بود با او خواهد بود و این ماشع در زمان حضرت داود غایب شد و در آخر زمان پیدا می شود و مهدی همین ماشع مذکور است و حق تعالی این اخبار را در تورات بحضرت موسی و سایر انبیاء خبر داده است اما دروغ می گوید فقیر در تورات خوانده است هم چنین نیست که می گویند و در سفر انبیا در تورات این اقوال نیست بلکه در آن جا نوشته است که ماشع از فرزندان مومود است یعنی حضرت رسالت پناه اما یهود بوجود مسیح قایلند که آن سمت نزول می کند و بعضی مسیح را دجال صابد می دانند و قایلند که ماشع دجال را خواهد کشت در حالتی که دعوی خدائی می کند.

اقوال نصاری که مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکانی و نسطوری و یعقوبی و بعضی لوانی را فرقه چهارم می گویند در انجیل و کتاب ها نیست اما شنیده ایم از بزرگان و علماء خود که در آخر الزمان ظهور می کند و قایلند که عیسی خواهد آمد دجال را خواهد کشت و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد یعقوبی و نسطوری قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان و همچنین داودی به نبوت عیسی قایلند نه بالوهیت ولایت او و هم چنین به نبوت پیغمبر ما قایلند و می گویند حقست آن پیغمبر مبعوث بود بعرب نه بعجم و اسرائیلیان و مثل یهود می گویند پیغمبر موعود مهدی است و خواهد آمد قایلند که انجیل آسمانیست بخلاف نصاری که انجیل را آسمانی نمی دانند و داودی گویند مهدی ظهور می کند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را می کشد و با دریان و کشیشان و خلیفه ها و آنانی که روغن بلسان بر پیشانی می مالند و گاو ها می بندند و یا بعوض

گاو بر خویش ها می بندند که زمین را شیار کنند و تخم بکارند و این عذاب می کشند و دیگر جزیه از نصاری قبول نمی کند الا اسلام یا کشتن و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر دانایان کرج و ارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگ و انگلیس و الامان و پرتکان قایلند بوجود آن حضرت مقالات اهل سنت جمهور عامه بوجود آن حضرت قایلند و می گویند مهدی این امت حق است که خروج خواهد کرد و از فرزندان رسول خداست و لکن رافضیان او را امام مفترض الطاعه می دانند نه چنین است و لکن او پادشاهی گردد که سر آمد همه پادشاهان باشد ولیکن بعضی از ایشان می گویند که هنوز متولد نشده اما اکثر عظمای اهل سنت چون محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی و ابوالمظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن شافعی و خطیب دمشق و اسکندرانی و باقلانی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة و در کتاب اربعین خوارزمی و ظاهر قول محی الدین حنبلی در کتاب فتوحات بر آنست که آن حضرت متولد شده و قاضی زکریا کشیش بت کده اسطنبل که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود و سر آمد علمای اهل سنت روم است حاشیه بر کشف نوشته است و در تفسیر آیه کریمه

(فَسَيَّ آدَمُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ عَزْمًا)

می گوید که ائمه رافضیه می گویند که مراد از این آیه اینست که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را یا غرض نداشت در اقرار کردن بوجود ظهور آن حضرت و این آیه را در باب خصوص مهدی می دانند و حق اینست که مراد از این آیه مهدی است

(وَ فَجْرَةٌ رَفَصَةٌ دَمْرُ اللَّهِ اِمْتَالُهُمْ)

صاحب الامر را امام مفترض الطاعه می دانند و خاتم اوصیاء رسول الله می دانند و در این باب غلو بسیاری دارند این را نمی دانم و لکن ثابت شده است که حضرت صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلاثه و معاویه را زنده می کند که امرای آن حضرت باشند و از پسینان چهار نفر که مساعی جمیله در دین بظهور آورده باشند زنده می کند که مسلمانان تعلیم مسایل و فرایض نمایند گمان دارم که فقهای اربعه باشند ابو حنیفه و شافعی و مالکی و حنبلی و احمد بن حنبل

مولف گوید قاضی سک راست گفته است حضرت که چهار نفر اول را که زنده می کند هر کدام سردار طایفه می کند و بدرکی از درکات جهنم می فرستد و چهار فقیه را با کتاب های تصانیف ایشان در مزبل ها خواهد و از شاگردان قاضی خرم اعلی پسر قایم مقام سلطان روم که باصطلاح ایشان نایب باشد.

در پای این حاشیه گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل عقد. آنست که شیخین افضل خلقند بعد از رسول از کجا که مهدی ایشان را زنده می کند و امیر الامراء خود خواهد کرد پس مهدی افضل شیخین باشد و کلام قاضی دال بر تشیع اوست و مومنی از طایفه ارنا دوست که عسکر سلاطین رومند و به تشیع علاینه معروفند در آن بلاد بفقیر گفت که در زمان ایل دردم بایزید از ملوک عثمانی در مسجدی که الحال مشهور است با با صوفیه سابق بر این بت کده ایست که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت آن نگذاشتند و یک طرف آن را از ته دریا بر آورده اند بلکه نصف این مسجد در روی دریاست و در دنیا از آن عظیم تر مسجدی نیست و در آن جا لوحی یافتند و در آن جا سطر چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته بودند و در زمان ارماتیس پادشاه یونان که کل مختوم در زمان او بهم رسید در آن لوح اسامی چهارده معصوم صلوات الله علیهم ثبت بوده و یک سطر آن لوح تبرا و مذمت معاویه و عمر بود و در آن جا نوشته بود که مهدی آخر الزمان از امت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است که مسیح و حواریون باو اقتدا کنند در حالتی که او پیدا شود دنیا مملو از ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه بر با یزید خواندند از رسوائیست عمر و معاویه و تعصب جاهلیت این لوح را در اسکودار بدریا انداختند.

مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از اهل اسلام اسماعیلی اسناد مهدویت را به مهدی از فرزندان اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام می دهند و این مهدی از سلاطین می گوید که من سیر نشده ام و باز روز دیگر بدستور سابق حق سبحانه و تعالی آن جزیره را پر از علف می کند و آن خر می خورد و در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که بیرون می آید دجال بر خر سرخ سوار باشد و مابین گوش های خر هفتاد ذرع باشد و در روایت دیگر از آن حضرت منقولست که قامت دجال بیست گز است و آبله روی ارزق است و ریشش دوشاخست و دهنش بد بو است و ناخن های

برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و سی صد هزار کس خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی منقولست که مضمون مختصری از آن اینست که:

دجال در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد و رسول الله باجماعی از اصحاب سه مرتبه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و برسالت من بیاور پس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال آن ملعون را خبر داده و هر گاه او خروج کند دعوی خدائی کند کور است و بدانید که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج نماید بر خری سوار شود که میان دو گوشش ثلث فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان صحرا نشینان باشد و بطرق مخالفان وارد که عمر باتفاق آن حضرت که همراه او بود بخانه دجال می رفتند سوره حم دخان را بخاطر گرفته دجال خواند عمر تعجب نمود و شمشیر کشید و بدو انداخت شمشیر بر بدو کتف و پیشانی عمر برد و بدجال ضرری نرسید حضرت فرمود کشتن او بدست تو نیست پس آن حضرت مر میز طلبید و فرمود که دجال را باصفهان انداخت و در اصفهان دهیست که آن را یهودیه می گویند از آن جا خروج خواهد کرد و چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی اوست و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که قحط شدید باشد و هر گام حمارش یک میل راه خواهد بود و متابعانش جماعتی اند که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت در بلاد شام در روز جمعه او را بقتل می رساند و در حدیث وارد شده است که چون آن ملعون را بکشند نعره بلند کند.

و دیگر ضحاک علوانی ماردوش می گویند در چاه دماوند دریند است و گوگرد احمر از دهن آن مار است که بهم رسیده و آن قعر چاه است و کسی نتواند که از حرارت دهن آن مار است بیرون می آید حق تعالی ضحاک را در دنیا باین عذاب معذب ساخته و دیگر هاروت و ماروت است که بهیکل بشر در چاه بابل معلق آویخته اند و دیگر مسیحاست که سامری باشد گویند هنوز در بیابان ها می گردد و حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که او را مکش و بعضی قایلند بمسخ شمر ملعون که بصورت سگی است و در بیابان ها کشته می گردد و بعضی گویند این سگ را در اکثر اوقات در تحت سامره رودخانه بط دیده اند دیگر سیمرغست که عنقای مغرب است که بدعای حنظله بن صفوان غایب شد دیگر شتریست که

باعتماد ایشان جنازه حضرت امیر المؤمنین بار اوست و هنوز در بیابان نجف می گردد دیگر بچه ناقه صالح را می گویند هنوز در میان کوه های شام می باشد و ناله می کند و قافله حاج که بآن راه می روند سازها می زنند و نعره و آواز برمی دارند که شتران ایشان صدای آن بچه ناقه را نشنود اگر بشنود همه بمیرند.

ولادت آن حضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان المعظم و بعضی هشتم ماه مزبور گفته است کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه مبارک رمضان واقع شده در سال دویست و پنجاه یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکری و مادرش ملیکه دختر یسوعای فرزند قیصر روم بود از نسل شمعون حموق الصفا وصی حضرت عیسی الملقب بنرجس خاتون و بعضی گویند مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت ضعیف است احادیث ظهور آنحضرت بطریق عامه که از صحاحست که هر یک را بمنزله قرآن می دانند استخراج شده بعربی بیان می نماید.

(الاول ما نقله ابو الدرداء و الترمذی کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِسَ نَدٍ يَرْفَعُهُ اِلَى اَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ الْمَهْدِيُّ مِنْى اِجْلَاءِ الْخَيْرِ تَهْتَفُ الْاِثْفِ يَمْلَا الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ طُلْمًا وَ جَوْرًا

الثاني في كفاية الطالب من الدرر افطني صاحب الجرح و التعديل قال اثبت ابا سَعِيدِ الْخُدْرِي فَقُلْتُ هَلْ شَ هَدَتْ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَا تَحَدِثْنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَلِيٍّ مِنْ فَضْلِهِ قَالَ بَلِيٍّ آخِرُكَ اِنَّ رَسُولَ مَرَضِهِ نَفْسَهُ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَعُودُ وَ اَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بَرَسُولِ اللَّهِ الصَّغْفُ حَقَّهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَيَّ خَدَّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ اِخْتَى الصَّيْغَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ اِنَّمَا عَلِمْتِ اَنَّ اللَّهَ اَطَّلَعَ عَلَيَّ الْاَرْضَ فَاخْتَارَ مِنْهَا اَيَّاكَ ثُمَّ اَطَّلَعَ النَّاسُ فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ فَاَوْحَى اِلَيَّ فَاَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا اِنَّمَا عَلِمْتِ اَنَّكَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ اِيَّاكَ رَوْجًا وَ اعْلَمْتُهُمْ عَلَمًا وَ اَكْتَرْتُهُمْ حِلْمًا وَاقَدَّ مِنْهُمْ سِيْلًا فَضَحِكْتَ اشْتَبَشَرْتَ بَارَادَ رَسُولِ اللَّهِ اَنْ يُرْهَا الْخَيْرُ كُلُّهُ الَّذِي فَسَمَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ وَ لِعَلَى نَمَانِيَّةٍ اِحْرَاسٍ يَعْنِي مُنَاقِبٍ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ حِكْمَةً وَ زَوْجَتَهُ وَسِبْطًا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اَمْرَهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيَهُ عَنِ الْمُنْكَرِ يَا فَاطِمَةُ اَهْلَ بَيْتِنَا

اعطينا سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَلَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ خَيْرَنَا نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ بَوَّكٌ وَ  
وَصِيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَأَبِيكَ هُوَ حَمْرَةٌ عَمُّ أَبِيكَ وَمَنْاسِبُ الْأَمَةِ وَهُمَا إِيَّاكَ مَنَّا مَهْدِي الْأَمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي  
عَيْسَى خَلْفَهُ ثُمَّ صَدَّ رَبَّ عَلَى مَنْكِبِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ هَذَا مَهْدِي قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ الْكَنْجِيِّ الشَّافِعِيِّ هَكَذَا أَخْرَجَهُ الدَّارُ قُطْنِي  
صَاحِبُ الْجُرْحِ وَالتَّعْدِيلِ.

الثَّالِثُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ بِسَنَدِهِ فِي صَدِّحِيهِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَى يَوْمٍ وَاحِدٍ  
لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ حَوْرًا".

الرَّابِعُ مَا رَوَاهُ أَيْضًا أَبُو دَاوُدَ فِي صَدِّحِيهِ يَرْفَعُهُ بِسَنَدِهِ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ وَرَضِيَ عَنْهَا قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ الْمَهْدِيُّ مِنْ عَثْرَتِي  
مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.

الخَامِسُ مَا رَوَاهُ الْقَاضِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِ بْنُ مَسْعُودِ الْبَغَوِيِّ فِي كِتَابِهِ الْمُسَمَّى بِشَرْحِ السُّنَنِ أَخْرَجَهُ الْإِمَامَانِ الْبُخَارِيُّ وَالْمُسْلِمُ كُلُّ وَاحِدٍ  
مِنْهُمَا بِسَنَدِهِ فِي صَدِّحِيهِ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ فِيكُمْ وَ إِمَامِكُمْ مِنْكُمْ.

السادسُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِيُّ بِسَنَدِهِ هُمَا فِي صَدِّحِيهِمَا يَرْفَعُهُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِسَنَدِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَمْ  
يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمٍ وَاحِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَأطِي اسْمَهُ اسْمِي هَذِهِ أَبِي دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِيُّ.

السَّابِعُ مَا نَقَلَهُ أَبُو إِسْحَاقَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ ثَعْلَبِيٍّ فِي تَفْسِيرِهِ وَيَرْفَعُهُ بِسَنَدِهِ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نَحْنُ وُلْدُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ  
الْجَنَّةِ أَنَا وَ حَمْرَةٌ وَ جَعْفَرٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ تَمَّتِ الْأَحَادِيثُ وَ الْإِمَّةُ الْمَعْصُومِينَ .

شيعيان را امر بصبر فرموده اند و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور آن حضرت را عبادت شمرده اند و بهتر دانسته اند زمان غیبت و  
حیرت را از زمان ادراک و ملازمت آن حضرت زیرا که فتنه های عظیمه در ظهور آن حضرت بهم می رسد و خلق بسیار از دین بدر می  
روند و هم چنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آن حضرت که چرا غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از  
غیبت او منظور است و از این خبر توقیعیست بیان می نماید بسند معتبر منقولست



که حضرت امام زکی خالص حسن عسکری نوشتند بشیخ علی بن بابویه قمی رحمة الله علیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پناه می گیرم بخداوند عالمیان و سپاس و ستایش مر خدای راست که پروردگار جهانیانست و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران است و آتش جهنم از برای ملحدان میل کنندگان از حق باطل است و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستم کاران و نیست خدائی مستحق عبودیت مگر آن خدائی که سزاوار پرستش و بندگیست و بهتر آفریدگان است اما بعد پس بدرستی که وصیت می کنم ترا ای شیخ من و محل اعتماد من ابی الحسن توفیق دهد ترا خدا و برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزندان صالح و شایسته پرهیزکاری و ترسیدن و بپای داشتن نماز و دادن زکوة واجبی پس بدرستی که حق تعالی قبول نمی کند نماز را از کسی که زکوة نمی دهد و وصیت می کنم تو را ببخشیدن گناهان و فرو بردن غیظ و خشم و صله رحم کردن و مواساة کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در حوائج ایشان در دشواری و آسانی حلم نمودن نزد جهل و نفقه در امر معروف و نهی از منکر بدرستی که حق تعالی بزرگست و عالمست.

(لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجُوهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.)

اجتناب نمودن از فواحش و بر توباد بنماز شب و کسی که سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از ما نیست یعنی ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن شیعه مرا تا آن که عمل کنند و بر توباد شکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت من انتظار کشیدن فرجست و همه

شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آن که ظاهر شود فرزند من و پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آن که مملو باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع پیروان مرا بصبر بدرستی که از پرهیزگارانست و سلام بر تو و بر شیعیان ما و رحمت و برکات او .

ص: 138

## اسامی وکلای آن حضرت و جماعتی که آن حضرت را دیده اند

بسنده صحیح مروی است که امام حسن عسکری آن حضرت را بخواص شیعیان خود می نمود و از آن حضرت مسائل می پرسیدند و آن حضرت مسیح وار جواب می داد و مشکلات ایشان را حل می نمود تا مدت هفتاد و سه سال آن حضرت بشیعیان می رسانند و این هفتاد سه سال را غیبت صغری می گویند بعد از آن غیبت کبری آن حضرت است و وکلاء ثابت الوکاله آن حضرت چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعد عمرانست که حضرت امام حسن او را وکیل گردانید و بعد از او پسرش وکیل بود محمد بن عثمان چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعت بسیار از اکابر و شیعه بر سرش ریختند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین بن روح نویختی است چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من وکیل علی بن محمد سمریست و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علماء و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نما در جواب گفت که :

(لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْعُغَّةِ)

و بکسی وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنه سی صد و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از ثمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه آن را کافر می دانند و روایت کرده است علی بن عیسی در

ص: 139

کتاب کشف الغمه از محمد عبد الله کوفی که جماعتی بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقعات بیرون آمده است و بعضی وکلا بودند اینست از بغداد عمری بود و پسرش و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل ری دو مرد اسدی و شامی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکالت آن حضرت را دیدند و دلایل امامت آن حضرت بر ایشان واضح شد

از بغداد ابو القاسم بن ابی جلیس و ابو عبد الله کندی و ابو عبدالله الجنیدی و هرون القزاز والتبلی و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبد الله بن فرخ و مسرور الطباخ مولی ابی الحسین و احمد بن محمد پسران حسن و اسحق کاتب و صاحب فرا و صاحب سره مختومه و عاجز و شا دربان و از بصره ابو الادیان و از همه آن محمد بن کشمیر و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و برادرش و از اصفهان بن باد ساله و از ضمیران زید و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبد الله و از اهل ری قاسم موسی و پسرش و پسر محمد بن هارون و صاحب الحصات و علی بن محمد و محمد بن کلی و ابو جعفر الرفا و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند ایشان را بیان نکرده و از شهر زور بن خال و باز می گوید که از فارس مجروح و صاحب الف دینار و صاحب المال و از مکه ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن الوخیانه و از اهواز حصین .

مکان آن حضرت درین ایام بطریق مخالفین در اکثر کتب ایشان این است نام قریه که حضرت صاحب الامر ساکن است کوعده است و بطریق دیگر دو شهر است در مشرق و مغرب که ما وراء اقالیم است و نام آن یکی جابلقاء و یکی جابلساء و در آن جا ساکنند و در کتاب نزعة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت الامر در جزیره از جزایر مغرب است که آن را علمیه خوانند و هر یک از اولاد ذکور آن حضرت طاهر و قاسم در جزیره از آن جزایر حاکمند و مؤید این قول آن که در شام شهری هست حزین نام اوست سید صالح شیعه از مردم آن ولایت است این فقیر را خبر داد که مادر مکه بودیم شخصی را دیدم که در بازار منی می گردید و زری در دست داشت و می خواست بفروشد و کسی از او این زر را نمی خرید

بدو گفتم تو را چه حالت است گفت چند درهم دارم و کسی از من نمی گیرد نمی دانم چکنم گفتم بمن بنمای چون نگاه کردم سکه او این بود:

(اللَّهُ رَبُّنَا وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّنَا وَ الْمَهْدِيُّ إِمَامُنَا)

پرسیدم که تو از کجائی گفتا از بلاد مغربم در میان دریای اخضر و ما را پادشاهیست که نام او مهدی است و این سکه بنام مبارک اوست و عمر بسیار دارد و من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است انگشت بلب گذاشت که حرف مزن اگر تو شیعه ای می دانی من از آن درهم الله اعلم نه یا ده از او گرفتم و در عوض درهم شامی و چون بولایت آوردم هر یک از دوستان پرسم تبرک از من بردند.

دیگر فرنگی جدید الاسلام که طیب بود می گفت من اکثر در جزایر دریای اخضر سیاحت می کردم بحوالی اکثر جزیره که می رسیدم در میان دیدبان نظر شهری می دیدم عظیم و وسیع همه آن شهر عرب بودند و در کنار دریا آمد و شد می کردند و بهم برمی آمدند و گاه بود که بی دورین می دیدم چون پیش می رفتم کسی را علامت شهری نبود و گاه بود تشخیص می کردم از دور مردی را که ریش او سیاهست یا سفید یا سرخ پوست و چون نیک ملاحظه می کردم اثری از او نمی دیدم و علی بن عز الدین استر آبادی نقل می کند که آقا سید علی بن دقاق که جد و پدر او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهور بودند حکایت کرد که پیش از این پنج سال با جماعتی در دیار شام بودم ناگاه کسی پیدا شد نه بطریق کشتی های معهود چون بنزدیک رسید مردمی که در آن جا بودند رفتیم به پیش و احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب بیک ماه است که در دریا راه گم کرده اند و بآبادانی نرسیده اند پس احوال پرسیده که شما در چه دین هستید چون معلوم کردند که بر دین اسلام خوش دل شدند اما محذر بودند تا آن که تحقیق کردند که بر طریق اثنی عشریم بیک بارگی رام شدند و بکنار خشکی آمدند و ایشان را ترغیب کردیم به نیکی اعتقاد مردم این ولایت و ارزانی و فراوانی نعمت گمان ایشان یقین شد که مخالف درین ولایت نمی باشد پس بیرون آمدند و نماز ظهر را بجماعت گذاردند و درهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه آن درهم بنام مبارک امام مهدی بود. ملعون مخالفی در میان جماعت ما

بود با منافق دیگر گفتند این جماعتی رافضی اند اگر در هم را در ولایت شام بدر می آورند ایشان را ایدای بلیغ می فرمایند مردمان چون این سخن را بشنیدند بشب نه ایستادند و فی الحال در کشتی های خود سوار شدند و از همان راه که آمده بودند مراجعت کردند و سید مشارالیه فرمود که هنوز نزد پدر و اقربای من از آن دراهم چهار تکه باقیست.

ص: 142

## در علامت ظهور آن حضرت

بدان که احادیث متکثره بطرق متعدده بسیار وارد شده که علامت ظهور آن حضرت خروج سفیانیهست و قتل حسن است و اختلاف بنی عباس است در ملک و گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و گرفتن ماه است در آخر این ماه خلاف عادت برو دستور نجوم و فرورفتن لشگریست بر رضی در مغرب و لشگر دیگر در مشرق و فرورفتن لشگر سفیانیهست در بیدا و ایستادن آفتاب است از مغرب و کشته شدن نفس زکیه است که محمد بن حسن نام دارد در پیش کعبه یا پشت کوفه و بعد از پانزده روز از قتل او آن حضرت ظهور می کند و کشته شدن هفتاد نفر از صالحان است و بریدن سر هاشمی است ما بین رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه است و پیدا شدن علم های سیاه است از پیش خراسان و ظهور یمانی و ظهور مغربیهست بمصر که متصرف شود شامات را و نزول ترکانست در جزیره و نزول روم ملت و وطن نمودن عربست در خراسان و طلوع نمودن ستاره است در مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس آن ستاره بنحویهست که گویا دوسر بهم رسانیده و هر دو طرف آن سرخ شود و پیدا شدن ستاره دنباله دار است در وسط السماء سرخی ظاهر می شود در آسمان و پهن شود و آتش طولانی از شرق ظاهر شود و سه روز تا هفت روز بماند در میان آسمان و خلع کردن عرب است بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر است پادشاه خود را و خراب شدن شام است و اختلاف سه

رایت است که در مصر داخل شوند و داخل شدن رایات قیس عرب بر مصر و رایات کنده است بسوی خراسان و ورود اسبان چندند از جانب مغرب با آن که بندند آن اسبان مادیان را در حیره اقبال رایات سیاه است از مشرق که بگذرد از فرات بکوفه داخل شوند و خروج سید حسنی است از طالقان بکوفه آید و خراب شدن شهر زور است که بغدادست بخرابی شمشیر و قتل و خروج پادشاهیست که غلبه کند بخراسان و بگذرد از جزیره بنی کاوان و خروج کردن چنگیز خانست و امرای ترکان و تیموریان و انقراض دولت بنی عباس و خروج کردن شصت دروغست که همه دعوی نبوت کنند و خروج کردن دوازده نفر از آل ابیطالب که همه دعوی امامت و سوختن مرد جلیل القدر است از بنی عباس میانه حلولا و خائقین و بستن جسر است در پهلوی کرخ در بغداد و بلند شدن باد سیاه است در اول روز و زلزله تا آن که منخسف شود بسیاری از اهل بلاد و خوف عظیمست که بر اهل عراق واقع شود و طاعون عظیمست در بلاد و نقصان حاصل و غلات است و مردن آدمی بسیارست در همه اطراف و آمدن ملخ بسیارست در وقت و در غیر وقت که بر غلات فرود آید و کم شدن ریع زراعت که آن چه بکارند بعمل نیاید و قتل و طاعون عظیم است در بصره و اختلاف در میان عجم است و خراب شدن طوس است وری و اهواز و واسط و ساباط و کوفه و خراب شدن مداین سبعة عراق عجم است و خروج طایفه از ترکان است از سمت شمال و حوالی سد ذو القرنین و خروج نمودن بنی خالد است از سمت مشرق و خراب نمودن ولایات است و عصیان خوارزم است بر امیر خود و سر کشی نمودن بندگان است از طاعت مولی خود و کشتن آقایان خود است و مسخ شدن قومی از اهل بدعت بصورت خوک و میمون و خروج کردن خوارجند از دریای فارس و خرابی دریای عمان است و منقرض شدن دولت حکام قسطنطنیه است و غلبه کردن بندگان است بر آقایان خود بشنوند و بدانند و ظاهر شدن بیماری و یرقانست بر بنی آدم و علت گرفتن محصولات و اشجار است و طاعون عظیم در روم مکرر و خرابی اکثر امصار و بلد است بسبب زلزله و آب برآوردن دریاچه ساوه است و اکثر قری و مزارع و شهرستان و آباد شدن کوفه است و بر خاستن مردگانست از قبر های خود تا بدنیا باز گردند بنحوی که یک دیگر بشناسند و رفتن علماست، بخانه امرا و ملجا شدن



است و پیدا شدن فسق و فجور است از زنا و لواط و قتل نا حق و خیانت میان مسلمانان و پیدا شدن بدعت هاست و تکالیف شاقه نمودن ملوکست بر عیای خود خراب شدن رعیت است از ظلم سلاطین و جلاسی وطن نمودن ایشانست و کم روئیدن گیاه های صحراست و آمدن بارانست بیست و چهار روز متعاقب هم که زمین زنده شود و بعد از آن بر طرف شدن بیماری ها پس ظاهر شود مهدی علیه السلام و ظاهر شود این علامات حادثات که گفتیم بعضی مختومه است و بعضی مشروطه .

و ظهور آن حضرت در روز شنبه عاشورا مطلق عاشورا محرم که نوروز عجم باشد ظاهر می شود و بروایت دیگر مطلق عاشورا در سال طاق یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر می شود و مدت دولتش سی صد و هفت سال خواهد بود و بروایتی چهل سال و در روایت دیگر هفت سال که هر روزش ده روز باشد و هر ماهش بر ده ماه و هر سالش بر ده سال خواهد بود.

شیخ محمد عباس مسعود عباسی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده از ابی لبید مخرومی که امام محمد باقر بعد از آن که مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان نمود فرمود بتحقیق در حروف مقطعه که در اول سوره های قرآنست علم بسیارست بدرستی که حق تعالی فرو فرستاد الم ذَلِكَ الْكِتَابُ را پس حضرت محمد اظهار پیغمبری خود را نمود تا آن که نور حقیقت او هویدا شد و کلمه حق و اسلام ثابت و محکوم به باشد و در روزی که متولد شد از هزار و هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب خدا هست در حرف های مقطعه نیست مگر آن که نزد منتفی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج می کند پس فرمود که الف یکست و لام سی و میم چهل و صاد نود نود است پس این صد و شصت را یک می شود پس بود خروج امام حسین در الم اللَّهُ پس چون مدت تمام شود خروج کند اول پادشاهی بنی عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد بالمص و خروج می کند قائم ما اهل بیت نزد منقضی شدن این حروف بالرا پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار انتها و بنای این حدیث و اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست:

(سعفص قرشت تخذ ضظغش)

یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و طا را هشتصد و عین

را نهصد و شصت را هزار می گیرند و با حروف با مشهور موافق اند پس از اول تاریخ حضرت رسالت تا از جمیع فواتح بیرون آورده اند با آن که ها را بیندازی یعنی از الم و الراوحم و غیر این ها مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حساب مبسوطه را باز بر حساب کن مثل آن که الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حرف بدین طریق میم را سه حرف باین نحو که الف لام میم صاد الف لام کاف ها عین صاد طا را طاسین یا سین حامیم عین سین قاف نون حرف های ایشان را که می شماری صد و سه می شود و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت خیر البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار سال مبداء هر تاریخست و آن اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این حروف صد و بیست و سه است چنان که دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم است و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از آن الم البقره الم عمرانست و آن اشاره بخروج از حضرت قریب بهفتاد و یک بود دیگر بحساب سوره قرآنی المص است و اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خرویشان بیاطل بود و بحساب ابجد مغاریه صد و سی و یکست و یک چند ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد چون مبداء تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آن حضرت چند می نماید.

امید آن که حق تعالی در زودی زود جمیع مؤمنان را بغبار مرکب آن حضرت منور گرداند بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

## در احوال ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله

الملك الاكبر واثبات امامت ایشان بدلائل عقلی قطع نظر از قواعد افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین نمود و در آن چند حجت است اول آن که عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که باید اوصیای رسول دوازده باشند و اسامی نقبای اینست یوشع بن کالوب بن بوقنا الیوسع بن الحظوب یونس بن متی حزقیل ذو الکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر ابن شرحیا داود ابن سلیمان.

دویم آن که حواریین حضرت عیسی که اوصیای آن حضرت اند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای حضرت رسالت دوازده باشند و اسامی حواریین اینست که نصاری او را پیدروش می گویند و یوحنا ابن زندی و لوقا و متی و مرقوس که او را بن مسلمی اندروس می گویند برادر شمعون و یعقوب بن زندی و یهود ابن شمعون یوطی و یونس و صادق و صدوق و فیلقوس و فناق حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حواریین اند و بعضی سلمان فارسی رحمة الله عنه را آخرین اوصیای بعد حواریین اند روح الله می دانند.

سیم آن که عدد اوصیای اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشند اسامی ایشان یوسف ابن یامین یهودا و لاوی روئیل شمعون ساحا و یشجر و تقتال و ان تهارت

چهارم آن که عدد بروج دوازده اند و آن اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو و حوت.

پنجم آن که عدد ماه ها دوازده اند لابد باید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند و عدد ماه های این است محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذیقعد ذی الحجه.

ششم آن که عدد سال نزد منجمین و اهل خطا و حکما دوازده است لابد باید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند سیچقان اودپارس توشقان لوی نیلان یونت قوی تخاقویت تنکوز.

هفتم آن که اعظم انبیاء دوازده اند لابد باید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند آدم نوح ابراهیم اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و هرون و داود و سلیمان.

هشتم آن که عدد کتاب آسمانی دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای حضرت دوازده باشند سفر آدم مجموعه یوشع صحف ابراهیم تورات موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد و مصحف حضرت فاطمه و دوازده صحیفه مختومه کتاب جتر جامع کتاب جفر ایض کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا و آله و سایر انبیاء و المرسلین .

نهم آن که سلاطین انبیاء دوازده اند آدم شیث ادیس ابراهیم نوح و موسی و یوسف داود سلیمان یوشع و ذو القرنین و محمد صلی الله علیه و آله.

دهم آن که اعظم ملانکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل اسرافیل عزرائیل روح سطاتیل اسماعیل مظحاتیل منصور رضوان الله مالک دردائیل.

یازدهم آن که دردائیل نقلی از صحاح سته عامه بعربی ایراد می نماید که حجت بر گوساله پرستان باشد که مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر و تاویل نموده اند و نقل را بمصدر کتب از ایشان شده و احادیث مهدی صلی الله علیه و آله این حکم دارد.

(دَوَازِدَهُمْ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ مِنْ حَدِيثِ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ:

قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ أَنْ أُخْبِرَنِي شَيْ سَمِعْتَهُ سِنَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ رَحْمَةً اللَّهِ سَلَمَى قَالَ لَا يَزَالُ الدِّينُ السَّاعَةَ يَكُونُ عَلَيْكُمْ إِتْنَى عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ أَيْضًا "

عَنْهُ عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ أَبِي سَمْعَةَ يَقُولُ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا امِيعًا إِلَى اِنْتِي عَشْرَ خَلِيفَةٍ فَقَالَ كَلِمَةً فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ايضا مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ غُرُورُوقٍ وَقَالَ كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ تَقْرِيبًا فَاتَامَ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا بَنَ مَسْعُودَ حَدِّثْكُمْ تَبِيحًا كَمَا يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةُ قَالَ نَعَمْ كَعِدَّةِ نَبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

ايضا در جزو آخر صحيح مسلم متيه و ابو داود و در مسند خود باسانيد مختلفه اين احاديث را روايت نموده اند و اكثرى چون علاج ندارند قايلند كه مراد از ائمه اثني عشر جماعت رافضيه اند و با جمعي از فضلاى ماوراء النهر دانشمندان بخارا فقير را مباحثات افتاد از ايشان پرسيدم كه خلفاى دوازده کدام اند گفتند دوازده امام شما و هر كه انكار ايشان كند كافر است و خود گفتند كه اگر خلفاى اربعه را بگوئيم ايشان خامس ندارند اگر خلفاى بنى عباس را بگوئيم ايشان اضعاف اين عدد اند باين ظلم ها كه از ايشان صادر شده تا حال الحمد لله جمعي از ايشان شيعه شدند.

(وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَى إِمَامِهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى وَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ)

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

